لله الحمد که این نسخهٔ بی نظیر دیوان ثانی دلپذیر موسوم به

در مطبع اسعد الاخبار اکبراباد در سنه ۱۲۶۸ هجری طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

مشاطهٔ زبان خامهٔ حجلهٔ بیان را بشاهد ثنائی و بیری می آراید دلت نیاز را
بدیباچهٔ توصیف نام نامی خبیری میگشاید که قلم قدرتش بیاض گردن
مهوشان را بسواد عنبر سواد کاکل مشکین مطرز بطرهٔ طرار خط
چلیپا نموده و رقم صنعتش الواح نواصی جمیع افراد دفتر عناصر را
بیک خط سر نوشت از سر گذشت ازلی و پیش آمد ابدی
در کوزهٔ گنجایش آب دریا فرموده محاسبی که منشیان جریدهٔ
ایوانش به سیاهه نویسی لیالی و روزنامچهٔ ایام ماه منیر و خورشید
گردون نشین کاتبی که از ادنی محرران دیوانش در وقائع نگاری

اعمال بندگان کرام کاتبین * نظم * ز فطرت تا نفوس الیبین
رقم ساز مقدر بر جبین ها * نگارد صورتی بر صفحهٔ خاک *
که رشک آرند ازو سکان افلاک * و درود نامحدود و تحیات
متواتر الورود تحفهٔ بارگاه والاجاه منشئی احکام قدر ذریعهٔ افتخار
ابو البشر تعالی حسب معالی نسب بهترین قوم عرب امی لقب ختم
المرسلین فخر الاولین والآخرین احمد مجتبی محمد مصطفی که صفحهٔ ضمیر
اشراق پذیرش از علم لدنی جلوه نمای حسن تزئین و تا است
وجود مسعودش از بدو ایجاد و تکوین مخلع بخلعت نبوة بمصداق وقد
کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و اوصیائه الطاهرین و اصحا
المنتجبین * بیت * محمد بصورت عرب آمده * بمعنی نگر عین
رب آمده * امّا بعد این هیچکاره خاکنشین متبذل زمان و زمین
امیدوار رحمت ارحم الراحمین زین العابدین غفر الله ذنوبه و ستر
عیوبه را باعث تحریر این سطور آنکه چون در ایام شباب در مینو سواد
لکهنو و فرحت بنیاد محمود آباد که از مینو سواد بفاصلهٔ پانزده کروه مقر
ی [illegible] امیران جلیل الشان مصاحب علیخان [illegible]

مشواره بوده واین آزاده وش بطور تفرج از اصرار خانصاحب مرحوم
ممدوح گهی دل پر شور را در آن طرف هم سیر بود اکثر هوانش صحبت رنگین
مزاجان گلشن فصاحت بوده اوقات کثیر الخرافات را بتماشای
گلعذاران چمن بود شمشاد قدان دلجو لبریز مینمود گاهی که بمحویت
سر و روانی دو دو فغانے از دل پر درد سر بفلک میکشید بتاثیر
خیال طوبی قامتان صنوبر خرام بلا قصد موزون میکردید اکثر یاران
غمگسار آن را بطور یادگار بر جو یبار حافظه جا میدادند و بعضی باغبانان
شاخسار قلم از سواد سوسن مداد شکوفه ابیات مذکور در خیابان
صفحه می نهادند انچه از گلهای آن ترانه بجیب اذهان همصفیران بود
جدا داند که بدستور مانند با صرصر بیخبری از آستین یاد بدامن فراموشی
افشاند مگر منجمله اشعاریکه سنبلستان سطح قراطیس شده بود
پاره ازان بعد چندی منظر این هیچمدان در آمد مصاریع متفرقه را که
در یک بحر و یک زمین بودند یکجا کرده بترکیب غزل در آورده و بعد
ازآن بتکلیف احباب خواه از زار نالی دل پر اضطراب گاه گاهی
لیس سالی و ماهی که نخل آهی از مزرع خاطر بلند شد در حواشی آن

مجموعهٔ منتخب رقعات لباز و برگ نسطور سپرد چون یاران غم خوار
و دوستان وفا شعار متفق بودند و در عهد یکدیگر در عالم مشافهه مکالمه
میرسید حاجت گزارش حال از پیغام لسان پیک خامه بندرائع مکاتیب
نمیکردید من بعد که بمنجنیق چرخ سنگ تفرقه بر شیشه جمعیت یاران
مجتمع در اواسط عهد نواب سعادت علیخان مرحوم انداخت و هر یک را
چون بنات النعش از هم متفرق ساخت غبار وجود این نابود بهوای
مشرق بادی گردید و بعد از قیام چندی در عظیم اباد اقتضای آب و دانه
در ضلع اله آباد کشید در ابتدای سنه ۱۲۱۶ فصلی بعهده تحصیلداری چند
محالات این ضلع در پرگنات بندکی و هنگام وغیره مامور گردید چون
سالهای بسیار بپابندی آن رشته منقضی شد ترقیم خطوط دوستی
از ینطرف و زمانی بپاسخ رقایم دوستان ناگزیر گشت درآن
اوقات رقمی که بطور قلم برداشته از خامهٔ عجز ختامه می چکید منشیان
و اهلکاران دفتر تحصیل که حاضر میبودند نمیگذاشتند بحیلهٔ تلفیف آن
مکاتیب را از راقم آثم حاصل کرده نقلش گرفته نگه میداشتند پس از
چندی آن زخارف از نزد آنها انتشار یافت دوستان بجوا

شش میر رحم علی صاحب نایب پرگنه بکدله که بذهن سلیم و طبع حلیم جوهر
سخندانی را گوهر و که هر نکته دانی را جوهر اند و غیرهم که راه و رسم
رسل و رسائل از آنها مرعی میداشتند عی رقعات نغز این باده
سر آمد عصر شدند از انجا که این خاکسار را از جمع بودن آن خاشاک
بی اعتبار خبری نبود بجواب ایشان از بنظریت اعتذار و باز از ان
سمت اصرار پیرفت آن زمان معلوم شد که نقول بعضی مکاتبات
شر و دیران در دفتر تحصیل است چنانچه بقدر موجود پیش طالبان فرستاده
شد بعده که اطفال خنید بسن تمیز رسیده شوق انشا نمودند اکثری
ازان رقعات بلوح حافظه بر داشتند و به صندوق سینه گذاشتند

سنه ۱۲۳۵

چون در ورود این هیچمیرز بسبب از ترک عهده متعلقه اکنون در
الہ آباد افتاد برادر صاحب عزیز مهربان جمیل الشیم والا دودمان
قالب مروت و مردانگی را جان و جان فتوت و فرزانگی را روان
میرجان صاحب حفظه الله عن شر النوائب که بادراک بعض
کلام رنگین ذهن رسا و در تفهیم متانت لطایف نکات شیرین
طبع جودت انتما دارند متکلف شدند که بسا اوقات نوبت

تکتیب مکاتیب باشخاصی میشود که بادهٔ نو دولتی آنها را سرمست
نشاء خودنمائی ها ساخته و نفس سرکش لوای خودسری و خود
ستائی در بوادی خواطر شان برافراخته از اعالی دم سویت
و از مساوی حوصله علویت دارند درینصورت الفاظ القاب چنین کسان
در قالب تحریر آورده ضمیمه رقعات سابق باید کرد که حافظ خود
داری راقم و باعث خوشنودی مرقوم الیه گردیده مبتدیان را بکار آیند
و چهره شائقین لطافت سخن را بگلگونه فرح بیارایند اگرچه
سر و دماغ آن هرزه درائی نداشتم لیکن بپاس ایمای برادر صاحب
موصوف حرفی چند درین ضمن نگاشتم و بنای این بیان را بر
پنج افاده قرار دادم و نام این مجموعه را سریع الافاده نهادم ۞

۱
افادهٔ اول در ذکر القاب سلاطین و اکابر دین و پدر و عم و بزرگان و
ترکیب القاب باجتماع الفاظ فراده و الفاظ آداب و ترکیب آداب
با الفاظ مفرد بر فوق القاب و الفاظیکه در اواسط عبارت برای خطاب
النسبت بخود و جانب مکتوب الیه مناسب باشد ۞

۲
افادهٔ دوم در ذکر الفاظ القاب همسران و کسانیکه نوعی از شعور

همسری تعلق دارند که اندک کمتری دارند و اشخاصیکه از درجهٔ
اولین خودها بموافقت تقدیر امتیازی بهم رسانیده خواهان باشند
حفظ مراتب اند و الفاظ ضمائر که نسبت بمخاطب و خود نوشته اند

افادهٔ سوم در بیان الفاظ القاب عزیزان و خوردان مطابق
القاب و الفاظ خطابیه طرف خود و طرف ثانی +

افادهٔ چهارم مشتمل بر رقائم این آلودهٔ ذمائم که باسمی احباب
و بزرگان والاجناب و عزیزان سعادت اکتساب ریختهٔ کلک
زرنگار در سلک گردیده +

افادهٔ پنجم محتوی بر عرائض که موسومه صاحبان عالیشان انگریز
در بعضی معاملات و در هنگام ضرورت حوالهٔ زبان قلم شکسته رقم
شده هرچند تمامی عرائض بقید تسوید درین مجموعه آوردن
دشوار است که دفتری علیحده برای آن درکار است مگر انموذجی
از آن درین افاده درج گردید +

افادهٔ اول در تصریح الفاظ فرادهٔ القاب سلاطین

قبلهٔ عالم خلیفهٔ بنی آدم قبلهٔ عالم و عالمیان کعبهٔ جهان و جهانیان

جہان بان گیتی ستان فریدا من داماں خداوند زمین و
زمان حضرت جہانبانی سحاب فیوض ربانی ظل سبحانی
خلیفۃ الرحمانی قدر قدرت قضا صولت خدیو زمین و زمان خسرو
کشورستان مالک دوران شہنشاہ جہان سلطان
فلک جناب خورشید ہلال رکاب مالک رقاب واجب الاداب
سلیمان جاہ ملائک سپاہ حامی رعایا پناہ برایا داد گر عدالت
گستر رعیت پرور فریدون فر دارا سطوت سکندر حشمت
جم مرتبت کیخسرو منزلت مریخ حشم قمر خدم ظل اللہ
جہان پناہ ظلم کاہ فلک اقتدار عرش اعتبار تخت نشین
آسمان عظمت و تمکین خراج گیر سلاطین مطاع خواص
سایۂ رحمت خدا کشور کشا سریر آرای ہفت اقلیم زیب
افزای اورنگ دیہیم ثانی خلیل نمونہ ربوبیت رب جلیل
زیب دہ تخت و اکلیل پشت پناہ شریف و وضیع جہان مطاع
عالم مطیع ✣ ✣
از انجا کہ عرض و التماس در حضور بادشاہان و عالی دستگاہان

بدون وساطت مقربان درگاه و فیض یابان بارگاه بار یکلیم چون نیز
بیرون آوردن مرکب گستاخ روشنی گردیدن است لهذا تحریر
عرایض بجناب ملوک عالی مقدار و شهریاران والا تبار منحصر بوسائل
باریابان محافل سعادت منازل مُتَرَوج باین طریق است

القاب مرکب سلاطین

بحضور مقدس گنجور باریافتگان آستان ملائک آشیان قبلهٔ
عالم و عالمیان کعبهٔ جهان و جهانیان خداوند زمین و زمان
ذریعهٔ امن و امان حضرت جهانبانی سحاب فیوض ربانی
بسط الله ظلّه و خلد الله ملکه میرساند

بعرض زمین بوسان عتبهٔ سپهر رتبهٔ قبلهٔ عالم خلیفهٔ بنی آدم جهانبان
گیتی ستان ظل سبحانی خلیفة الرحمانی ادام الله ملکه

بموقف التماس استادگان پایهٔ سریر کردون مصیر ظل الله
جهان پناه افاز الله ظل ظلاله علی مفارق العالمین الی یوم الدین میرساند

بمعرض عرض مقتبسان انوار بساط فیض مناط حضرت سلیمان
جاه ملایک سپاه حامی رعایا پناه برایا دادگر عدالت گستر

رعیت پرور فریدون فر مالک دوران خدیو زمین و زمان دام
ملکه و ظلاله و ضاعف اقباله و اجلاله میرساند ❋

پیشگاه عرش اشتباه مستقبلان سدهٔ علیا و عتبهٔ معلّا حضرت
سکندر حشمت دارا سطوت جم مرتبت کیخسرو منزلت مریخ
حشم قمر خدم سلطان فلک جناب واجب الاداب ظلم کاه
ثریا بارگاه دام سلطنته میرساند ❋

بجناب سعادت کتاب باریابان محفل کرامت منزل حضرت
قدر قدرت قضا صولت فلک اقتدار عرش اعتبار سایهٔ رحمت
خدا کشورکشا سریر آرای هفت اقلیم زیب افزای اورنگ دیهیم
ادام الله برّه در جهانه معروض میدارد

بحضور فیض معمور معتکفان آستان سدره نشان آسمان عظمت
تمکین تخت نشین خراج گیر سلاطین مطاع خواقین پشت پناه
شریف و وضیع جهان مطاع و عالم مطیع ثانی خلیل نمونهٔ ربوبیت
ب جلیل ادام الله افضاله میرساند

همچنین الفاظ مسند را فراهم کرده آوردن بدستور یکه در صدر

ترقیم یافت ترکیب القاب است و برای سلاطین در عرضداشتها اکتفا
بالقاب مزید حفظ آداب است حاجت بآداب علیحده نیست مگر برای
مخصوص ترین بندگان مانند شهزادگان و وزرا البته جایز است

کلمات خطاب جانب پادشاهان

از پیشگاه جهانبانی از حضور ملازمان عالی اولیای دولت قاهره بندگان
والا موکب جهان کشا عساکر فیروزی اثر جیوش ظفر قرین
عساکر نصرت مآثر رایات فتح سمات رایات عالیات رایات
ظفر آیات سرادق جاه و جلال خیام فیروزی فرجام مهبط
انوار فیض مطرح تجلیات + همچنین کلمات سزاوار خطاب
شاهان در مواقع خود ها است یعنی ارشادیکه از پیشگاه جهانبانی
شرف نفاذ یافته بود یا از حضور ملازمان حکم قضا شیم جاری
یا فلان چیز مرحمت شده بود و توجه اولیای دولت قاهره بالکلیه
سمت لاهور خواهد شد یا عزم بندگان والا درچندی جانب لشکر ظفر
از توجه موکب جهان کشا خواه جیوش بحر خروش خواه رایات فتح
سمات خواه عساکر نصرت مآثر طرف حیدرآباد باستیصال سلطان

انجا عنقریب مقرر است و جزیرهٔ لندن که مضرب خیام فیروزی
فرجام گردید و جزائر روسیه مخیم سرادق جاه و جلال بفلان تاریخ
شد و بروز قلعه کلکته از نزول دائره دولت مهبط انوار فیض
یا بفلان روز مستقر الخلافت اکبرآباد بفر قدوم همایون مطرح
تجلیات یا رشک فردوس برین خواهد شد و دو هزار گلهای
شگفته و کوله که حاصل باغ نونهال پادشاهی شده بود
بجنس در پیشگاه عالم پناهی ابلاغ داشته ❊ غرض در هر مقام
قسمیکه قرینه اقتضا نماید اشاره بخطاب نمودن بلاغت تحریر است
و همین غلط بسیار الفاظ مبنی بر اشارات خطاب است مگر بنا بر
اختصار عبارت و استفاده خلاصه مطلب بر اینقدر اکتفا رفت
که طبائع سلیمه و اذهان مستقیمه بعد دریافت قاعده منضبط
مستنبط این قسم الفاظ شدن می تواند ❊

کلمات خطاب نسبت کاتب

خانه زاد عقیدت نهاد فدویت بنیاد جان نثار نمک خوار
مطیع فرمان محکوم حکم قضا جریان فدوی درگاه خاکبوس بارگاه

گردون خرگاہ عبودیت کیش اطاعت اندیش سر فروش
ارادت کوش نمک پرورده غلام کمترین ذرہ خاک نشین

الفاظ خطوط بادشاہی

فرمان قضا جریان فرمان واجب الاذعان یرلیغ قضا تبلیغ
شقہ خاص فیض اختصاص شقہ کرامت مرقعہ طغرا رعنا
انشاء قدر سنا

الفاظ خطوط کاتب

عرضداشت عرائض معروضہ

الفاظ دعائیہ بادشاہی

آفتاب دولت و کامرانی از مطلع ظفر و کشورستانی ساطع باد
نیر حشمت و بہروزی از مشرق سطوت و فیروزی لامع باد
خورشید عظمت و اجلال از شرقستان دولت و اقبال
درخشان باد ۔ نیر سپہر عالم آرائی از افق صولت و کشورکشائی
تابان باد ۔ سکہ فرمانروائی چہار دانگ عالم بنام والا و طنطنہ
کوس جہانگیری آویزہ گوش عالم بالا باد ۔ رایت گیتی کشا بہ

تا ناف زمین و از قاف زیر نگین باد + عنقای حکمرانی اقصای جهان
در دام تسخیر و سکۂ سلطنت و حکم روائی زمین و زمان بنام نامی
رواج پذیر باد + ازین قبیل الفاظ مناسب اختتامۂ عرائض نمودن
سزاوار است

القاب معہ آداب برای شاهزادگان و وزرا

بحضور باریافتگان انجمن کرامت موتمن حضرت خدیو آفاق ظل
ظلیل خلاق خلیفہ سبحان جلیل زیب دہ تخت و اکلیل عالم افروز
ظلم گداز و عدو سوز دام ملکہ زمین ادب را بلب اعتقاد بوسیدہ
دعا شیمہ انقیاد بدوش جان کشیدہ بعرض میرساند +
بطور بالا زیر القاب کلمات آداب ایراد نماید اکنون بنابر اختصار
فقط چند کلمات آداب بعنوان مختلفہ حوالہ زبان خامہ میشود +

آداب شاهزادگان وغیرہ

جبین نیاز را بسجدات عبودیت نور آگین ساخته و فرق
تفاخر را بسجود عتبہ عرش رتبہ بفلک الافلاک برافراخته بعرض میرساند

نقوش عقیدت وجان سپاری بر لوح دل نگاشته وتارک افتخار
بهمین سجود آستان ملایک آشیان بچرخ برین برافراشته معروض میدارد

باستلام سدهٔ سپهر احترام سر اعتبار را بفرق فرقدان رسانیده
وگردن جان را وابستهٔ کمند اطاعت وانقیاد گردانیده بعرض میرساند

جادهٔ رسوخ وفرمان برداری را بپای جان پیموده وخاک آستان
سدره نشان را کحل الجواهر چشم اعتقاد نموده التماس دارد

القاب شاهزادگان

بعز عرض عالی گوهر درج مملکت وبختیاری اختر برج خلافت وتاجداری
قبلهٔ امانی وامال چراغ مشکوی سلطنت لازوال ادام الله اقباله میرساند

بعالیجناب مصباح صباح تمکنت ووالاجاهی رونق کاشانه
سلطنت وجهان پناهی آسمان حشمت وتمکین افسر فرق سلاطین

مد ظله التماس دارد + بجناب خلافت انتساب نوبادهٔ گلشن
کام بخشی وفیض رسانی گل بهار گلزار عظمت وجهانبانی

سروجویبار تمکنت واقبال ثمر مرطوب نخل شوکت واجلال
دام دولته عرض رسا است + بشرف التماس دوحهٔ حدیقهٔ خاقانی

سامع بزم فیض بخشی و کامرانی چمن آرای انتظام اقالیم
رونق بخشای لیاقت تاج و دیهیم شرفت ٭

سامع فیض مجامع جوهر معدن خسروی و ملکداری دُرّ دریای
فتوت و شهریاری شایان شان فرمانروائی و رعیت پروری
رونق ایوان ظلم زدائی و دادگستری دام دولته میرساند

خطاب رقائم شاهزادگان

شفقهٔ خاص مرحمت اختصاص پروانهٔ کرامت نشانه دالانامهٔ افتخار
آموده فخرنامهٔ عزت افزا ٭

الفاظ خطوط شاهزادگان چون الفاظ وصول نامهای پادشاهان
و فرامین پادشاهی چندان مباینت ندارد لهذا درهمین مقام باختصار کلام
حسن ارقام پذیرفت یعنی منشور کرامت گنجور کالوحی من السماء نزول اجلال
و حلول اقبال فرموده شرف نزول ارزانی داشت عز ورود و فر صدور
بجلائل ورود تارک افتخار بذروهٔ فلک الافلاک سود از ایراد تفصیل
بنیاد فرق فدویت بفرق فرقدان رسانید بعز ورود سرفراز
گردانید بشرف وصول ممتاز و سربلند ساخت ٭ غرض باقی الفاظ رسید بکام یابد نوشت

کلمات دعائیه شاهزادگان

نجم ابہت و حکمرانی زائد النور باد + کوکب دولت و اقبال فروزان باد
شمع عظمت و اجلال فروغ بخش کاشانه خسروی باد + همای
همایونی بدام و دور فلک بکام باد + ظل مکرمت مستدام و ایام شوکت و
دولت بکام باد +

و باقی الفاظ خطاب کاتب و دیگر الفاظ مثل سلاطین است

الفاظ القاب پدر و دیگر بزرگان ذوی الکرام که هم مرتبه مثل خال
و اعمام اند واضح باد که درجه والای چنین اشخاص خصوص والدین را
هیچکس نمیرسد که رتبه اینها تحت مرتبه خالق ارض و سما و ذوات
مقدس انبیا و ائمه هدا علیهم التحیة والثنا فوق مرتبه دیگر جمیع مخلوقات
دونیا و ما فیها است هر قدر که در حفظ اداب اینها بوفور اعتقاد و انقیاد
کوشیده شود سزاوار است که نیکنامی دنیوی و نجات اخروی
در ضمن آن مضمر و از طاعت ایشان شجره امید کونین باثمار
فواد داربن مثمر و فرمان برداری جناب اینها موجب خوشنودی
رب عباد و خلوص عقیدت و محبت از اینها باعث حصول مراد که مصداق

ان ایه صدق سباق است * وبالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما * الغرض درجهٔ والای ایشان از بادشاهان افضلست مگر در القاب بادشاهان الفاظ سلطنت وخلافت حسب حال شان لازم است ودر سباق القاب ایشان سوای امر شهریاری وتاجداری جمیع کلمات اداب شایان است وچون بعد ترقیم مدارج سلطنت وجهانبانی در عالم اعتقاد بهتر از کعبه که مسجود ارباب اسلام است ولفظ قبله که محل اداب خاص وعام است نیست لهذا در القاب وخطاب ذوات مقدس ایشان لازم است اگرچه لفظ قبله اهم مدارج تعلق القاب است لیکن چون بنای تحریر حفظ مراتب منحصر بر رواج است وفی زماننا لفظ فقط قبله اکثر متعارفست در القاب همسران معزز نیز ترویج یافته مثل قبلهٔ من یا قبلهٔ برادران یا قبله مخلصان خواه دستمندان بزبان قلم اکثری رفته است ونسبت سابق رواج تحریر بسیار تحریف یافته که اکثر الفاظ بیشتر برای والدین رایج تحریر وتسطیر بوده ودر محاورهٔ حال آن الفاظ متعلق بالقاب همه ...

بل بعضی الفاظ بدوستان کم رتبه مروج گشته مثل لفظ مشفق که بیشتر
در تالیفات و منشآت علامه فهام ابو الفضل مبارک بهر آوالدین
بجلوهٔ ترقیم در آمده و اکنون برای همسران رواج گرفته الحال
تحریر لفظ مشفق یا شفیق به پدر و عم سوی ادب است مگر چون از قبله و
کعبه گزیر نیست لهذا به لفظ قبله چند الفاظ دیگر امیزند و بدان وسیله
تفاوتی در القاب همسران و عم و پدر برانگیزند مانند قبله کونین
یا دارین و قبله و کعبه صورت و معنی و قبله دین و کعبه ارباب یقین و قبله
بر حق و کعبهٔ مطلق و قبله و کعبهٔ دو جهان و قبلهٔ جان و کعبه ایمان
و مرشد ارباب ایقان و پیر و مرشد بر حق و قبلهٔ حاجات و کعبهٔ مرادات
غرض چنین کلمات دوسه الفاظ را مرکب کرده باید نوشت و ظاهر
شود که از جمله و فور حسن ادب کشید مدعرائض شیر القاب است و این
در عرائض چنین بزرگان لازمهٔ خلوص ادب است در دیگر مراتب
مطابقه سیاق تحریر همان که درباره بادشاهان گذشت والقاب
مادر و عمه و خواهر حقیقی مادر و کسانیکه رتبهٔ آنها مانند پدر و عم است
مگر جائیکه علامت تانیث باید صراحت بعلامت مذکور ه نمایند مانند انکه

بجای قبله و کعبه دوجهان بایراد کی ہای تانیث دوجہانیہ مدظلہا یا
بجای لفظ مرشد مرشده وارین دام ظلہا العالیہ لازم است ودر
اداب رعایت الفاظ اداب پدری شایان مانند الفاظ کورنش
وتسلیمات وعقیدت وفدویت وغلامی وبندگی وسرافکندگی وعجز
وانکسار واستانہ بوسی واستلام عتبہ طاہره وتقبیل استان ملایک
پاسبان وگزارش حال نمودن بذریعۂ پرستاران اولی یعنی بعرض
پرستاران عالیہ میرساند یا بموقف عرض کنیزان عصمت نشان
گزارش دارد یا بعرض التماس پاسبانان سرادق عصمت وطہارت
میرساند یا بحضور تقدس سعمور محافظان حریم حرم تعظیم میرساند
یا بحضور عفت ظہور معروض میدارد وجہت مزید صراحت دویک
اداب قلمی می شود

اداب مادر وعمّہ وغیره

زمین ارادت بلب ادب بوسیده بعرض پرستاران حضور تقدس میرساند
اداب غلامی تقدیم رسانیده ملتمس حضور کنیزان جناب عالیہ است
لوازم کورنش بائین غلامان پاک اعتقاد مودی ساختہ بالتماس

حال عقیدت اشتمال می پردازد* گلدستهٔ تسلیمات را طرهٔ دستار عقیدت ساخته معروض میدارد*

گلهای عبودیت و تسلیم را افسر فرق سعادت انگاشته بگزارش ماجرای فدویت انتما متکلف اوقات حسنه خدمه عالیه است و در اظهار تمنای ملاقات چنین کسان بجای لفظ ملاقات به لفظ قدمبوس و پابوس و شرف ملازمت و آرزوی خاک بوسی قدوم میمنت لزوم و استحصال دولت حضوری و استسعاد شرف اشتراک محفل کرامت منزل یا عفت منزل و تمنای اقتباس انوار جمال باکمال و آرزوی دریافت سعادت مشاهدهٔ جمال عفت و طهارت اشتمال و خاک قدم را توتیای چشم اطاعت و نیاز نمودن و غبار قدوم برکت و عصمت لزوم را کحل الجواهر دیدهٔ رمد رسیده هجران کشیده کردن مستحسن است و واضح باد که در لفظ فارسی آمیزش علامت عربی در همان کلمه نقص فصاحت است مانند آنکه در لفظ جهان علامت تانیث های تانیث آوردن و جهان را جهانیه نوشتن زیرا چه جهان لفظ فارسی است و ها علامت تانیث در زبان عربی

لیکن اگر لفظ ہم عربی باشد علامت آوردن مضایقه ندارد چنانکه
در ملک ملکه و در مرشد مرشده و در عالم عالمه و در فاضل فاضله
مگر بمحاورهٔ حال در القاب بزرگان قوم اناث گاهی بزبان قلم
فصحای کهنه مشق جاری شده که بجای قبله و کعبه دوجهان دوجهانیه
نوشته اند بنابران بتصور غلط العام فصیح جائز داشته شد لیکن
افصح همان که در چنین الفاظ احتیاط بعمل آید و برای تفرق تانیث
از تذکیر او حال علامت در محل دعا کافی است تا وقتی که در کلمه عربیه
گنجایش یابد چنانکه در مرشده و بجای مد ظله مد ظلها و بمقام دام
ظله العالی دام ظلها العالیه و بمنزله زاد مجده زاد مجدها و بجناب اکابر
دین مانند مجتهدین و مربع نشینان چار بالش شرع متین
و مومنین متقین از طرف پیروان و مقلدان رعایت آداب بدرجهٔ
مناسب و تلامذه را نسبت باساتذه همچنین حفظ مراتب خوش نما ست
واگر در القاب اکابر دین لفظ مقتدای ارباب یقین یا پیشوای
اصحاب ایقان یا قبلهٔ قبله پرستان یا مروج قوانین دین مبین
یا محی مراسم احکام شرع متین یا مروج رواج ملت آئین ایزاد

نموده شود سزاوار است ٭

الفاظ القاب مفرد بزرگان متوسط

که مراتب بزرگانه داشته باشند یا اغیار که بصفات بزرگی متصف
باشند مانند عالیمرتبت والامنزلت عالی تبار فخر بخش کهتران
خاکسار جلیل المفاخر مخدوم و معظم مکرم و مفخم ذو المجد و الکرم ذو المجد
و الاعتلا عطوفت نشان سمو المکان مصدر عنایت و مخزن نوازش
و مکرمت و عنایت فرمای بیکران و بحر مواج جود و احسان و ملجای مستمندان
یا برادران و پشت پناه خوردان و تکیه گاه نیازکیشان و تفضل فرمای
عقیدتمندان یا کمتریان و افتخار افزای خاک نشینان ٭ و نسبت دادن
بینش کسان بفتوت و فرزانگی و مروت و مردانگی و فضل و کمال و عظمت و
جلال در القاب با متزاج بعضی کلمات شرایف و قدردان و قدر افزا
در فرق نیازمندان و تاج تارک عقیدت گزینان چنانکه در القاب
مرکب انشاء الله تعالی مذکور شود سلاله و زبده و قدوه و نقاوه
و اسوه و نخبه با لحاق کلمات مناسب حال بلکه اکثر قبله بندگان هم درین بعضی
مقام برای بزرگ متوسط کامل الامتیاز نوشته شود و مضائقه نیست

که اکثر در القاب همسران معزز لفظ قبله در فزاید امتیاز مروج است

القاب مرکب بزرگان متوسط و اغیار

میر صاحب جلیل المفاخر عالی شان والا مناقب سمو المکان زاد مجده

برادر صاحب مخدوم و معظم افسر فرق نیازمندان ارادت توام دام رفعتکم

عمو صاحب قبله بندگان تاج تارک کمترینان مد عنایته ❊

خانصاحب ذوی المجد والاعتلا نوازش و تفضل فرمای افتخار افزای خاک نشینان بی سر و پا ملجای مستمندان عقیدت انتماز اد حشمته

شیخ صاحب والا تبار عالی مقدار رفعت بخش کهتران خاکسار کریم الشیم عالی همم زاد شوکته ❊ ❊

مرزا صاحب عنقای اوج گیرای سمای فتوت و فرزانگی همای بال گشای سدرة المنتهای مروت و مردانگی فخر المفاخرین ملاذ المعتقدین اجلال البدین سلمهم

خانصاحب سلاله دودمان عظمت و جلال نقاوه خاندان حشمت و اقبال قافله سالار ارباب حشمت و تمکین فارس مضمار اصحاب شوکت زمان غرین زمان ابقاکم الله تعالی دهر الدهور و مضی الشهور من کل الآفات و الشرور

بسادات عبادت پیشه و ریاضت اندیشه

سلالۂ دودمان مصطفوی نقاوۂ خاندان مرتضوی عمدۂ سادات کرام زبدۂ
مفتخران عظام اعلی اللہ درجاتہ الی یوم القیام +

قدوۂ ارباب فضل و شرف یادگار بزرگان ماسلف نخبۃ الانجاب
منتخب الانساب معظم الالقاب لازم الاداب دام عطافکم

اسوۃ الزاہدین عمدۃ العابدین عارف اسرار یقین واقف اسرار
متقین واجب التعظیم لازم التکریم بسط اللہ ظلہ علی مفارق المعتقدین

الفاظ فرادۂ آداب

نیاز و عقیدت و ستمندی و عجز و انکسار و خاکساری و ارادت
و رسوخ و خلوص و انقیاد و اطاعت و محکومی و رضاجوئی و ادراک
دولت مواصلت وافی الافادت و استسعاد شرف حضوری و استحصال
نعمت وصال سعادت اشتمال و دریافت صحبت اکسیر خاصیت +

اداب مرکب بزرگان متوسط

بعد گزارش لوازم عجز و انکسار کہ طریقۂ ستمندان خاکسار است و استسعاد
شرف مواصلت کثیر الافادت مہر ضمیر عطوفت تخمیر میکرداند
پس از تقدیم مراسم نیازمندی کہ وسیلۂ جملۂ بہرہ مندی سعادت است

و آرزوی حصول زیارت جمال باکمال گزارش گر مدعاست *
تتمیم مراتب خاکساری سا ذریعۂ بختیاری انگاشته و آرزوی حصول
نعمت وصال تفاخر اشتمال را بر وجدان ضمیر منیر گذاشته عریضه
مشعر الفاظ خلوص عقیدت بآئین نیازکیشان منقاد موذی ساخته و تمنای
دولت حضوری بضرورت ابراز مدعا باختصار پرداخته ملتمس است
بعرض آداب نیاز و استحصال نعمای صحبت وافی البرکت مباهی بوده
بالتماس مطلب بپردازد * باید فهمید که بهمین طریق آداب بدایت
این هیچمدان بابتدای حمد الهی است اگر آغاز آداب بسپاس رب
الارباب جلوه نمایش یابد هم موجب برکات و نیز باعث حصول مرادات
و روای حاجات است و زیاده تر لطف آنکه در حفظ مراتب جمیع انواع
چه برای بزرگان چه همسران و چه خوردان و کهتران گنجایش دارد
که اگر تسطیر عریضه برای بزرگ است بعد ادای سپاس واهب نعمت
چند کلمۂ پاس بزرگی از اعتقاد و انقیاد در ذیل آن گزارش
کرده شود و اگر برای همسر یا کهتر است موافق مرتبۂ آنها از سلام و دعا
اشتیاق و تمنای بر زبان قلم رود و اگر آغاز نامه بنام کسی است که در اعلام

مراتب همسرانه کشان او و ترجیح بران بر نفس راقم مشتاق
نیاز ابراز لوازم بهسویت ناگوار مزاج کاتب و ارقام مراتب فروتر از ان
مشتاق بر نفس مطلب ابتدائی است درینصورت در عنوان صحیفه اکتفای
بحمد بر توحید و تحمید جناب قدوس مطلق نموده تسویه مدارج دیگر قلم از
توان کرد که بر سیاق نامه هم عیار معیار رواج باشد و از طرفین اجلالی را
شکایت یکدیگر نماند چنانکه انشاء الله تعالی هر یک هم ازین آداب
بمقام خود آید و لطافت تقریر و تحریر آنست که در عنوان صحیفه از ابتدای
آداب چه در تمهید تحمید باری و چه غیر ازان الفاظ بطور براعت استهلال
باید آورد که مکتوب الیه در بادی النظر بر شمه از سرگذشت حال خلاصه
مقصود و مطلب کاتب آگهی یابد یعنی کاتب مکتوب در کدام حالتست و خواه
استدعای کدام مطلب دارد و معنی براعت استهلال همین است که مطلبی که
در دل متکلم باشد آنرا بحسن ادا بقالب تحریر آرد که شمه ازان قبل از اظهار
مطلب خاص مفهوم به سامع گردد چنانچه اینمعنی در افاده چهارم از خطوط
بعضی رقعات واضح و لائح شود و درینجا علی سبیل الاجمال از آداب ضرور
بطور مشتی نمونه از خرواری بسلک تسوید کشیده شد

اداب خطوط معه سپاس

عنوان صحیفه بیان را به طغرای سپاس ایزد بی‌همال تزئین داده
و جبین عجز آگین را بر خط فرمان لازم الاذعانش نهاده بعد تقدیم
مراسم تعظیم و تکریم التماس دارد *

پس از تحمید منجی حقیقی که سفینهٔ متزلزل تلاطم دیدگان طوفان اضطراب را
بیکدم بر ساحل نجات رساند و بقعر فرو رفتگان محیط ناکامی را
از کام نهنگ بلا بیک ساعت وارهاند لوازم عجز و ابتهال را بآئین
مطیعان عقیدت خصال ادا ساخته بعرض مدعای لازم الالتماس
پرداخته تمهید این بیان استدلال بر آن دارد که راقم رقیمه در سفر
دریا بوده پس از صعوبت تلاطم بساحل سلامت رسیده *

بعد تسبیح رحیمی که اگر صیاد فلک صید نیم جانی را در قفس بیکسی و بال
شکسته اعانت بعنایت او تعالی شانه سر رشتهٔ انجاح مطلب را
بفتراک توسل شهسواری بسته که ان مبتلای دام جفا از شکنجهٔ بلا
رسته غازهٔ خاکساری را وسیلهٔ آرایش چهرهٔ ارادت کرده نیده
گزارش وارد تبیین این کلام مستدل بر آن است که راقم خط گرفتا

مصیبتی بود شکر امداد مرقوم الیه مسطور دارد

پس از ثنای بی انتهای حضرت باری عز اسمه که مومنین را در غم آقای کونین سعادت سرمدی بخشیده و دلهای ستم رسیده را نظر بر مصائب جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بدار الامان صبر کشیده ادای لوازم سرافکندگی را بهمین شیوه پرستندگی بند آشفته عرض رسای خدمت کثیر الموهبت میشود خلاصه این اداب دلیل آست برانکه مبتلای بلا در عشره محرم مرقوم ساخته

بعد توحید یگانه که بتاثیر توحیدش خاطر آشفته بکنج بیکسی مانوس و دل گشته بر تضییع اوقات گذشته دست فرسود افسوس و پس از تتمیم شرایط اطاعت بندگان سعید النفوس و تمنای یغمای قدم بوس که بجور چرخ لب ادب از ان مایوس ملتمس پیشگاه حضور رافت معمور است

نسبت خطابیه مکتوب الیه

جناب و حضور مکرمت گنجور و خدمت اشرف و ملازمان و ذات عطای و جناب مستطاب و خادمان و بندگان و خدمه و خدام ذوی الکرام و غیرهم

برین قسم نسبتهای خطابیه برای چنین بزرگان مناسب است

نسبت خطابیه جانب کاتب

یعنی راقم نیاز دستمند و نحیف و ضعیف و فقیر و حقیر و احقر و افقر و خادم بی ریا و بندهٔ فدویت انتما و راقم آثم و عاصی و خاصی و عاجز و مشت خاک و غبار ناتوان و کمترین و نیاز آگین و ارادت آئین و عقیدت گزین ❊

الفاظ خطاب خطوط بزرگان

عنایت صحیفه و نوازشنامه و نامهٔ نامی و صحیفهٔ عظامی و تفقدنامه و شرفنامه و عطوفت نامهٔ رافت طراز تفضل مراسله عاطفت آمود مرحمت مکاتبه هوش افزا

الفاظ خطاب خطوط راقم

نیازنامه و انکسارنامه و عجز مکاتبه و عریضه عرضه نمیقهٔ ضراعت رقیمة العجز

القاب امرایان و آقایان

اگرچه بوسعت بیان نوشتن خوب است لیکن بزمانه حال چون مختصر نویسی

مطبوع طبائع خاص و عام است لهذا بتسطیر چند کلمات تحقیق نمود چنانکه مروج است ٭

بعزعرض جناب عالی متعالی خداوند نعمت فیض رسان امیدگاه متوسلان دام اقباله میرساند ٭

بعرض عالی نواب صاحب عالیمناصب فیاض زمان پشت پناه درماندگان و امین احسان زاد حشمته میرساند ٭

بعرض والای میر صاحب عالی منزلت والاجاه ملاذ ملازمان بیدستگاهان دام دولته میرساند ٭

بعرض خانصاحب عالیشان فیض رسان غور فرمای بیکسان ادام الله ظله و اقباله

واختتام عرائض بر این قدر کافی است زیاده حد ادب ندید واجب بود بعرض رسانید و واجب دانسته بعرض رسانید واجب بود عرض نمود زیاده چه عرض نماید ٭ و اگر خواهد کلمات دعائیه افزود نماید چنانچه در عرائض اسمی شاهزادگان گذشت مگر از کلمهٔ دعای سلطنت حفظ نماید که آن گستاخی است بلکه باینطور نوشتن مناسب است ٭

کلمات دعائیه امرا و آقا

آفتاب دولت واقبال تابان باد + خورشید صولت واجلال از مکمن
دولت واقبال درخشان باد + مهر منیر سطوت افروزی از مطلع
جلالت وبهروزی ساطع ولامع باد + آفتاب معدلت وذره پروری
از خاور حکومت وعدل گستری لمعان باد + آفتاب ثروت واحتشام
الی یوم القیام فروزان ودلهای اعدا به انجام از تاب آن سوزان باد +

افادهٔ دوم در ذکر القاب همسران وغیره ومتعارفان سابق که از مرتبه سابق عروج نموده پاس ولحاظ از دوستان قدیم جویند

آغاز القاب نامهای بادشاهان که باخودها تحریر فرمایند

عنوان صحیفهٔ بیان بنام نامی مالک الملکی که طلسم جهان وجهانیان
ساخته وپرداختهٔ اوست ودر وسعت کدهٔ کون ومکان کوس لمن الملک
نواختهٔ او **مثنوی** نامه که آراسته چون جان بود + حمد خدا زینت
عنوان بود + نسخه که حکم خرد آرایدش + فاتحه از نام خدا بایدش
سر به بندگیش خاک کن + لوح دل از نقش غلط پاک کن +
فاتحهٔ فکرت وختم سخن + نام خدایست بر او ختم کن + اما بعد سمند
سبک خرام خامهٔ مودت شمامه را در جلوه گاه نغز خلّت اثر معدن جوهر

مروت و والا مخزن گوہر صفوت و صفا آب و رنگ گلستان سوانت و مردانگی بہزم افروز ایوان فتوت و فرزانگی زیب اورنگ خلافت و شہریاری
افسر فرق سلطنت و تاجداری بحر زخار کام بخشی خلائق فائق حقائق
حاجت روائی علائق یگانۂ زمان ملاذ مخلصان خلد الله مملکته بتعمیر وضیع عاجز
دیباچه حروف و سخن سزاوار حمد و ثنای ملک العلامی ست که لوح جبین
سلاطین والا تبار و خواقین عالیمقدار بخاک سجود حضرت کبریائش
نور آگین و رشتۂ انتظام ممالک برعایت حال رعایا و حمایت کار برایا
که از کتم از تار موست باعانت توفیقش حبل المتین مثنوی
سرافرازان گردن فراز ✤ بدرگاه او بر زمین نیاز ✤ کسی را که بینند
ریاست گزین ✤ عنایت کند تاج و تخت و نگین ✤ کسی که داند فیروز
بخت ✤ نه تاجش بجا دارد و هم نه تخت ✤ به پیش نگارندۂ کائنات
تذلل بود بهترین صفات ✤ خوشا حال آن بندۂ سرفراز ✤ که جو پیش
زافتادگی امتیاز ✤ اکنون گلهای سلام گلزار اسلام را دسته بند پیام
اتحاد انجام ساخته حمائل گردن شاهد رعنای نظر اخلاص مظهر
جویبار موانست و یکتائی گل بهشت بهار گلستان مولفت و حفظ

استنائی نسیم محبت افزا بهارستان یکرنگی و وداد شمیم نکهت ہمای
چمنستان خلت و اتحاد و چمن پیرای جهانداری و حکمرانی انجمن آرای
کامگاری و جهانبانی نخل فیض بار خیابان محبت کامل ثمر آبدار نهال
یکتا دلیهای الفت شوامل یگانهٔ زمان و زمانیان ملاذ مخلصان و محبان
حضرت سلمه الله تعالی فی دار الامان و بسط بساط امنه فی الزمان میسازد

نسبتهای خطابیه بادشاهان

ایالت پناه سلطنت دستگاه حافظ مراسم اتحاد و پاسدار لوازم وداد
امین بدائع و دائع الهی مهبط فیوض ربانی مشمول عواطف یزدانی
سرو انجمن خسروی و دادگستری و خنده بهار چمن مکنت و مهتری

نسبتهای خطاب جانب خود

نیازمند درگاه کبریا و دستمند حضرت ملک العلام خیر خواه خلق الله
اخلاص مند بی ریا

القاب وزرا و امرا و اهل خدمات

قدوهٔ وزرای سمو المکان زبدهٔ امرای عظیم الشان معارج معالی
ثروت و اقتدار ناهج مناهج مکنت و اعتبار مدار المهام درگاه بادشاهی

همسایهٔ سایهٔ الطاف الهی ملاذ مخلصان وفاکیش ملجای محبان صداقت اندیش القاکم الله بعظمته *

عاقد معاقد تمکین وزارت صاعد مصاعد شکوه امارت فرازندهٔ لوای والاجاهی مورد علو نعمت ظل الهی جلیس مجلس مؤانست وخلاص انیس خلوت کدهٔ مؤالفت واختصاص شمع افروز بزم وفا و تمکین بهره اندوز دولت دنیا و دین حصل الله اماله وضاعف اجلاله

القاب ارباب شرع مانند قاضی ومفتی

مروج احکام شرع مبین محی مراسم ملت و آئین مربع نشین چار بالش دیانت مسند آرای بارگاه امانت فتوای مسئلهٔ خلوص محبت حکم ناطق استفتای خصوص الفت افاض الله فیض کلامه فی قلوب المسلمین الی یوم الدین *

رافع اعلام اصول ایمان دافع ظلام جهل و عصیان رواج دهندهٔ اوامر شریعت غرا باعث احیای مسائل طریقت کبرا چراغ افروز کاشانهٔ اسلام شمع افروز کارخانهٔ ملت حضرت خیرالانام علیه و علی آله التحیة والسلام زاد الله اکرامه

القاب علما و فضلا

جامع فضائل محاسن و کمال مصدر جلائل اعمال و افعال کاشف دقائق العلوم واقف حقائق نامعلوم شارع نحو امض تلطف و اشفاق عالم مدارج تعطف و اخلاق سلمہ اللہ الخلاق

دراک علوم اصول کشاف کنایات معقول و منقول مجمع خصائل حمیدہ منبع شمائل پسندیدہ حاشیہ نویس نسخہ یکجہتی و الطاف صاحب تدریس کتاب یگانگی و اعطاف زاد اللہ احترامہ

القاب اصحاب فقر و توکل

خضر سبیل ہدایت و خداد انی رہبر شاہراہ معرفت یزدانی فرازندہ لوای تصوف و فروزندہ چراغ تعرف سالک تسلیم و رضا ناسک مناسک اطاعت حکم قضا کاشف رموز تفرید واقف اسرار توحید موحد خداشناس مشتغل پاس انفاس زاد عرفانہ

سیاح بوادی تجرد و عرفان سباح بحار تفرد و معرفت ایرد سبحان اوج گرامی رتبہ لاہوتی باریاب درجہ ملکوتی آگاہ کوالیف نہانخانہ بطون موضح سرائر راز مکنون مطلع الہامات غیبی مطرح فیوض تجلیات

لاریبی بیداردل عارف کامل مراقب زانوی توکل شاغل صبر و تحمل
قانع باحکام تقدیر قامع بنیاد خدع و تزویر اعظمه الله تعظیمه

القاب ارباب زهد و تقاوت

سجاده نشین صومعهٔ زهد و ریاضت عزلت گزین خانقاه تعبد و
افاضت رهرو جادهٔ تقوی و ورع پیرو اوامر شرع زلال چشمهٔ طهارت
و پاک دامنی سبحه گردان مصلای عبادت و نفس شکنی مشید ارکان
دین قویم موید قیام صراط مستقیم ایده الله تعالی بنصره
سبحه خوان تقدیس و تهلیل مقبول حضرت رب جلیل منقاد مطاوعت
رضای خدا خوش اعتقاد متابعت ائمهٔ هدی علیهم الصلوة و الثنا خازن
کنوز صلاحیت و سداد امین رموز مواهب خداداد معروف یاد خالق
جهان صابر القلب و شاکر اللسان وفقک الله تعالی بحسن توفیقه

القاب منشیان فصیح و فصیحان بلیغ التوضیح

بسم الله و شیفه املای بلاغت دیباچهٔ صحیفهٔ انشا فصاحت طوطی شکر ریز
شکرستان طلاقت تقریر عندلیب چهچه انگیز گلستان طاقت تحریر نو
ناطقهٔ سخن آفرینی دقیقه یاب تیزفهمی حقیقت بینی افصح الفصحا ابلغ البلغا

احسن الله کلامه

فاتحهٔ کتاب علمیت و استعداد نقطهٔ انتخاب مجموعهٔ قابلیت خداداد وزنیب
اعتبار طبع فهیم وسیلهٔ افتخار ذهن سلیم رونق بخش متانت بیان فروغ
افزای براقت لسان علامی فهامی رواج دهنده سکه ملک الکلامی
زین الله بیانه بحلیة المتانت والفصاحت وحرسه عن النقص والقباحت

بطبقهٔ شعرا

مطلع دیوان سخنوری مقطع کلام فصاحت گستری قافیه سنج تصنیفات
صنائع عجیبه بانی مبانی تالیفات بدائع غریبه همردیف کلیم باعجاز کلام مسخر
قلوب بتقریر سحر نظام یکتای جهان ملک الشعرا ازمان طول الله لسانه
باحسن البیان

شاه بیت غزل بروش بیانی مصرعه برجستهٔ ابیات شیرین زبانی
بلبل خوش لهجه گلشن کلام موزون تذرو خوش خرام صحبت تلاش مضمون
بحر مواج لطافت زبانی سلک جذلالی مضامین آبدار رشتهٔ امواج
معانی تفل کشای دلهای بسته بکلید زبان کلفت زدای خواطر مکدر
بمصقله بیان بانی مبانی رعایت تناسب فصیحانه مخترع روابط تلازمه

شاعرانه اینک الدنیا تا بمقال

اطبا

قاعدهٔ منتخب قانون شفا نسخهٔ مجرب مجموعه مهر و وفا نبض شناس
شخص خلوص وفاق مزاجدان عناصر خصوص اتفاق مسیحا نفس جان ملبب
ادکان مرض المودة درد دوری لقمان صفت دل تفتگان حرارت سام
مهجوری یاقوتی دلهای ناتوان و زار مفرح راحت افزای جان بقراط
سلمکم الله تعالی فی لقائکم واوصلنی الی لقائکم

دوای درد مبتلایان شفای بیماران مرض هجران عیسی دم فرو بستگان
سکنهٔ حیرت انتظار طبیب حاذق نیم جانان وحشت کدهٔ اضطراب
صندل صداع انتظار حیرت زدگان ابتلای اشتیاق لخلخهٔ دماغ آشفته اوقات
جگر سوختگان سودای فراق تریاق شورابه چشان اهل حسرت مفارقت
نوشدارو خونابه کشان ساغر زخمهای مباعدت حصل الله تعالی امالک
ونور عیونک بنور جمالک

زمرهٔ سپاه پیشه صوبه دار رساله دار وغیره

شهبازان اوج شجاعت و دلیری شاهین تیزبال شیر مردی و شیری بیشه

شجاعت دستگاری نهنگ بحر جلادت و تهور شعاری گرگ (؟) عرصه عدو مالی و مردانگی شهسوار حرگاه جوانمردی و فرزانگی سیف مسلول بازوی فتح و فیروزی رمح مصقول سرپنجه ظفر و خصم سوزی کمند انداز کردن غرور شیران جگر شکاف سینه پرکینه دلیران شجاع در دوران هژبر غران صاف کن صفوف خود آرایان روز مصاف عقده گشای مهمات نبرد ناخن صمصام خارا شکاف نصر الله فی المصاف

ضرغام نیستان نیزه بازی اژدر مهیب کوهستان تیراندازی بارقه قتال صاعقه دشمن گدازی ساحت جدال صف شکن تیو مند [illegible] دشت وغا هول افکن دلها مجادلان جنگ آزما زلزله انداز طبقات زمین تا سینه سماک معرکه آرای تقابل با ترک فلک مبارز رموز کارزار ولوله نام آور روز نبرد و پیکار تهمتن توان و رستم دل از اسباب صولت صفدران منزل اعانه الله بعونه

القاب بنام همراهان فهمی امتیاز

ملاح سفینه اخلاق و اشفاق ناخدای جهاز عطوفت و وفاق هوای گره کار برآری و چاره سازی بادشه [illegible] شعاری و مخلص نوازی

ساحل نجات طوفان دیدگان تلاطم بلا تخته سلامت تباهی زدگان تموج
بیج وعنا بادبان کشتی نوح لنگر سفائن فتوح سقانا الله زلال وصاله
مفتح ختام دانش وبینش گوهر آبدار جواهر خانه آفرینش رفیع المنزلت
منیع المکان سمو المرتبت الطاف نشان مخدوم خادم نواز معدن
عواطف بی اندازه دام عنایته

مستجمع سامان اخوت ومواسات منتظم مهام شفقت وموالات فی المجد
والا شان چشمه جود واحسان قدردان نیازمندان امیدگاه
مخلصان زاد الله ثروته واعطافه

ممهد مهاد عاطفت ونیر خلاصه خاندان افتخار شفیق بالتحقیق مقتدا
شاهراه تدقیق قطب دائره جلالت خورشید فلک بسالت معظم مفخم مکرم
جلیل الحشم معین خیر اندیشان قدر افزای نیازکیشان احسن الله اخلاقه
جامع شرایف تفقد وکرم واضع لطایف تلطف وهم عمیم الاخلاق کریم
الاشفاق مشفق مهربان کرمفرمای مخلصان سلمه الله تعالی + واضح باد
که چنین الفاظ برای همه آنکه پایه تعظیم دارند موضوع اند مانند نوازش و
کرم و تفقد وعنایت وتلطف وعاطفت ومعطوفت وعواطف واعطاف

ولطف و الطاف و ملاطفت و شفقت و اشفاق و امتنان و احسان
هرگاه مظروف کلمات ظرفیه یا فعل یا فاعل در القاب شخصی یا بطور دیگر مربوط گردد
مثال مظهر نوازش و امتنان و معدن عنایت و احسان و مخزن عطوفت و
کرم و مخزن و مظهر و معدن الفاظ ظرفیه اند که نوازش و عنایت و عطوفت
مظروف الفاظ مذکوره شده اند یا فعل یا فاعل چنین کلمات باشند چو
جامع فضائل حمیده و مستجمع شرائف پسندیده و جامع اشفاق و عطوفت
مفعول بمنزله فعل فاعل اند و با ترتیب دیگر این الفاظ مربوط شوند مانند عطوفت
نشان و شفقت فرما و تفقد مظهر و عنایت گستر و مخلص پرور و مهربان
و ملجای مخلصان و ملاذ محبان و مخدوم نیازکیشان و قدر افزای خیراندیشان
و قدر دان خیر طلبان یا خیر سگالان و معظم و مکرم و مفخم و ملاذی و ملجای
اینهمه الفاظ القاب بوی عظمت و قوم احترام میدهند و درین کلمات هم بعضی الفاظ
بر بعضی ترجیح دارند اگرچه در معنی مساوی المرتبه اند لیکن حسب رواج
لفظ یکی بر دیگری تفوق دارد مانند لفظ عنایت و نوازش بر عطوفت
و تلطف و الطاف وغیره و مخدوم و معظم و قدر افزای و قدردان و ملجای
بر لفظ مشفق و الطاف نشان وغیره مانند و در کلام که هر دو کلمه متحد المعنی اند

لیکن تسلیم بر سلام امتیاز دارد که آن برای بزرگان عالیه رجه اگرچه بدر
وعم باشد تحسین تر شمرده شده بر فقه داین بر آن همسران بلکه تا خوردان رواج
یافته که اکثر سلام مسنون بکهتران نوشته میشود مگر درین مجموعه القاب
برای ادراک تبایت در تجاد بسته ذهن راقم است که شبه هر یک او خود خوب میداند
اکنون الفاظ آداب چنین کسان مرقوم میشود

الفاظ آداب همسران واجب التکریم

نیاز و عجز و خاکساری و سلام نیاز مشحون و سلام مسنون و
استدراک صحبت کثیر المواهب و تمنای شرف مواصلت و آرزوی حصول
دولت وصال و تمنای مواصلت روانی الافادت بادانی التقویت و استحصال
نعمت اتصال و دریافت ابتهاج حضوری

آداب مرکب برای همسران مذکورهٔ بالا

بعد گزارش مراسم نیاز و تمنای استحصال دولت مواصلت افادت ابیات
مکشوف ضمیر فیض تخمیر میگرداند بعد اظهار عجز و انکسار که لازمهٔ مخلصان
خاکسار است و استدراک نعمت وصال تقویت اشتمال که آرزوی لب جوش
زن دل بیقرار است و جامع المتفرقین باحسن ایمن میدارد

سپهر و خاطر تلطف مظاهر میدارد

اداب ستحمد رب الارباب بسیران و دیگر

بعد ادای سپاس منعمی که از رشحه سحاب عالمی شیرین کام و از جود عامش جهانی بانواع نعم مورد انعام است با هدای تحفه سلام سنت الاسلام محفل آرای یگانگی و فرزانگی گردیده زبان بیان الذت کیر دعا میسازد بجلیه ثنای شاهد اصلی کوشش کردن عروس بیان آراسته و خلوتکده دل نیاز منزل را از یاد ماسوی الله پیراسته میانجی خامه را موضح پیغام صداقت انجام و مظهر مرام لازم الارقام مینماید

پس از انسلاک لالی ابدار ثنای ایزد بیهمتا برشته تقریر و انعقاد گوهر جلیل المقدار ستایش واهب العطایا در سلک تسطیر و بعد از زدودن نقوش دیده حسرت تصویر از فروغ جمال دل پذیر آن قمر نظیر دُرّ مکنون مطالب مقلون را بر کف اظهار میرساند

ستایش کری مالک الملک واقعی بر طاقت زبان متکلم طاق و در ادای سپاس قادر قوی نقش پیرای بر صفحه نطق بشری شاق

پس از انجام مراسم سلام نیاز انضمام و استفاده موصلت فوق الارقام

لب اظهار بگزارش مدعا میگشاید

حمد خداوند که بیمن توفیقش چشم نمناک غمخواران سید الشهدا علیه
التحیة و الثنا چون کشتی نوح و زورق نجات است مستغرقین دریای
سرشک عزای مظلوم دشت کربلا بساحل امن امان از طوفان بلا خیز
آفات و پس از دعوات مداومات و اشتیاق ملاقات واضح خاطر باد

عنوان صحیفه بیان را بطغرای سپاس ایزد بیهمال تزیین داده جبین
عجز آگین را بر خط فرمان لازم الاذعان نهاده بعد تقدیم لوازم عقیدت و تسلیم عرضه میدارد

بعد تسبیح و تحمید منجی حقیقی که سفینه متزلزل متلاطم دریای کران طوفان اضطرار را
بکرم بساحل نجات رساند و بعد فرو رفتن در حضیض ناکامی را از کام
نهنگ بلا یکساعت وارهاند لوازم تسلیم و تعظیم بتقدیم رسانیده بعرض میرساند

بعد حمد خالقی که صبر را مونس بیکسی ساخته و حالت بیکسی بغربا ودیعت نواخته
دعای صحت و جمعیت آن عزیز که این دو را باخته بوظایف صبح و مسا پرداخته
موضح باد

ثنای ستایش حضرت ذو الجلال و الاکرام را بتار نفس کشیده و بهای عمر و
جمعیت آن جواهر زواهر معادن سعادت را لیل و نهار مستدعی

گرچه زبان خامه را سلک بند رشتهٔ مدعا میباید

صوم سکوت زاهد خشک استخوان خامه را بر خوان نعمت شکران ابر

سبحان افطار کنانیده ادعیهٔ صحت و جمعیت آن عزیز را

بوفور اشتیاق دیدار فرحت آثار وظیفهٔ لیل و نهار گردانیده خلاصه نگار مدعا ملتمس

بعد تحمید حضرت باری عز اسمه که مومنین را نعم آقای کونین سعادت سرمدی

بخشیده و دلهای ستم رسیده را نظر بر مصائب ابا عبدالله الحسین علیه

السلام بدار الامان صبر کشیده و لیس از تقدیم لوازم اطاعت و فرمان برداری

ملتمس است

بعد تقدیم لوازم ستایش حضرت منعم حقیقی که گاهی مترصدان اعانت

بشری را بنعمت ولای مصائب نواخته و گهی بلاکشان کوی ناکامی را

مورد خلعت رسای مصابرت ساخته ؎ خلق را با تو چنان

بدخو کنند تا ترا ناچار با آن سو کنند ؛ و لیس از اهدای سلام مسنون

بوضوح ضمیر عاطفت مشحون معروض میگرداند

نخل تمنای دل سراپا انفعال شگوفهٔ نضور از بار خیال وصال

آن عدیم المثال از جلوه بهاری تماشاگاه نظر ساخته و دستان

اشتیاق مالایطاق را که چون شبهای انتظار عشاق پایانی ندارد
بضرورت ابراز مدعا باختصار پرداخته بعد سلام مسنون گذارش گر مدعا میسازد
عنوان صحیفه بنام نامی جوادی که سرهای از پا افتادگان مغاک بیکسی را
بوابستگی دامن توسل شهسواران عرصه فتوت بر اوج عزت برافراخته
و کام بی سر و پایان وحشت کده منهل بیکسی را بی واد دیده جستی
کشیده بتوفیق توکل از امداد غیب لب امان ساخته از وفور افضالش کام
شهیدستان دار المحن عنا از نعم دنیا و ما فیها سیر و گاهی از زمین نوالسش
معدن طلا در خاکستر اکسیر اما بعد خاک آستان سپهر بنیان را گلگونه
چهره ارادت و خاکساری گردانیده لوازم عقیدت و انقیاد را با
بندگان منقاد بتقدیم رسانیده بعرض میرساند
فرهاد تمنای دل مضمحل را محو تماشای شیرین خیالی مشاهده الطاف
لطف سامی انگاشته و خسرو شوق با فوق را سرگرم جستجوی محبوبه
شیرین شمائل یاد و عطاف گرامی بندشته تیشه اشتیاق اندیشه را
در بیستون مدعا کوه کنی تعمیر منازل خلاصه مطلب میراند
بعد تحمید محمودی که اگر گشتگان وادی ناکامی در مشقت صعوبات بی نوائی

ممتاز نموده قبل از وقوع مصائب در سبیل مصابرت هدایت فرموده
گوش نشنیده است صفیر از قفس ما • چون شمع بلب سوخته آید نفس ما

واضح خاطر عزیز باد

گفتار زبان عندلیب خامه بنغمه حمد و ثنای صانعی عذب البیان است که نسیم
افضالش ذریعه ابتسام غنچه خواطر افسرده گان سموم یاس و باران
سحاب نوالش وسیله نضارت سبزه خشکیده مزرع ناکامی
هراس است جل جلاله و عم نواله اما بعد بهدیه ادعیه صحت و کامرانی
و افزونی عمر و جمعیت سعادت دنیا و دینی را جلوه آرای نگاه محبت انتما
و نظر خیران سعید و سعیدان رشید نموده بمدعا میگراید •

ستایش بی انتها و نیایش لاتحصی شایان شان رحیمی که ذره
بی مقدار را که خاک نشین حضیض ابتذال است دست مرحمتش بسپهر
نجوم رسیده گردون نشین داده و خار بی اعتبار را که بدترین ابنای
روزگار موجب ملال است یمن مکرمتش بنای وجودش زیب پای گل نهاده
که نه آفتاب تابان را از ذره پروری چاره و نه خرام گل خندان را از خار
سر فراز گذارد اما بعد خاک عجز و اعتقاد را غازه چهره ارادت گلگونه

گلدستۀ اطاعت و انقیاد را طرۀ دستار سعادت ساخته بعرض میرساند

بعد تحمید قادر لایزالی که کشتی تنزل مصیبت زدگان گرداب اضطرار بلا را بلنگر صبر مستحکم و پایدار گردانیده و جان باختگان تلاطم رنج و غبار را از طوفان موج خیز آشوب بکنار نجات رسانیده دل هواخواه منزل را مستغرق قلزم یاد اعطاف کریمانه و جان ناتوان را غواص قعر خیال الطاف قدیمانه ساخته گوهر حسن مطلب را بشکل لوح خاطر دریا مقاطر میگردانند

بعد حمد منعم حقیقی که پرت درمن آلودگان عالم کثرت را در آب زیبان تجرد پاک و بنجر ان لذت تفرقه را از موج توفیق کثرت ذکر وحدانیت خویش فرخناک فرموده از یم گوهر سلام که خوشگوار ترین چشمه نوش اسلام است وضوی ارادت باحرام طاعت خلوص هواخواهی نموده زاهد کلک خشک استخوان را بزلال خلاصۀ مدعا رطب اللسان میسازد

بعد تحمید سمیعی که گوش منتظر را از فیض سحاب رحمت بلای سرورش اعتدال عنصر لطیف معمور و دیدۀ نگران را بسرمۀ سواد رقوم مکتوب تسلی اسلوب پرنور ساخته هدیۀ سلام مسنون را زیب محفل مکرمت منزل

گردانیده و حکایت پر شکایت محرومی دولت حضوری بضرورت ابراز مدعا
باختصار پرداخته مبرهن ضمیر صافی تخمیر میگرداند

طوطی قوت بیان را نغمه شکر معبود برحق بشکرریزی و بلبل ناطقه زبان را
از ترانه ثنای مسجود مطلق بچهچهه انگیزی رسانیده کلمهای سلام مشحون را
برشته بندی رشته نیاز طرهٔ دستار خصوص مودت و اخلاص گردانیده شده
طائر خوش لهجهٔ قلم را صفیر سنج مدعا میگرداند

بعد تقدیس و توحید یگانه که بیمن تاثیر تفریدش خاطر آشفته با کنج بیکسی مانوس
و بر تضییع اوقات گذشته دل گشته و سینه پر سودای افسوس و پس از تبلیغ
لوازم تکریم بندگان سعید النفوس و ثنای افاده معانقه و دست بوس
که از جور چرخ تفرقه انداز آغوش آرزوی ازان مایوس است ملتمس
سوانح حال کلفت اشتمال است

الفاظ خطابیه مکتوب الیه یعنی همسران ذی رتبه

جناب و جناب عظامی و جناب گرامی و ذات سامی و ذات مجمع الحسنات
و ذات مستغنی الصفات وجود مسعود و خدمت کثیر المحبت و وافی البرکت
و موفور الفتوت و حضور اتحاد ماثور شفقت گنجور و خاطر عاطر و نفحه مطا

و لطف ما ثر و پیشگاه عاطفت انتباه و تلطف دستگاه و ضمیر منیر و ارباب تحمید و تفقد ندخیر محیط بسجل لطیر و خیال آئینه مثال و محفل خلت منزل و بزم مودت و انجمن وداد و مؤتمن اتحاد تقسیم و مطالعه لامع و ملاحظه و عنصر لطیف و طبع رسا و ذهن ذکا و ان مشفق و ان کرمفرما و ان مصدر عطوفت و ان شفیق وغیره هر لفظیکه بتضمن آن سئال کنند و بلاذ مخلصان و ملجای محبان لیکن از ضمیر اعلائی ضمائر مبهم که دستخط فرمایند ذرات مکتوب الیه باشد افصح است و تمیز کاتب شرط است که بهر خطاب که موقع مناسب باشد و ربط عبارت پیوند و مربوط سازد مثل آنکه بوید صحبت ذات بابرکات ستودهٔ یا از ذات جامع الحسنات توقع بسیار دارد وجود مسعود را ملجای خود میپندارد و فلان چیز که از پیشگاه مروت انتباه یا پیشگاه مکرمت لطف شده بود و در فلان مقدمه که ابدای جناب گردیده و یک قطعه نیاز نامه ابلاغ خدمت و ذی البرکت یا ابلاغ جناب عظامی یار سال جناب داشته مرقوم ملاحظه دستفید مطالعه گشته باشد و منظر شفقت اثر گذشته باشد و فلان عزیز مرقوم حضور عطوفت گنجور می شود و مورد نظر عطوفت مظهر باشد و فلان معامله بعرض ضمیر منیر یا الطاف

تخمیر گشته باشد و خاطر عاطر قرین جمعیت باد و از مدتے بمژدۂ عیشِ اہل
مزاج و ہاج ساامع افروز نشده و از صحت عنصر لطیف مطمئن
فرمایند و دران مقدمه طبع رسا و ذہن ذکا خود مصلح جلوۂ
استحسان است و از سر وش رونق افزائی ملازمان با ملاقہ
مخلصان در لکھنو پیرہن پیرہن بر خود بالید و بموجب فرمودۂ
آن مشفق یا شفیق با آن مخدوم اینطور بعمل آمد درین مقام فقط
لفظ ارشاد و ایما ہم کافی است که حسب الارشاد یا حسب ایمای گرامی یا
حسب اشاره لطف بشاره چنین بعمل آمد و فلان رقیمه انکسار
با فتاح انامل مودت شمائل بہره اندوز شده باشد و آنچه منابع اصابع
اتحاد تابع مترشح شده و آنکه از رشحۂ قلم فصاحت رقم چکیده و آنکه تراوش
خامه بلاغت شمامه بود و به بنان متانت بنیان عز انکشاف یافته باشد
القصه بدین قراین ترتیب ضمایر باید کرد

الفاظ خطابیه سمت کاتب

نیازمند و مستمند و مخلص صمیمی و محب صمیم القلب و ہواخواه و خیرخواه
و خیر طلب و ترقی سگال و فقیر و نحیف و ضعیف و خاکسار و گوشه گزین

و بیچیمیز و خاکنشین و راقم اثم و داعی بالخیر و داعی اثم و بندهٔ خادم بے ریا و خادم محبت و نیاز آگین و اخلاص آئین و مشتاق و آرزومند و متمنی مواصلت و زهر اشام فراق و محنت کش اشتیاق و بیچاره و عنا کش و حسرت زده و محرومی و مهجور و معذور و رسته منتظر انتظار و مترصد الطاف و مترقب اعطاف ازین قبیل القاب خطاب است بهر خطابیکه موقع باشد جانب خود نسبت داده شود

خطاب مکتوبات طرفثانی

یعنی مکتوب الیه که مصدر ذی امتیاز باشد

صفا و صفه رافت معا و صفه و ملاطفه شفقت آمود و معاطفه لطف طراز و نامه نامی و صحیفه عظامی و کتابت عطوفت کتابت و صحیفه اصفیه و الطاف صحیفه و برین قسم هر لفظیکه از تعظیم بالای لفظ صحیفه افزایند چون مکرمت صحیفه و عاطفت صحیفه و رقیمه کریمه و شفقت صحیفه وغیره و نامه واجب التعظیم و کتابت لازم التکریم

خطاب خطوط کاتب

نیازنامه و نامه نیاز و انکسار نامه و رقیمه عجز ضمیمه و رقیمه نیاز و عریضهٔ خادم

و کلمات مخلصانه

کلمات خاتمهٔ خطوط همسران فیمابین

زیاده نیاز است و بس زیاده برین مصدع اوقات حسنه نگشت زیاده ازین

مکلف تکلیف مطالعهٔ لامعه نگردید مدارج شفقت و رأفت مبذول حال

نیازمندان قدیم و مخلصان صمیم باد + مراتب عطوفت و الطاف نسبت

بحال مستمندان مهجور روز افزون باد + ایام صحت و کامرانی بحکم [illegible]

القاب فرزاده شجاعی صبیکه مرتبهٔ همسری ندارند مگر بمساعدت زمانه امتیاز یافته

که حفظ مراتب شان ناگزیر است

یگانهٔ زمان و یکتای جهان و یگانهٔ آفاق و مصدر محبت و وفاق و ارباب کمال

الفت و ولا و نسیم بهارستان مصادقت و صفا و مظهر اخلاق نمایان و جهان نما

و رهنمای جان و مظهر مودت و وداد و حافظ مراسم اتحاد و گرم گستر مهربانی و

پاسدار رسوم الفت مخلصان و غمگسار مهجوران مهجور و وسیلهٔ تسکین دلهای

رنجور حمیده الشمائل سعید الخصائل و مسخر قلوب و مطلوب العین و عین

المطلوب و مخزن فضل و کرم و معدن خلق و حلم و برابر همچو کسان مشفق

مهربان هم مضایقه ندارد مگر در الفاظ نوازش و عاطفت و عنایت و غیره

چنانکه در صفت همسران لازم الکریم گذشت البته محل توقف است

القاب مرکب کسانی که فی الجمله امتیاز که رتبه همسری بلند اند مگر مساعدت زمانه فی الجمله امتیاز و رتبه دارند

انیس خلوتکده موانست و وداد جلیس مجالس موالفت و اتحاد مخزن گنجینهٔ خلت و مرافقت معدن جوهر محبت و موافقت شایان یکجهتی را شایان دگوهر یکتا دلی را جوهر نمایان سلمه ربه

جامع علم و هنر حمیده خصائل فرخنده سیر صبح صادق شبستان احباب مهجور بار موافقت و دوستان نزدیک و دور ضابط ضوابط صفوت و صفا رابط روابط مروت و وفا تماشاگاه نگاه شوق جلوهٔ مقصود تمنا ما فوق زلال قدح اهلیت و آدمیت چشمه نوش علمیت و قابلیت زرحت رسان خواطر ملول نتیجه حصول مامول زبدة الاعیان عمدة الاقران شریف الحسب لطیف النسب مخزن اشفاق معدن لطف بی پایان اد محبته

جامع قوانین موالات واضع براهین مواسات فهرست مجموعهٔ یگانگی گوشواره دفتر فرزانگی یگانهٔ عالم یکتائی مونس گوشه گزینان وحشت کدهٔ تنهائی مهر قوافل محبت و اخلاص رونق محافل مودت و اختصاص زاد الله الفته

انقد گنجینه فضل و کمال عیار محاسن خصال منبع زلال آگاهی مجمع اوصاف نامتناهی حبیب دلهای ناشکیب طبیب دردمندان حسرت نصیب دوست یک رنگ مصدر دانش و فرهنگ سلمه الله تعالی

اداب اینچنین اشخاص

بعد ادای سپاس معطی حقیقی که اگر دست تهیدستان از خارزار دنیوی خواهد است همین توفیقش بدعای خلود صحت و حصول کامیابی دوستان مملو ساخته صفحه خاطر مودت ماثر باد

سزاوار تهلیل سبوحی است که تا حال قوت سامعه را گوش بر سر مژده صحت و کامرانی دوستان موافق داشته و یاد محبت و خصوصیت های یاران موافق در حالت وحشت تنهایی بیکساری در پهلوی دل افسرده گذاشته مدام حصول دولت وصال آن عدیم المثال خواهش جان ناتوان و تصور دیده حیران نقش بی‌نظیر مرقع کائنات پیوسته بمشاهده تصویر دیدار نگران تعالی شانه شاهد معنی را جلوه گر منصه شهود سازد اما عبر بین ضمیر الفت تذخیر می‌نماید

بعد صورت کشی سپاس صانعی که از بوقلمونی قلم صنعتش زردی سنج با

غنیم اوقات نامرادی کلگونه جوهر نمای عارض اعتبار است و هر گره گیری
عقده‌های صد هزار اسباب گسستگی زمانه ناهموار و کج ادائی فلک غدار یابند میمونی
زبانی روزگار رهبر آگاه کشایش امیدی توکل از نسائم توفیق و لیل مقدم فصل بهار
شگفته شود و خاطر دوستی مظاهر باد

بعد اتحاف سلام مسنون و تمنای مکنون که خلاصه مطلوب محبت آزمون است مشهود
خاطر اتحاد مشحون میدارد

تفریح تمنای مواصلت وافی البیان محبت را افزون از حوصله تحریر و تشریح اشتیاق
شمارشت فرحت معاودت را بیرون از طاقت تعبیر انگاشته مضمون آنکه بیت
اگر بهر تو نویسیم صفت مشتاقی + باشد از شوق تو صد گونه حکایت باقی
بیش ازین وادی درنگ نشسته پا بیرون از خلاصه مدعای بجز دارد

الفاظ خطابیه مکتوب الیه مذکور

ذات شریف سامی و آن حسب سیماشان مصدر وداد و آن نقطه انتخاب محبه اهل بیت مجموعه خوبی

الفاظ خطابیه نسبت بخود

راقم اثیم و داعی بالخیر محب الکن و العف آمین بخیر طلب مهجور صوری
مخلص صمیم یا قدیم و گوشه نشین فقیر و بنده

الفاظ خطابیهٔ رقائم

صحیفهٔ شریفه مسودت صحیفه اتحاد صحیفه و ربط الطاف مکاتبه سامی نامه اتحاد نامه
رسالهٔ محبت مقالهٔ رقیمهٔ مودت ضمیمهٔ کتاب فرحت آمود صحیفهٔ الفت و والا مکتوب
مودت الفت اسلوب نگارش نامهٔ عنبرین شمامه مشکین ختامه مهر نگار نامهٔ حریر بیت طراز

خطاب مکاتیب نسبت بخود

رقیمة الشوق و رقیمة الاخلاص و اخلاص مکاتبه اشتیاق نامه دفتر تمنا و
صفحهٔ آرزو و مراسلهٔ اشتیاق معامله

الفاظ خاتمهٔ خطوط

زیاده ابرام نرفت زیاده ازین مکلف نگشت ایام مرام بکام باد و زمانه
یار و بخت مددگار باد سبزهٔ روزافزا صهبای مرام بکام باد سبو در صهبای
مودت بشام آرزوی چاشنی بخش دوام باد و دماغ محبت به نشاء یکرنگی
معطر و دیدهٔ بصیرت از جام بادهٔ یکجهتی مخمور باد زیاده بر تصدیع دعا
و زیاده مبالغه نرفت زیاده و السلام و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و السلام
علی من اتبع الهدی و السلام علی الاکرام نخل تمنای بثمرهٔ حصول اصول
بارور باد گلزار آرزو به نسیم فضل ایزدی سرسبز و شاداب و گلهای مراد

همیشه شاکاه دوستان هواخواه باد

افاده سوم در ذکر القاب خردان و ملازمان و رفیقان و اشخاص کم رتبه و القاب نامه‌ها از طرف بادشاهان بشاهزادگان بشاهزادگان

قره باصره بصیرت و اقبال غره ناصیه حشمت و اجلال چراغ شبستان سلطنت و جهانبانی فروغ شمع خلافت و کامرانی حفظه الله تعالی

در دوحه حدیقه سلطنت عظمی نوباوه باغ مملکت کبری چشم چراغ دودمان ظل الهی نام و نشان خاندان بادشاهی نور الابصار و نور العین جهانبانی عظمت و جلال سعید الکونین حمید الخصال طال الله عمره

الفاظ مفرد القاب فرزندان و عزیزان

نور چشم نور الابصار نور العین قرة العین نور دیده نور البصر لخت جگر سرمایه حیات مستعار مایه حیات سرمایه زندگی مایه خرسندگی مایه جان درست روح روان آسایش جان ناتوان و متاع بقاع تجارت عالم امکان و حاصل عالم وجود و بضاعت عمر ناپود مقصود العین بین المقصود لخت دل پاره جگر مردمک دیده مرهم ریش دل بخون طپیده

برخوردار سعادت اطوار سعادت نشان اقبال آثار اقبال نشان حمیدة الخصال

القاب مرکب فرزندان و عزیزان

نور البصر جمیل الخصال آسایش جان پر ملال سرمایه سعادت و اقبال جان من خسته حال طال الله عمره و زید قدره

لخت دل افسرده انیس خاطر پژمرده ابن آفت رسیدگان مهجور سعادتمند روشن ریشان بخور نور چشم عزیز از جان سعادت و اقبال نشان طال الله عمره و زاد علمه

جان این ریش جگر غلطیده تگ و دو پاره الماس غمخوار من آواره سر اسیاه سنبل یاس محمود العاقبت و مسعود الناس برخوردار سعادت اساس رونق جان من ناتوان سرور خاطر پریشان طال عمره

نور نظر سرمایه تسکین خاطر مضطر لخت دل و اغدار آرام جان بیقرار عزیز از جان راحت روح و روان حفظ الله عن آفات الزمان

سعید کونین رشید دارین نور العین عین المطلوب و مطلوب العین لخت جگر صد پاره غمگسار این خانمان آواره برخوردار سعید الاطوار و ذریعه تسلی خاطر کثیر الاضطرار عمرک طویل و عدوک ذلیل

و اگر بغیر ضمیران اناث نوشته در محل دعا ضمیر تانیث کافی است چنانکه در القاب

بزرگان اناث مذکور شد که بجای لفظ حفظه الله حفظها الله و بمقام طال عمره
طال عمرها و مد عصمتها و اگر برای دو کسان از قوم اناث نوشتن منظور باشد
لفظ هن که ضمیر جمع است داخل کند مانند حفظهن الله تعالی و طال عمرهن و برای
ذکور ضمیر جمع لفظ هم است مانند حفظهم الله و طال الله اعمارهم و همچنین در اوسط
عبارت برای دو کسان مذکر و مونث ضمیر تثنیه هما و برای جمع که سه کسان
یا زیاده از آن باشند برای ذکور هم و برای اناث هن مقرر است چنانچه
برای واحد مذکر مومی الیه و برای تثنیه مذکر مومی الیهما و مشار الیهما و برای
جمع مذکر مومی الیهم و مشار الیهم و برای مونث واحد مومی الیها و مشار
الیها و برای تثنیه مونث مومی الیهما و مشار الیهما و برای جمع مونث
مومی الیهن و مشار الیهن و همچنین معز الیه و معظم الیه و مفخر الیه و مفخر
الیها و معظم الیها و معز الیهن و معظم الیهن بر قاعده مرقوم الصدر برای
بزرگان مذکور است و اگر کجا لبش باید و در القاب عزیزان قوم اناث
بهای هوز که بجای تای تانیث است خطاب کند که بجای عزیز عزیزه و
معظم وافر تمیز و افر تمیزه نگارد اما آنچه برای دختران و عزیزان قوم
اناث لفظ نور چشمی متعارف محاوره عوام است غلط محض است گویای

تحتانی در هیچ محاوره عرب و عجم ببلاغت ثابت نیامده مگر برای ضمیر
متکلم در عربی مستعمل است درین صورت آوردن یای تحتانی در لفظ برخوردار
نور چشم و برخوردار کلمات فارسی اند که در کلمه اشتراک ضمایر زبان
زیب نقص فصاحت است چنانکه بیشتر در لفظ دو جهان و دو جهانیه گذشت
در کلمه عربی ضمیر عربی بقصد استفاده متکلم آوردن مضایقه ندارد که بجای
نور چشمی قرة العیونی نویسد که مرادف المعنی چنانکه مشفقی و مخدومی
بنویسند و چون مشفق و مخدوم و مکرم الفاظ عربی است آوردن یای
استفاده ضمیر متکلم قباحت نیست بر خلاف لفظ مهربان که بلحاظ فارسی
است داخل کردن یای متکلم در آخر این لفظ یعنی مهربان را مهربانی نوشتن
باستفادهٔ ضمیر متکلم جائی دیده نشد لیکن جاهلان عوام بعلم مراد القاب
دختران غیر از لفظ نور چشمی نفهمند و از لفظ نور چشم نسبت به پسر
مخصوص سازند برای حفظ زبان طعن اینها بدانست راقم این راه غلط
پیمودن قباحتی ندارد نه اینکه چنین غلطی فاش را صحیح دانسته شعار تحریر و تسطیر سازد

آداب مرکب فرزندان و عزیزان

بعد تحمید محمود که اکثر تشنگان وادی ناکامی را بمشقت صعوبات دنیوی

همنا نموده قبل از وقوع مصائب در سبیل مصابرت هدایت فرموده بت
گوش مشی نشنیده است صفیر از قفس ما چون شمع بلب سوخته اید نفس ما
چراغ عمر و جمعیت آن چشم و چراغ کاشانه دل را بفانوس دست
دعا محروس داشته زبانه زبان قلم را شمع محفل مدعا میا زد
منقار زبان عندلیب خامه نغمه ثنای حقانی عذب البیان است که نسیم افضالش
در ربعه ابتسام غنچه خاطر افسردگان سموم یاس و باران سحاب نوالش
وسیله نضارت سبزه خشکیده مزرع ناکامی و هراس جل جلاله و عم
نواله اما بعد بدیه ادعیه صحت و کامرانی را جلوه آرای نگاه سعادت انتباه
انفس سعید حمید رشید نموده واضح خاطر سعادت مآثر میگرداند
لالی سپاس حضرت ذی الجلال والاکرام را بتار نفس سوخته کشیده وازدیاد
فروغ عمر و جمعیت آن جواهر زواهر معدن سعادت را لیل و نهار مستدعی
گردیده گوهر بیان زبان خامه را سلک بند رشته مدعا می نماید
بعد حمد قادر یکه فروغ کامله اش گمشدگان تیه حرمان را چراغ افروز شاهراه
و سروش عنایتش هوش باختگان حیرتگاه نامرادی را مژده رسان
لا تقنطوا من رحمة الله است دعای حیات جاودانی آن را با عتدال و کامرانی وظیفه لیل و نهار

انگاشتہ وحصول مسرور دیدار فرخندہ آثار را بہترین تمنای دل مسرا با انتظار

ملیہ آستہ بتحریر مطلب ضروری می پردازد

پس از سپاس منعم حقیقی کہ صنعت بالغۂ اش شہد شکر را بہ ترشی اطیر امتزاج

دادہ چاشنی بخش مذاق تلخ کامان زہر مصیبت فرمودہ لذت گیران آن سفرنج

را از انعام شربت مقوی فضل وعنایت خویش بخشیدہ ما رمعین تسکین مدہیت سود

دعای ترقیات دارین آن سعید کونین بر اشمول فرحت موصلت یاقوتی جان ناتوان

ساختہ در ضیح خاطر عزیز میکردانند

آداب برادر خورد

بعد توصیف ایزد بیچون وارتحاف سلام مسنون ودعای ترقیات روز افزون

در استلقای جمال فرحت مشحون کہ از حیز تسلیط وتقریر بیرون است بوضوح ضمیر

اخوت ومحبت از مون مقرون باد بعد تقدیس وتہلیل قادر توانا وا ہدای

سلام سنت جناب سید انبیا علیہ وعلی الہ التحیۃ والثنا وادعیہ واقیہ بہبود دنیا

وعقبی واشتیاق ملاقات بہجت انتما کہ چون سبح ایام مہاجرت لاتعد ولاتحصی است

ودیا مع المتفرقین یا سمیع زمان مسرت آرد مشہود ضمیر مواخات تخمیر سیدا باد

الفاظ خطابیہ بمکتوب الیہ مذکور

ان مایه جان وان سعادت نشان وآن اقبال آثار وآن نور الابصار وآن
برادر صاحب وان عزیز وغیره با خطابهای القاب بهر مرتبه که سزاوار باشد
بضمیر این مخاطب سازند وشما وایشان وخطاب بصیغه مذکر حاضر با دران یاء
تحتانی ودال در افعال ماضی چون شنید ودید بکسره مخفف چنانکه تا حال جواب خط نه نوشتید
ودر فلان مقدمه چه کردید یا چه نمودید وخطابات مبهم که دران ضمیر فاعل را مستتر
دانند چون مطالعه عزیز ومطالعه سامی بهجه در آمده باشد یعنی مطالعه عزیز شما در آمده باشد
وشما درینجا مقدر است وخدمت شما ومکتوب را جهت اسلوب ودر قیمه الفت ضمیمه
شما رنگ حصول پذیرفت وپیغام محبت انجام معرفت فلان گوش رس این ناتوان
گردید یعنی پیغام عزیز زبانی فلان کس مفهوم شد که شما وان عزیز که ضمیر مکتوب الیه است
مقدر حاصل میکنند چنانچه بیان این ضمایر در الفاظ خطابه سلاطین وبزرگان
ودیگر دوستان وهمسران در افادهٔ اول ودوم بتصریح یافت

الفاظ خطاب کاتب ایشان کسان

راقم وراقم آثم وداعی وداعی الخیر وجویای خیریت وازینجانب وازینطرف
وصیغه متکلم چنانچه پیش ازین با آن نور چشم فهمانیده بودم ودر فلان مقدمه اطلاع
کرده ام ودیگر چنین شنیده ام از پیشتر میکنم ودرین معامله از عقب خواهم نوشت

و متعاقب اطلاع داده خواهد شد و می خواهم که چنین کنم و بارها بشما نوشته‌ام
مشتاق دیدار و دیدهٔ دیدار طلب مهجور مجبور و معذور رضاجو و پیدار
دور محل کسر نفس خاک نشین و گوشه نشین و مشت خاک نوشتن منهای نقد
ندارد و متوکل علی الله و محکوم مشیت و اسیر پنجه تقدیر و فانی و نابود و آزاده
و درحشی وش و بلاکش و مطیع حکم قضا غرض بچنین الفاظ هم در مواقع مناسبه نسبت
نمود توان داد

خطاب خطوط عزیزان

سرنامه فرحت نامه مکاتبه مسرت طراز رقیمه بهجت افزا رساله خیریت
آمود رساله الفت مقاله یا مسرت مقاله خط فرحت نمط مکتوب نشاط اسلوب
رقیمه ابتهاج ضمیمه الفت صحیفه

الفاظ خاتمه خطوط

زیاده عمر باد عمر و جمعیت در ترقی باد زیاده والدعا زیاده چه نویسید دولت
دارین نصیب باد اعانت غیبی نصیب و فیوض لاریبی قریب باد علم و کمال
بازدیاد و حشمت و اقبال روزی باد شمع زندگانی و کامرانی محروس فانوس
دست دعای خلایق باد

القاب قیقان فصل ارمان ممتاز از جناب اقدس اعلی

رکن السلطنت القاهره عضد الدولة الباهره سطیع شوارق عمو اطف جهانبانی
سطیع بوارق فیوض خسروانی حاضر باش مجلس خاص منزل شناس اداب
عقیدت و اخلاص منشار الملکة الخاقانیه مقرب الحضرت السلطانیه ایالت پناه
بسالت دستگاه واجب العنایت والاحسان لازم الرعایت والامتنان منظور
انظار مراحم خسروی بوده بعنایت باشند

رکن رکین السلطنت العالیه مومن الدولة البهیه مشیر صاحب تدبیر قیام مملکت و
فرمانروائی منتظم انتظام امور خلافت و کشورکشائی رسوم خانه زادان جانفشان
عمده امرای عظیم الشان دارالاعتماد و کامل الاعتقاد شمول عنایات خاقانی و مورد
تفضلات سلطانی باریاب قرب بساط نیض اختصاص فدوی خاص الخاص مشمول
تفضلات حضرت ظل سبحانی بوده محفوظ باشند

بخشی الممالک و سرداران فوج

زور بازوی شاهنشاهی قوت سرپنجه ظل الهی مهبط انوار فیض الطاف جهانبانی
نقاده بیش قدمان معرکه کشورستانی مهین معتمدان میدان شهامت و دلیری
ممتحن امتحان معاف شیر مردی و شیری شجاعت شعار جلادت دثار محروس

سپهر حمایت یزدانی مورد اعانت حضرت قهرمانی باشند
و برای دیگر متوسلان بارگاه حسب مناصب اینها بالقاب مناسب و مختصر پردازد
چنانچه عهده داران قضا و افتا را شریعت پناه و فضیلت دستگاه و برای
منصب داران دیگر از فوج که مانند رساله داران وغیره باشند تهور و جلادت
نشان تجلد و شجاعت توامان محفوظ باشند و اگر از صنف دیگر مانند ایلچی
وغیره باشند بر طبق عهده شان باید نوشت چون نقاوه رسالت پیشگان
فصیح اللسان یا سفیر متانت بلیغ البیان و همچنین بر وفق مراتب جهت دیگران
و برای دیگر اعزه نسبت بمتوسلان و ملازمان و چاکران و مطیعان هر قسم
بارباب ذوی امتیاز رفعت منزلت و عوالی رتبت گرامی قدر محبت نشان
بسیار مهربان دوستان بعافیت باشند شجاعت شعار تهور آثار یکرنگ
سراپا اخلاص گرامی منش وافی الاختصاص بعافیت باشند رفعت و بلاغت
نشان اعتقاد و دوستان محبت و اخلاص توامان حاضر و غائب یکسان بحفظ
الهی باشند + بمتوسطی که نهایت ممتاز باشند الفت و اتحاد نشان مشفق
مهربان غمگسار مخلصان یا دوستان بسلامت در صحیح باد + در القاب رعایت
حیثیت هر یک لازم است اگر کسی از رفقا سپاهی پیشه باشد بالفاظ شجاعت

شعار و مشهور آثار در صورت سید بودنش به سیادت و جلادت نشان بالتخلیص
و مشهور توانان و شهامت و سیادت آثار باید آورد و اگر از ارباب علم و فضل
باشد بکلمات فضیلت دستگاه و علمیت پناه و اگر از ارباب دیگر فنون باشد
قابلیت دستگاه و فصیح اللسان و بلیغ البیان و قابلیت بنیاد و سرا پا استعداد
نسبتش باید داد و اگر امیری با عهده باشد امانت پناه و دیانت دستگاه
نوشتن لازم و اگر از بینها تعلقی ندا شته و خصوصیت رفاقت به تعزز داشته باشد
بقید قومیت او ملقب باید ساخت و برای قوم شیوخ شیخیت پناه و برای
قوم دیگر شرافت پناه و نجابت دستگاه باید نگاشت + و ملازمان که رتبه
کمتر دارند عزت آثار محبت شعار یا اخلاص آثار وفی الاعتبار الفت بنیاد
محل اعتماد محفوظ باشند عزیز القدر اخلاصمند صداقت نهاد دیانت بنیاد
رحمت رسان دل کارگزار بے بدل محفوظ بوده معلوم نمایند +

ملازمان کم رو و عهده دار کارخانجات مانند خانسامان وغیره

معتمد الخدمت خالص الارادت فلان عهده دار بدانند + قدیم الخدمت رضا جو
حمید العادت دیانت خو معلوم نمایند

وکسانی که این رتبه هم ندارند نام آنها بقید عهده نوشتن کافی است مثل اینکه
فلان عهده دار بوده اند یا بفلان کس عرضه دار واضح باد یا اعلام آنکه

القاب کسانیکه بتوسّل ارباب نشاط امتیاز دارند

وکاشبر رایس خاطر آنها منظور باشد مانند برادر و پدر و تعلیم دهنده ارباب رقص
و سماع ٭ ترانه طرب انگیز عندلیب گلزار ظرافت نغمه دلاویز مرغ چمنستان
لطافت نشاء جام صهبای سرور خوشخوی نقل محفل بذله سنجی لطیفه گوئی
احسن الله حالک و ابقه عند وثنا سعادتک
خوش آهنگ ارغنون دلنوازی مضراب فرخاک قانون طرب سازی وسیله
سرور خاطرهای افسرده حیله انفراح قلوب پژمرده رونق ده مجلس
نشاط زیب افزای محفل انبساط مفرح دلکشای دماغ جان یا قوتی فرحت
افزای روح روان نکته سنج لطافت سخن رمز شناس ظرایف رنگین انجمن
پهلونشین نونهالان گل اندام همپای شمشاد قامتان تذرو خرام
دوش بدوش شیرین دهنان شکر فروش لذت عزک انجمن مستان
باده خورمی نوش مطبوع طبایع خاص و عام باشند

برای مربع نشینان چار بالش عشق و از جانب جاده نوردان مهر و وفا در شکر ترحم

نوگل همیشه بهار ریاض خوبی سرو چمان چمنستان محبوبی سر و جویبار مهر و وفا تذرو خوش رفتار ناز و ادا شمع بزم منتظران مشتاق صبح صادق شبستان آرزوی آفاق رایحه راحت روح و روان جان تمنا و تمنای جان نرگس چشم غنچه دهان سیب ذقن موی میان سنبل مو یاسمن بو رضاجو وفاخو سوهان آیین محبت و دلداری مخترع قوانین دلکشی و غمگساری

احسن الله جماله معروران جلوه ناز بشکوه استغنا

طاؤس طناز گلزار ادا و ناز سرو سرفراز گلشن آمال ارباب نیاز طوفان خرام گلستان دلبری و خونریزی علم افراز میدان فتنه انگیزی شعله افروز آتش رشک مهر بجلوه سحرگاه خرمن سوز تجلی ماه به برق نگاه اسیر ناز گردن جان و دل باختگان بکمند گیسو سینه شگاف خسته جگران بخنجر ابرو مد نگاه حسرت بسمل ناوک جفای فراق نتیجه آرزوی دل خراشیدگان تیغ بوج شمشیر اشتیاق بتر شح دم تیغ تغافل آب پیکان تجاهل صیاد دل شکار دل آزار ستم شعار قاتل سفاک خونخواری بی باک غارتگر متاع جان

بیجمیزنامه عنوان اشتهاد مومبر خاش جورحی فدا که در صبح باد که
برای ملازمان و متوسلان و رفیقان و اشخاص خفیف المراتب حاجت
تحریر آداب نیست مگر به دلبران سیم اندام و مهوشان گلفام در حالت
وابستگی دل بر عجز و نیاز یکه با شتغال اشتیاق و تمهید درد فراق
قلمی رود گنجایش دارد خواه بطور به اداب مروج باشد یا بکلمات اشتیاق
دیگر بنا بران احتیاطاً دو یک آداب بحفظ سیاق نامه تفویض زبان
خامه می شود

اداب نامه گلعذار انیکه بجهت جانفزائی یکی و فا امید

بعد تشریح جانفشگی دل پروانه که نادست بارش شررهٔ فلک را کباب
سازد و تصریح شعله خیزی فغان عاشقانه که شعله دم گرمش صبر را
با آتش دل سادو دل را در کانون سینه میگدازد و رسند راک اجلاس
خلوت کده خاص در استحصال دولت مواصلت فرحت اختصاص و
استلقای رخسار فروزان و ابتهاج طیشهای دل سوزان و
آرزوی جان نثار بیبا بهر کرشمه دلربا و تمنای گلگونه کشی چهرهٔ نیاز
بحنای آن کف پا بیت درمصرع سر چو دهم براه تو بیم

آفاق مرا ببیند و من روی تو بینم * از خون دل سواد زده در رنگ مداد و خامه فی عشرت بنیاد خلاصه نویس ماجرای شب دیجور جدائی و وحشت کده تنهائی است

افادهٔ چهارم متضمن رقعات که بنبریدگان و دوستان تحریر یافته

رقعهٔ اول

مولوی صاحب شفیق معظم سراپا اخلاق و الطاف و کرم زید اشفاقه بعد اهدای سلام و تحیه که خوشترین تحف مسنونه بحضرت خیر البریه صلی الله علیه و آله است ساعد شاهد بیان را حلی بند زیور مدعا میسازد ظاهر بدریافت رسید که شیخ غلام سبحان مختار سرکار نواب بنسی بهادر فرخ آباد همین مختار کاری ان سرکار میمنت یابد ارترقی بعهدهٔ وکالت رشتهٔ عدالت نموده سرانجام عهدهٔ مذکور را برای شخص صالحی دیگر ابنای جنس مفوض بر رای جهان آرای اهالیان ان سرکار و ذریعه توسل خویش را بر آورد پایه مدارج آینده و سمیه بارزی اعتبار جنت که بالفعل آن عهدهٔ خالی تا آخر تعلق پذیری عهده مذکور با کسی نگزیر خواهد بود چون

میرزا صاحب یکی از دوستان راقم که نقش دولتخواهی و خیرسگالی آقای
نعمت را سر نوشت لوح جبین دانسته و دیانت شعار و در متانت
رای و تیز فهمی و خبرگیری معتمدات مرجوعه نهایت مستعد و هوشیار اند
بوضوح میانجی توسط آن سرکار خواهان عهده مزبور بسفارش و
تدبیر این آزاده های وادی بیغرضی ها مستند آمده انجام کار باید
روابط قدیمانه بزرگان راقم دران دودمان عالیشان عدم
ملاقات مشافهه ظاهری حجب راه و رسم رسائل است مگر سعی ملا
نادر مسجد باب مسجد چون دست کریم بانجاح مطالب بندگان خدا
مفتوح لهذا گزارش حال میرزا صاحب را مسجد الباب فتوح یعنی ناکوه
فتوت نیوش سامی رسانیده مترصد الطاف است که سند عهده
مزبور بنام میرزا صاحب مزبور بحسن تجویز گرامی لطف گردد که ظهور آن
موجب مرادرسی میرزا صاحب و سبب شکوری مخلص بی ریا گردد

بیت اگر کار یک جسم پایان شود ز دریای لطفت چه نقصان شود

زیاده والسلام سجع محبت و یکتا دلی در جوش و دست توقع از
افاده رسانی خلایق در هشتکوه شیر اه

رقعه دوم

سبیتة صاحب جلیل الحشم سمو المکان یادگار مروت و فرزانگی نامه
از وران مصدر اخلاق نمایان زبده اشفاقه تمنای فروغ شان به سموات
کنیز المباهجت راکه هنوز در حجاب اسرار کل امر مرهون باوقاتها مستور
و دل مشتاق را جلوه تاثیر مجرب کیف جذبه صادق انتظار مضمون آنکه
بیت جذبه شوق اگر اثر دارد از دل یار دولت خبر دارد سطور مختصر
بر اوقات معینه جامع المتفرقین گذشته بخلاصه مطلبی که رهنمون منزل
المکتوب بصف الملاقات شده می پردازد از مدت دراز اتفاق
قیام این مستهام الی الله در امکنه اطراف امام باره حاجی حسن صاحب
مرحوم از چندی الکثر مکانات اقامت دلبستگان باستغنای مالکان
از بی مرمتی از جا بجا محل خوف گردیده و نیز ازدحام اکثر بزرگان عزیزان
وطن قلت وسعت نوبت به ضیق النفس رسانیده لهذا اخلای مکانات
مذکور ناگزیر دانسته بهم رسانی مکان دیگر بطور کرایه مرکوز است بعد التلاش
بدریافت رسید که اکثر امکنه وسیع و فسیح از خرید سامی درین شهر است
از انجمله مکانی که از اهمکران بخرید گرامی در آمده گنجایش پذیر الحقه و تبعه

وقریب شرز جوار امام باڑه است اگر بمین مروت واجازت ذات
مستغنی الصفات بطریق کرایه که وجه مقرره است باستطاعت
مسافران بمقتضای آنکه ع عزیزان مسافر بجان پرورند
نه بمقتضای استغنای عالی و دستگاهی خویش یا حسب لطافت
مکان مذکور بل بمروت واخلاصی که سجیه رضیه ذوی الاخلاق
سلف باشد برای مخلص بے ریا قرار دهند عین الطاف است
که ان شاء الله تعالی وجهی که با قرار داد قبل طرفین مقرر خواهد شد
بلا عذر بگماشتگان کوٹهی عظمت خواهد رسید درین باب راقم
دوار و شعار را منتظر انگاشته بجواب رشیمه اتحاد منبسط و مسرور
فرمایند زیاده دور فلک حسب المرام بروزگار فرخنده آثار دوام
التدویر باد

٦٩٣٦

رقعهٔ سوم

مهاراج صاحب والا حشم سمو المکان نقاوهٔ دودمان
عظمت و شان دام عطافه بعد تمنای اقتباس انوار حضوری
که زیل کلفت شب دیجور مهجوری است مرفوع ضمیر خورشید تنویر

میگرداند اشعه شوارق مصادقت و صفا یعنی نگارش نامه تجلی افزا
نشستہ بر مژدهٔ طوی دل جوی اختر برج شہامت و اجلال
صاحبزادهٔ بلند اقبال راجه مہاراج سنگه بہادر زید اعتلائه بتاریخ
ہفدہم ماہ اپریل ۱۸۵۵ع و تقرر تاریخ تہنیت دائره دولت سمت
بیست و سوم فروری سنه صدور و بشارت وافی البشارت
باشتراک نیازمند مسعد اشرفی قبول شقه صدور یافته و ساحت
خاطر را بفروغ نیر تفقدات شفیقانه پر نور و نہال آرزوی قلبی را
ردیف شجر طور ساخت اگرچه دل نیازمنزل مشمول این
تقریب دلفریب ناشکیب بوده است لیکن چون تعهد انتظام
دفتر انگریزی من کل الوجوه وابسته ذات مخلص بوده اهمال
یکروز نمیشد تا یک سال و برہمی انتساق دفتر موجب الزام نیاز
اشتمال است خصوصاً درین ہنگام که صاحب والا جاه جناب صاحب
بہادر دام حشمته متوجه سفر دوره و نیاز گذار مصروف تعمیل احکام
مقصوده و ترسیل کاغذ مطلوبه است مہلت قلیل هم محال است لهذا
از رهگذار انجمن خجسته موطن به مجبوری مستعذر بوده عذر انابت

مترصد اجابت است او تعالی جلوه افزان این ماه منیر اوج سعادت
با مشتری برج شرافت و افادت مبارک و مسعود گردانیده زیر
سایه رافت عالی به فروغ نتایج کواکب سعیده که عبارت از
اولاد سعاد است فضای امانی و امال را نورآگین دارا د بنجم اربهت
و کامرانی زاید النور باد برب العباد

رقعهٔ چهارم باحباب عالیمرتبه ذو تعلیم

بجناب تفاخر انتساب ناهج مناهج دین سبین عارج معارج علم و یقین
قوت ناطقه سخن آفرینی رمزشناس تیزفهمی و دقیقه بینی بینبر و
جاده رضا و تسلیم مخدوم خادم قدیم زید مجده بعد تادیه حمد علیمی که
مصقله تعلیمش زنگ جهالت از اینه دلها زدوده و عقول سلیمه را
تسلیمش علم تمیز قبایح و محاسن افزوده و تقی فتیح ظاهری که فیض
اعانتش چون تحجر نفوس منکسره بحسب سعی مقرون و نکامی حسن
صورت مانند عبادت ریائی ارباب خودستائی بهزاران فتح و
فساد مشحون بدیه سلام مسنون را جلوه آرای نظر کارمست اثر
ساخته مبرهن ضمیر منیر میگرداند از ترقیم نور چشم سعادت نشان

سید اکبر علیخان شکوه ملازمان در بعض سیاق تحریر این هیچمدان
مستفاد شده با وجود از خود رفتگیها که دماغ تالیف و استعداد انشا هم
نداشت و ندارد و دل شوریده را بر ورد نسبت بحر چه در با در ده فرخی چند سبک
مشوبه می کنند که فقیر از روز ورود دار المحن این ویرانه بابتلای صعوبات
زمانه بنوعی مانده که اکثر اوقات خبر از دست و پای خود نداشته وقتی که بحکم نسیب
امده از تنهائی و بیکسیها که نه یاری است نه غمگساری که بدرد شنوی
دل بیتاب و اصلاح حال پر اضطراب متوجه گردد فرد کیست یارب
تا از وی رسم صلاح کار خویش مصلحت بینی که دل ناکام است خود دیوانه است
بر دوش سودا ایشان رو بصحرا آورده یک یک پاس زیر اشجار بیابان
مشغول زار نالی بهر حال زار خود مانده چیزی را که ذریعه تسکین دل بنوعی یافت
یاد شفقهای غمخوارکی سر دفتران ملازمان جناب ایشان بوده است که هرگاه از کشمکش
فکر تنگ آمدم خود را بشبستان خیال در روشنایان خود کشیده چاره بیچارگیها
از ظهور شعور خیال با کمال نشان جستم و از شکنجه تنها دیش جانگاه بدین حیله
رستم در آن حال هنگام خطاب بجانب جناب در میان وقت
که حرفی از زبان قلم هم بر آید بنام نامی شکل نامه

کردید کسیکه اسم لطیف ملازمان ورد زبان داشته باشد اگر در عالم
محویت بر زبان خامه اش هم در بیاض نامه لسان خون فصد
مجنون که از نام لیلی مرتسم صفحهٔ خاک گردیده بود گذشته باشد
اصحاب فطنت و ذکا ترحم بر واماندگی او کرده خطایش را بذیل عفو
می پوشند و باستمالت و دلنوازی میکوشند نه اینکه بخورده گیری
نمکی بر جراحت باشند و بوجه بوصف بی قصوریها از ایجاد طبعی
امر مروج را خلاف دستور ظاهر کرده در صدد ازالهٔ آن باشند چه در
ادعیه ماثوره و دیباچه بسم الله است و عند الاستدعای انجاح مطلب را
بجناب باری عز اسمه عرض مدعا میسازد اول نام مقدس بر زبان
جاری میکردید که خداوندا برای من بکسی چنان کن و چنان فرما هرگاه
در بارگاه مقدس او تعالی شانه ابتدا باسم پاک باشد در اعلام نام
عباد چه قصور رود و در تحریر تاریخ ایوم در اواخر سطور هرگاه که در عرایض
حاکمان و آقایان تحریر تاریخ فی زماننا مروج و مشهور است تحریر
آن در خطوط موسومه جناب کدام قصور از انجا که دستورات تحریر در هر
اوان و به زمان منقلب میشود و مدار فصاحت و بلاغت منحصر بر ترتیب

داشت است چنانچه در زمان سابقه القاب پدر با لفاظ مشفق مهربان
بوده است که در منشآت ابوالفضل علامی در القاب پدر و عم بخط
شرقیم در آمده و حسب رواج حال اینچنین الفاظ نسبت به پدر و عم سو ادب
و مستعلق بهمسران در القاب است در صورت حکم بر مرجح زمانه
و عادت سکنای آن ملک است که در زمانه پیشین خواه به بلاد دیگر خلاف
آن بوده باشد کسیکه وارد این دیار است از رواج و عادت اقالیم
سه و کار ندانسته حسب رواج قیام کاه خویش عمل نموده و علیهاید
اگر پدر اختراع شفیعی و احد کو وحید عصر باشد لیکن ملزم شدن
نمی تواند حضور صادر حالیکه وحید موصوف از اختراع طبعی اکابر نکرده
باشد یا حضرات مشبوع باینه پسندیده ملحا بلکه مستعمل فصحا بوده
باشد لیکن چون از بی دستگاهی خود را لیق ترقیم نیاز نامجات
برای همچو طباع دقیقه رس و نفیس نفس صبح نفس نمیدانم
لهذا انکار نامه نیاز را مختوم بختم خامه راه ورسم تحریر نموده ایند
دست از تحریر کشیدم و مترصد تکلیف قلم فرسائی ملازمان هم در تحریر
و تقریر نوازش صحایف ننشیم و تکلیف نیاز یکه بخدمت بندگان والدم

با همه قرائن ملمت معترف بر خطای سابق بوده تشفی خاطر نگران را
که جویای اخبار اختیار خواهد بود بر تحریر عزیزان و دوستان آنجا اکتفا
کردم که از ارقام عزیزان نوید صحت و اعتدال عنصر لطیف مطمئن و مسرت
افزا گردیده ساجد درگاه صمدیت خواهم بود و اگر جناب را توجهی
بحالم خواهد شد همینقدر برای ملازمان کافی است بشرط زندگی اگر
اقتضای آب و دانه بقیام یک شهر خواهد گردید و حصول دولت ملازمت
بعالم مشاهده تا وقتیکه کدام ادای این ناهم بر خاطر نازک گرانی نخواهد کرد
کافی خواهد شد و رسم تحریر که ناگوار است ضرور نیست که بعمل آید و
حال کلفت اشتغال این با جمال حوادث که تشریح تفصیلش را فرصت
بسیار و دفتری درکار است و بخدمت کسی برای سمع خراشی ننوشته ام
بلکه این امور گنجایش پذیر تحریر و تقریر نبوده تعلق از معاینه دارد مگر
در مکاتیب عزیزان اندکی از بسیار و یکی از هزار نوشته ام که بگزارش
آنها اگر توجه خاطر عاطر با استدراک خواهد بود بعرض خواهد رسید زیاده
نیاز است و بس بنده ام تا زنده ام

رقعه پنجم

مقتدای ارباب دین و کعبه اصحاب یقین سلاله دودمان جناب سید المرسلین
نقاوه خاندان حضرت امام المتقین ادام الله ظلهم علی مفارق المعتقدین
فرق عقیدت دعا نیاز جبهه سای خاک آستان ملائک پاسبان
بعرض میرساند و دل عجز منزل را بحلیه خلوص ارادت در انقیاد
حاشیه بوستان بساط مکرمت مناط محلی گردانیده بموقف عرض
فیض بنیان محفل کرامت منزل میرساند عرصه قریب هفت ماه است
که مال مبلغ نهصد روپیه از زر عین المال خود بمعرفت آغا سید مهدی اصفهانی
بخدمت سید حسین صاحب در بغداد جهت نذر آل رسول صلی الله
علیه و آله و سلم برای پیشکش خداوندگار تعالی ارسال داشته زر نقد مسحوب
مستوفع که با بلاغ آغا سید حسین صاحب شرف نظر کیمیا اثر خواهد رسید
بعد رسیدن زر نقد در پیشگاه حضور کرامت گنجور شرف صدور عنایت
فرمائی رسیدش برای طمانینت دل عقیدت گنجور است و هم برای
خرید کدام مکان در کاظمین علیهم السلام برای خود مبلغ معتدبه
را حواله زبان آغا سید مهدی کرده بود امید دارد حضور نواب جهانیان
که یکی را از پیش خدمتان خدام ذوی الاحترام اجازت تشریف قدوم فرمایند

که بعد از لسبد اوقات این شکسته پر خریده اطلاع ان آغا سید
حسن صاحب در بغداد نماید که آقای موصوف قسمت بشخصه ملازمان
والا با ان مالک مکان ابلاغ دارند در حقیر سرا با مستقر از حلقه
بگوشان درگاه فلک اشتباه مقصور شده گاهی با صفای مؤید
اعتدال مزاج تقدس امتزاج بذریعه والانامجات ذخیره اندوز مجرد
مباهات شده باشد زیاده حد ادب

رقعهٔ ششم

حسب الحکم آغا سید محمد نجفی برای بزرگی از بزرگان بصره بالک تحریر درآمد
قدوهٔ سادات عظام اسوهٔ علمای کرام ذوی المجد والاحترام آغا صاحب
قبله مقام زاد مجده عن الملک العلام بعد گزارش مراسم
عجز و انکسار که طریقه خاکساران است ملتمس پیشگاه حضور فیض
گنجور است مبلغ یکصد و پنجاه روپیه سالانه را که برای خدمت
گذاری ملازمان جناب وعده کرده بودم امسال بسبب هجوم افکار و
کثرت زیر باری اسفار بعضی از آن که مبلغ هفتاد و پنج روپیه
باشد بدست سید حبیب صاحب برادر سید سجاد (؟) فرستادگی

ابلاغ خدمت داشته شد و عنقریب که از سفر فرخ آباد مراجعت کرده
بکلکته تشریف خواهند آورد استقرار می رسد و را بنده فدوی انشاء الله تعالی
نقب سال گذشته در رساله سال حال یکجا ابلاغ خدمت ملازمان
بالضرور خواهد شد امید چنین که در رسیدن زر کامل ساله سال ماضیه
منقضی شد خلاف وعده را شعار ی و در حفظ الفای عهد برای بنده
کرمت استواریست خاطر عاطر جمع باد برای تفحص ورثه حاجی سید
سلیم مرحوم و حاجی سید مجتبی مغفور عرض خدمت کرده بودم که جناب
استکشاف آن فرموده اطلاع آن به مخلص ضعیف خواهند فرمود یقین که
فرا یاد خاطر اشرف باشد مترقب از ملاطفت آنست که اگر از خاندان
امارت بنیان آن مغفرت پناهان معلوم حضور شود مفصل از نام و
نشان اصحاب باقی مانده آن دودهٔ علیا اطلاع فرموده این مبتذل
روزگار را سرمایه اندوز افتخار سازند و در باب دادن اجناس
امانت بورثه آغا سید صاحب نواسه سید جعفر ساکن محله ابدالیان
که منظور است شهرت متصل مکان آغا ابو الفتوح پیش نماز که منقضی شده
است در عالم مشافهه گزارش رفته بود که امانتی از جناب آغا سید احمد

مرحوم دارم وازخدای عزوجل امید دارم که در حیات مستعار خود بورثه
جناب مغفرت مآب سپارم وخودرا از زیر بار گران برآرم غالب که
بندگان جناب باعزه ان مغفور که دو خواهران مسماة مریم و مسماة
آمنه از اعزه توبه ان مبرور اند الهی بخشند از انجا که این امر اهم مقصود
از مقاصد دیگر است درین باب سعی بلیغ فرموده بانها باز نمایند که اکثر
از انها در کربلای معلی بحضور آقای مومنین سیدنا و مولانا جناب
آقا سید محمد مجتهد حاضر شده دعوی وراثت خود را نسبت بجناب
آقا سید مرحوم ثبوت رسانیده اجازت نامه جناب ممدوح مدظله را
بنام قاضی درباب تفویض حصص اثاث برای خودها ارسال دارند
و نیز درباب فروخت خواه ترسیل جنس دو عدد انگشتر بیها را که بقیمت
قریب یکهزار و هشت صد روپیه درین نواح می ارزد اجازت ناطقی
ارقام فرمایند که مطابق آن پرداخته آید درین باره بامن التماس
اینهایکانه لازمه همت والا نهمت آنجناب است زیاده والسلام و ختم الکلام

رقعه هفتم

حسب فرمایش آقا علی اکبر صاحب شیرازی به دلسمتی تحریر یافت

قدوهٔ ارباب صدق و صفا زبدهٔ اصحاب مجد و اعتلا شفیق خاکساران
بی سر و پا یادفرمای خاکنشینان کنج انزوا زاد در افسکم عاطفت
صحیفهٔ مکرمت لطیفه که سواد هر حرف لطف مشحونش کحل الجواهر دیدهٔ
رمد انتظار کشیده و بیاض بین السطورش نمک ملاحت پاش جراحت
دل مجروح غلطیده بود از سمت ورود مسعودش لب بوس نوید
صحت و اعتدال عنصر لطیف گرامی سواد مسرت و طمانیت افزود اگرچه
از شگفته حالیم نسبت بملازمان جناب صریح است که ملازمان هنوز رونق
افزای معمورهٔ فتحپور و غلغلهٔ فضل و کمال ملازمان جناب سبحان الله و اصناف
در اکناف مشهور و فدوی درین صحرای که از عمرانات دور و بانواع وحشت
معمور است سخت عجیب گوه اندوه و جهان جهان حسرت و
ستوه قیام این مهجور مجبور است کسوت خاکساری و بیکسی ها بگوشه
گزینان وادی تنهائی و بیخبران عالم خودی و خودآرائی خوش نما نه چرا
و والا فطرتان عالی نژاد که بمقام شهر تماشاگر جمهور درآمده مناسب
و زیبا لیکن با وجود آنکه از ارباب شهر با کسی سر و کار از اغراض دنیا
و دین ندارم در عالم مجبوری خویش از اختیار ظلمه را که اگر بجبر کشند دور

حالت اختیار سعی سپهدارم فقط جهت حصول دولت مشاهده جمال

جمال با کمال از امروز تا روز یکشنبه انشاء الله تعالی حاضر شده چشم

نگران را بنور جمال جهان آرا بضاعت تجلی و دل حیران را با فرح

و ملک را سرمایه ترقی خواهد داد فقط زیاده حد ادب

رقعه بیستم بنام بعض سادات اجلای

بخدمت والاجاهان رستم دستگاه و مهتور شعاران جلادت پناه

که جاه سلیمانی بر دوش خلعت تحفظ ایالت در بر دارند و در ضبط باد غلغلهٔ غرا

چکیده خامه بلاغت نگار مستطر عنبر شجاعت رستم شبیه

و دل جدلان را در شکنجه تموج تعجب و استغراب کشیده که چنین

شجاعت و مردانگی که بی خبر با شهباز اوج مردانگی با جهان

کمان جست و درست و در رسیدن به بر صعود شعلی و فقه بر

و با ضراب چوبدستی و صدمه خوش باز ماندن و بهبت چرا ...

تا زبان لایق ابوت ستایش و تحسین بوده مقام تعریف و تقریر

بیش استعدا آن از ین مشت غبار خاکساری چرا که ...

توصیف سخنان نالیش را آفرین در شان بجا ... بسم الله ...

سلف چنان بود که اگر در معرکه جنگ کدام اسلحه حریفی بصدمه ضرب
بیکاری شکسته میشد رویف مقابل از تواضع سلاح خود اعانت
میکرد کسی نگوید که فلان مسلح بود و شمشیر دیگری را که در
هنگامه گیرودار شکست پس شخص بے سلاح مجبور را بستن و
کشتن لطفی نداشت بناءبران بلند نامان عرصهٔ شہامت محاربه
با شخص بے سلاح ننگ و عار میدانستند چه جای اینکه در عالم
بے اطلاعی بر کسی با چہار سیمرغ قاف تهور رنجش در اکسیر
افتخار بر جبین مس وجود تخلد امیختن مگر غالبا اینهم از صنائع
منخفیه ایزدان بوده باشد که تا حال در کتم عدم مخفی و محتجب
بود اکنون از حسن سعی والا دستگاهان موصوف جوہر صمصام
تجلد از زنگ خفا جلوه بشهود یافت و گلهای کلمات که از غنچه
دہن ہمی ہزدلان سر براورده مشام جان حضار را معطر
گردانیده اعم از انکه لحاظ عصمت خانه بعض شرفا مثل جناب
میرزائی صاحب و میرزا محمد صاحب وغیره که مسکن خواتین عصمت
آئین و گوشش آنہا نا اشنای چنین کلام فصیحانه بوده است

ملحوظ باشد حفظ آداب امام بارده هم که از زینت اولیات عزاخانه جناب
امام علیه السلام شمرده میشود باقی تماما چه برای اهالی جلوه نمایش یا
که نفرت خاطر امام مظلوم برای سوختن تحمل کرده و تجلیل و خلوص مخرج
انکسار است اگر گریه نباشد بصورت محزون خود را وانمودن نیز
افتخار است و اگر این هم باشد جنبش لب و زبان بصلوة و سلام لازم
الی الرسم آن هم خیری بخش ناس که بروز یافت یکی از معتقدات
جدید بطبائع پست طبایع بوده است که با جهلا از آن خبری نداشته باشیم
وانچه از ناتجربه کاری از بعضی نوخیزان عالم شباب رسیده ممکن
منافت مسلک است این هم موجب تعجب شد که متجربان هم کاملا و عادتا
ناتجربه کاری فرموده اند زیرا که دو شقوق درباره غصه مورد است
بعضی گویند که چه هر غصه در اصل سببا فهمیده است که بر کم زور وارد وقت
قابو می آید و چه رخی ساده بیزبان است که در غلیان غضب بر نیک و بد
مستقبل خیال نمی ماند و همانا زنان بیکاره شب بار شده و هر دو
امر داده زیرا که معامله اول روز را که جای آغاز فساد همان
زمان است و استیلای شخص غضب در عالم شباب و مد مقابل

طلبیست کمنت خود در قاضی کنج مستقر بود غلبه هیجان مقتضی بود
که هر وقت بخانه اش تاختن و سوزش از سر رشش باختن بعمل اید
کنه اینکه موسم شباب غضب هرگاه قریب بشیب رسید یعنی
چهار پاس سپاه سپاهی بخلاف اولین بگذرد و از زمان سمند سپاه آورده
خانه خود را بجنبش نوازش نواختن کار متجربان جنگ آزماست
اگر غلیان غضب مستولی بود چرا در عین وقت بر سر وقتش
نرسیدند و این خانه بقول شما صاحبان اول خانه شما و سپه
پاسدار خانه شما بود پس دشمنی هم اگر بخانه خود آید چشم
پوشی از قصورش منظر باید دوم به تیغ دیگر تملیک این خانه
منظر باهم باره خانه شما صاحبان است که از اولاد و امجاد صاحب
و فرزندان جناب سید الشهدا علیه التحیة و الثنا بوده اند مکر تجربه
کاری صاحبان به شق اولین چنان شد که هیجان طوفان متلاطم
و اولین شورش غضب را باشد چهار پاس در تنور سینه سجال
است و بلند ساخت مکان و دیگری نکهداشتند که مبادا آتش از راه
مرطوم با باغ بیل دمان حرارتی بهم رساند وال است والا رفت

ادل چرا تحمل فرمودند این دور اندیشی بر طبق تجربه کاری ذوال
وشن ثانی را که در وقت غلبه غضب چنان تنک ومدبا باقی نمی ماند
انزاهم بمصداق الجرات خیر من الجبن بانجام رسانیدند که وقت
تشریف آوری ایام تازه خیالی از آداب عزاخانه تحفظ ایمانی ہم
باقی نماند تا به مسکرات دیگر چه رسد لیس با اینهمه آزموده کاری
متجربان را ناتجربه کار نوشتن از علم انصاف بعید است در مرات
ذوات خاص متوجه امتناع ارتکاب از مسکرات وقت دو پهر ووقت
آخر شب تجلی پیرایه صداقت یافت که اگر از نشه دل مرکز خاطر خطیر انجمان
بود وقت رستخیز از پهلوی راقم خود ہم برخاسته برخلاف نعره
امتناع شریک زدو ضوب با ارباب حلاوت شدند لیس چنین بلند
نامی که در میدان فرزانگی از صاحبان ظهور آمد یادگار تماشا نشان
الله خواهد ماند فقیر را که خاک نشین کنج عزلت بوده خود را انجاشناسک
بی اعتبار ہم نمی شمارد در امور اولی العزمی وذوی الاجتهاد با شکر و
شکایت اہالی صلاح وفساد چه کار بلکه با دراک غوامض فنون لیس
شیر پنبکی زنهور پنبکی که نابلد آن کوچه بوده ام زبان حال سپا

رو نمائی تاین عذری که خوشتر از گناه باشد سلامت داراد فرد
عذر خواهی کندم بعد از قتل عذر خوشتر زگناهش بخر بد
و این چراغ بسته از چندی زیاده از سابق سینه ریش و بیجه
از خویش بیش است که تمیز بخشی و امیرش هم ندارد فرد آنم ز خود بیش
رفته که دارم ز تجاهل ته شکوه جفاه سپاس عنایتی بها
خاطر شریف از جانب این ناتوان توانای طمانینت دارند د
ید بستور مخلص صمیم بنیه ارند و بمقدمه جواهر لعل از کوایف الیف
که واقع شد تاوقت شام اطلاعی نداشتم که چه شد و چرا شد
و کجا شد و که شد مگر حسب اوائل شب و قت ملاقات با همه کرانچه دیدیم و شنیدم خطا و
ثواب را بدیده حق بین اولی الابصار گذاشتم که خود تمیز انفراق انهم ندارم این از خود رفتن
بو فور اضمحلال دماغ پاداه سرایی و قلم شکسته حوصله تسطیر داستان ارائی نداشت مگر با مقابل
انهای سامی جواب نامه نامی قلم اند ز خلاف عادت نتوانست نمود و فقط
توفیق سعادت و شاوت چراغ راه مقصود باد رقعه نهم ۹
بنام مولوی نورالله صاحب تحصیلدار و مفتی امیرالله خانصاحب صدر الصدور بریلی
که برادران حقیقی بوده اند فرد این طالب افسرده که از کوی تو

و دو ربیت القلب علی بابک لیلاً و نهاراً مله مشفقی صاحب مخدوم نیازمندان
د مولوی صاحب شفیق برادران زاد محبتهما بعد تحمید محمودی که فروغ
هدایتش برای مترددان ظلمت گاه ناکامی چراغ افروز و ضیا مراد
دمن عنایتش جیب سوختگان وحشت کده بے سرانجامی صدای
لا تقنطوا من رحمة الله است هدیه خلوص نیاز را پیشکش محفل عطوفت منزل
ساخته ملتمس مدعا است مفاد ضمن تفقد طراز معه نقل محضر دیرینت
وحمیت خان شمع بزم وصول شده کلبه تار دل مضمحل را رشک
وادی ایمن ساخت کما ینبغی باستماع این نادیدنی از فور
مشفقانه حسن ترقیم پذیرفته بود بر نوشت از تمنای قلبی این
مشتاق که بر مرات صفا بر قمر نظائر جلوه ظهور نموده درینجا هم
این هیچکاره بعد تقدیم فرائض شرعی از یاد اعطاف ملازمان
فراغی نمی یابد فرد ذوق الطاف نوازشش نمی یافت دلم
باد بر لطف نوازش سبب صد الم است * جامع المتفرقین
از اعانت سرمد قدرت کامله بارتفاع حجب مهجوری دیده
آرزومندم را باقتباس انوار فیض حضوری مینو سازد بدلها

مدارج عاطفت سامی که عند الملاقات صاحب قایم مقام کلکتر بهادر
درباره این هیچکاره بچنین تذکره از زبان گوهرفشان مترشح
شد عکس حقیقت حالم در رافت و شفقت جناب والا اخلاف جوهر
فطرت راقم اثم مسعود و نه مصرعه مشهوره است ع بر عکس
نهند نام زنگی کافور بهرکیف او تعالی باین نوازش کریمانه مستدام
داراد اگرچه از روز ورود اینجا بکثرت روبکاری بعضی با قیدار این
نادهنده تا حال نقصان بسیار بکمتر ده لیکن با امتثال امر شریف طلبی جمعیت خاطر
نموده است بعد آمدنش آنچه هرروزی کار خواهد آمد بسبب آن التماس
خواهد کشید زیاده مراتب عواطف قدیمانه بوقاً فوقاً مرعیه باد

رقعه دهم

بنام عمده بیگم صاحبه یکی از سکنه لکهنو معدن محبت و اخلاص
عزیزه وافره تمیزه سراپا اخلاص عمده بیگم صاحبه حفظها الله تعالی
بعد سلام مسنون واضح باد چرا که فلک باین ناتوان کرام کینه
دیرینه برآورده که از مدت دو سال در کشاکش عظیم مبتلا داشته است
گاهی اضطرار از کسل طبائع عزیزان دامنگیر و گهی ملالت تردد تلاش

برادران و اعیان از حوادث گردون موجب کاهش جان و کدورت پذیر
ازین تکدرات نفسی رست نشده که سنوح سانحه حسرت افزا یعنی انتقال
برخوردار میر تراب علی هوش ربای دل مضمحل شده زنوائر ابجر ماتم اثر دل و
جگر را پاک سوخت دریغ بر نوجوانی ان مرحوم که از باغ جهان ثمره زندگانی
حاصل نکرده بصرصر باد خزان اجل از پا درامدند فرد دریغا که شاخ
گل نوشکفته فرو ریخت از تند باد خزانی + القصه ازین غصه جگر خون و دیده
صورت جیحون است مگر چون در امور قضا و قدر بنی نوع بشر را غیر از اصطبار
گزیری نیست ناچار سنگ صبر بر سینه داشته مکلف اوقات العزیزه ام
که اگر چه این داغ تا دم زندگی به شدنی نیست لیکن شاد و ناشاد بمقتضای
ان الله مع الصابرین دست تفکر بدامن مصابرت زده روح آن سرو
را بفاتحه یاد و شاد فرمایند او تعالی ان مهربان را سلامت دارا د
زیاده و السلام

رقعه یازدهم

بنام امیر میرزا خلف میر محمد امین سررشته دار خورشید ذره نواز
آسمان فتوت و حفظ اشیای عمگسار گنج بیکسی و تنهائی

جناب امیر میرزا صاحب سلمه الواهب بعد تقدیس وتحمید جوادیکه
ذره بمقدار را نسبتی بآفتاب تابان داده وبنای جلوه خرام
گل را بر سر خاری نهاده از فیضان جودش معدن طلا در خاکستر
اکسیر و زر همین توکلش خاکساران دار المحن عنا از نعم دنیا و مافیها
سپر دلیس از اهدای سلام مسنون خلاصه نگار مکنون بطون ا
ارباب قافله بکسان کلبه افتقار دم نهفت فرخ آباد از موضع رمیا
نظر بر شفقت داد برد وصله چند از ملبوسات سرمایی برای فقیر
فرستادند که بسیاری از آن فضول است که بمصرف هم نمیرسد مانند
رومال شال یا لباده نابات وغیره که در حالت اول انکساری شایان این
توده خاکساری هم نیست ولیر اوقات کلفت سمات بیک گلیم
یا گول پارینه مقصور است یا فضول را معه دیگر اسباب مرسله بمدست
شیخ جهاد ابلاغ خدمت اشرف ساخته که هرچه از آن پسند خاطر
عاطر گردد داخل توشکخانه سرکار ساخته فرق این مشت خاک را
بسپهر برین برافراخته شود و چون نظر بر خلوص نیاز خود دو فور
الطاف ملازمان بای تکلف در میان نیست و نیز بر فرط نوازش

شفیقانه جناب نازان است بتر صد منظوری پیشکش خدام ذوی الاحترام
کرده ام چشم دارم که بجه دعوتم را بجنای اجابت رنگین ساخته
خاطر خونین جگران نگهدارند و دل پر آبله را بنوک نشتر رد نیازارند
که در صورت تامل جناب سخن دل پر داغ از افزایش این داغ تازه سرو
چراغان خواهد شد و والله که برای بنده چندان حاجت نیست

فرد حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان آنچه ما در کار داریم

اکثری درکار نیست ... زیاده بجز ترقب نظر رافت برای سفیولی دعوت
چه گذارش رود

رقعه دوازدهم

بنام سبحان علیخان وزیر اعظم دار السلطنت لکهنو خان صاحب والا مناقب
فتوت نشان مخدوم نیازکیشان ملجای مخلصان زاد حشمته
ارجوزه عجز و نیاز را بقالب عروس ناز جلوه داده و نقاب سناهد
غرور خاکساری خویش را برروی فتوت و نازبرداری ملازمان کشاده
حرفی چند که خالی از ریب تکلف است بعرض التماس میکشد عرصه زیاده
از دو سال است که فقیر از وبال پابندی سلسله متعارفه بمین تعطل

فارغ البال است خصوصیات نکاتیهای فیمابین از بذل مدارج رفعت جناب لسنبت به تخفیف و تخصیص ارادت و نیاز این بی سرو پا نسبت بجناب ظاهر در ینصورت اگر مراتب از اداده پایی این وحشت زده بنظر حقیقت موجب انفراغ خاطر فاترم مقصور بود اولین پرسش از طرف شفیقان قدیم لازم و اگر بقتل ظاهر بالعکس ان بچشم صورت جلوه می نمود حال پرسی گوشه گزینان از ارسال عنایت صحایف استمالت امود منحتم بود نه اینکه نیاز مکاتبات از سطرف مشفقان ملاحظه هم کرده و دو لنگوارها شیکه بخیر دعای از دیاد سواد جمعیت مو منین و محسنین روا دار نکلف مطلبی هستند نه حصول جواب هم محروم باشند اگرچه عذر بندگان عظامی بقلت فرصت از هجوم کار سرکار مستغنی الاظهار لیکن در تقدیم سپاس علومناصب که روز بروز در ترقی باد مستمندان قدیم در تضیع اوقات ساعتی بقلم فرسای باسخ مکاتیب سزاوار فرد چو رسی بطور همت ارنی بکو و بگذر که نیرزد این تمنا بجواب لن ترانی ، در عریضه سابق استدعای طلب کرایه مکانات لکهنو که بارشاد گرامی وابسته جهانگیری حافظ

عبدالله نامی سپردگی است شده بود که از عرصه ۳ سال اطلاع از
وجه کرایه مکانات مذکور و جمع و خرج فهرست ضروری اماکن مزبور در همه
بارش نیست و بیشتر بعضی اخراجات لکهنؤ مثل اعانت بعضی متعلقان جناب
میر صاحب و قبله و کعبه حضرت میر محمد امجد صاحب مرحوم و دیگر ارباب مکان
در این توسل این خاندان متعلق بکرایه مکانهای آنجا بود از عرصه دراز
باینها چیزی نرسیده و هر یک در پیجا مستدعی لهذا بحضور برادر صاحب
قبله جناب میر نفیس علیخان صاحب هم بنابر استدراک این حال نوشته شد
که جناب ممدوح نیز بخدمت گزارش فرموده باشند که از تحریر جناب
معزی الیه التماس مراتب مذکور بعالی خدمت مترشح بود چنانچه پرچه
دستخطی جناب برادر صاحب نیز ملفوف عریضه است و باز تا حال
حساب مذکور نامعلوم و باشندگان لکهنؤ از وجه معینه محروم اند
بنابران الحال گزارش است که چون نور چشم سعادت نشان میر
قاسم علیخان صاحب حفظه الله تعالی بعد رسیدن در لکهنؤ میروند و تجدید
عقد قیام دارند مترصد اشفاق کریمانه است که از حافظ عبدالله صاحب
تاکید فرموده شود که حافظ صاحب موصوف جمع و خرج حساب وجه کرایه

مکانات کزه سید حسین خان مرحوم و حویلیهای واقع بالای جیاه
لشکر والی توله درست کرده سعه ز یکه بعد وضع فهرست مکانات سته سال
شع شده باشد حواله نور چشم مذکور فرموده دهند که معرفت نور چشم مذکور
ساکنان انجا بخوبی رسد و مخلص بجواب نیاز نامه مطمئن و سباهی گردد
زیاده نیاز است و بس

رقعه سیزدهم

صاحب والاجاه رفیع الشان سمو المکان الطاف فرمای گوشه نشینان
زاویه شمه بعد گذارش لوازم تمنای دولت مواصلت کثیر المنفعت
خلاصه مدعا را بموقف التماس میکشد بدریافت کسل مزاج مبارک
از عارضه ورم بن دندان درد و بلای تعلق خاطر تا مرکه دست داد مقتضی
ان بود که عیادة تا خود حاضر خدمت شده بمشاهده رای العین دل
سنزده را تسکین دهیم لیکن باستماع اینمعنی که ملازمان جناب بسبب
ضعف تشریف فرمای اجلاس گاه بیرون کمتر میشوند در گذشت آمد
رفت اندرون و بیرون تصدیعه واقع میشود لهذا انظر بر هیچ جناب
گرامی مقصر مانده بجای عیادت انشاء الله تعالی بادای تهنیت صحت

حاضر خواهد شد قریب نوزده بیگه اراضی مسمی سیارام که حسب
ایمای آن والاجاه بیشه های ان از طرف کارنده ریهه نبا بستن شده بود
منجمله آن موازی هشت نه بیگه زمین کارگزاران سرکار شاید
در شمول اراضیات کاشت تبدیل پیمایش کرده گرفته اند سیارام مذکور
با وصف ظهور بیشه ازانجهت تبدیل شده حال پیمایش شدن
قطعات بیشه ها از سید قلندر علی بیان کرد سید قلندر علی
بسیر قریب بغلی وغیره کاربرداران سرکار عظامی گفته شاید
بعالیخدمت هم التماس کرده باشند لیکن تا حال انجاح مطلبش نشده
اکنون بارش هم شروع شد واز ابتدای معامله ازین طرف
امری خلاف رضای سامی بعمل نیامده واین بیشه هم حسب الارشاد
جناب از طرف کارنده شده بود و مقدمه هشت نه بیگه چندان
سنگین نیست لهذا مستکلف اوقات انجناب است که اجازت نامه
در باب عدم تعرض زمین سیارام بنام کارندگان متعینه انجا لطف
شود که موسی الیه مشغول تردد ارضیات خود شده مصروف
دعای دولت باشد و کارنده بیشه هم از [illegible] محفوظ ماند زیاده [illegible]

رقعهٔ چهاردهم

مهرجب شفیق مهربان مخلصان سلمه الله تعالی بعد اهدای سلام سنت
سنیه حضرت خیر الانام علیه و آله التحیة و السلام و تمنای مواصلت فوق
الارقام که افزون از حوصلهٔ بیان السنه اقلام است در گزارش مطلب
اقدام میسازد صحیفهٔ صفوت آمود در هنگامیکه جلوهٔ جمال قدست
اشتمال در مرآت خیال فروغ نمایش داشت لمعهٔ وصول افکنده
بمصداق المکتوب نصف الملاقات انیس دل مضمحل گردید ایزد تعالی
آن جامع قوانین محبت و ولا را با بینوا رسی حال گوشه نشینان
کامران مقاصد مظفره سازد بنده بضرورت طرف موضع رمیا
روز پنجشنبه رفته بود و روز یکشنبه وارد قیامگاه گردید سبب اشتهار
عزم اله آباد اینست که درینولا خط مختار عظیم آباد متضمن اصرار طلب
راقم بحضور صاحبان عالیشان بورد ممالک اوسط آمده بود
و در همان عرصه اتفاق رفتن سمت موضع رمود شد حمل بر سفر
مشرق فرموده باشند و الا در صورت عزم اله آباد و عظیم آباد ممکن
نبود که بدون اطلاع سامی خدمت عزم بظهور می آمد زیاده چه نگارم

این ایام به ترقی در تزاید باد

رقعهٔ پانزدهم

بنام میر عرب صاحب که یکی از دوستان مصنف اند — منشی صاحب
کرم گستر الطاف نشان مصدر اخلاق نمایان سلمه الله تعالی
بعد سلام مسنون و تمنای مکنون که از حصر تحریر افزون است
واضح ضمیر مودت تخمیر میگرداند ظاهرا بدریافت مسرت سرشتن خجسته
کامیابی سامی بعهده منشی گری کچهری کلاتری ضلع شاهجهانپور
موجب سرور و ابتهاج دوستان مهجور گردید او تعالی زیاده از این
بترقیات روز افزون رسانیده کار روای جهان و جهانیان دارد
ع چنانست دل همی خواهد همی خواهم چنان باشی ؛ از چندی [illegible]
صاحب قبله و کعبه جناب سید حسن رضا خانصاحب مدظلهم تحصیلداری
پرگنه پوایه تشریف فرمای آن ضلع اند و بسبب ورود تازه راه و رسم
اتحاد از اهلکاران آنجا کم داشته الحال که بحسن اتفاق قیام
آنکرم فرما در آن ضلع افتاده توقع است که نظر باتحاد فیما بین رسم
موانست با جناب ممدوح مرعی شده باشد و اگر عدم علم جناب

برادر صاحب و قبله از حال وداد و اقم که بخدمت سامی الفضائل داران
بسبب قیام پرگنه دناد است تکی آن که مقر ما حال قیام برادر صاحب
قبله ممدوح ورد انقطاع حایل رد رابطه رسل و رسائل باشد ابدا و بنا
لازمه خلوص موانست های قلبی است که تحریک بکا نکت و موافقت
بذرائع مکاتبات همدیگر بظهور آمده روز بروز نشاء الفت دوبالا شده باشد
زیاده ابرام نرفت والسلام علیکم و علی المشتاق لدیکم

رقعه شانزدهم [۱۶]

بنام مرزا کلب حسین خان صاحب دپتی کلکتر اتاوه جواهر زواهر سعادت
شفقت و اخلاف گوهر اصداف بحار مروت و اشفاق عمگسار بلاکشان
دست نصیب حبیب دردمندان بی طبیب جلیل المفاخر جمیل الخصائل
جامع قوانین فضل و کمال ذی علو المراتب مرزا کلب حسین صاحب
سلمه الواهب بعد تحمید و تقدیس واجب الوجود که مشت خاک
وجود مستغرقان لجه فراموشی را بهوای یاد ارباب وداد کامیاب
ساحل مراد ساخته و رحیق توفیق تفقد احباب را در ساغر
تمنای از خود رفتگان زاده به حصول انداخته بعد چهره آرای شاهد

سلام مسنون طرهٔ طرار حریف خاطر پریشان است و هنگامیکه
متصور اینکه با وصف ابلاغ انکسارنامه صحب عزیزدلی سعادت منزلی
میر محب علی صاحب از بنان افاضت بنیان رقم جوابکه متضمن عواید
آگاهی باشد بر ورق لطف نگشیده و مذاق تمنای زلال مقاطع
از رشحات قلم مرحمت نشیم نچشیده در کمال لب تشنگی سراپا
انتظار بمضمون خبر وصول شده زورق خاطر را از گرداب اضطراب
بساحل طمانینت آورد و قطرات عذر مسطور جواب رقیمة الاخلاص که
چکیده اصابع اتحاد شایع بود آب و تاب جوهر الفت این سپاس
گزار افزود فرد زهر شکایتم بلب شکرآشنا شود که لب
آشنا کنی خندهٔ عذرخواه را ٭ او تعالی ذات مستغنی الصفات را با
بادوفای فرورفتگان قعر بیکسی و تنهایی ناخدای سفاین ارباب
احتیاج بسلامت ذات کثیرالبرکات دارد و مکتوب موسومه میر
امیر علی معطوف خط خود روانه کرده شد و مراسله ثانی که از وی
بنام نامی بود معرفت برادرم میر خانصاحب پیش ازین ارسال
خدمت شده منظر افتاده مطالعه شده باشد آینده رشته

مترصد یاد آوریهاست زیاده والسلام

رقعهٔ هفتاد و هشتم

برادر صاحب کرم گستر مهربان مهجوران سلمه الله تعالی تمنای
معانقهٔ جسمانی را که پرتو معانقهٔ روحانی است لا تحصی انگاشته
و خیال خلوص موانست قلبی را که از نقوش ثابتهٔ الواح ازلیه است در
امعان نظر جلوه آرا داشته خلاصه نگار مدعا است صافی صحیفهٔ صفوت لطیفه
که از سوسن سواد غنچه هر حرفش شمیم ریاحین محبت ساطع و از [illegible]
بیاض بین السطورش هر لفظش تجلی اشعهٔ شمع ظهور مودت لامع بود در
خوشترین اوقات مطالعهٔ عنایت مکاتبهٔ جناب همشیره صاحبه مد ظلها
سرمهٔ چشم وصول گردید نور افزای عبهر دیده و سرور بخشای
دل اشتیاق [illegible] شد بیت خط عنبرین رقم کسی کو تسلی
دل و دیده شد * بجای سرمه سواد او به بیاض دیده کشیده شد
درباره استلقای این هیچکاره به مذاکرهٔ نور چشم سعادت نشان
سید قاسم علیخان حفظه الله عن شرور الدوران که بحسن بیان
زبان زد خامهٔ دو زبان شده بود عکسی است از آرزوی دل مضمحل

که بر مرآت ضمیر صافی تخمیر جلوه نمود رقم نیز با صفای طنطنه محامد اوصاف
جمیله سامی و غلغله مکارم اخلاق جزیله گرامی آنجناب مشتاق است
که حوصلهٔ زبان قلم در تشریح آن بر فراخور طاقت طاق جامع المتفرقین
جلباب فراق را از میان برداشته شام ناکامی مهاجرت را به صباح
صباح مواصلت مبدل سازد بسجاده مجده واله الامجاد زیاده ابرام فرست
والسلام علیکم وقلبی المشتاق لدیکم

رقعهٔ بیست و سیم

بخدمت جناب منشی میر نشر علیخان صاحب سر رشته دار بورد روینیو
بجناب مستطاب حضرت منشی صاحب قبله و کعبه دام ظله تقدیم قواعد
تسلیم را از بعد فوائد جسیم انگاشته ملتمس بارگاه عاکفان بزم
جلالت است دربارهٔ بزرگی که سابق بر این بهال مطالب ضروری
الالتماس را شاخ و برگ تفصیل داده بود اکنون بذریعهٔ اینکه زمانه
بهره اندوز محفل قنوت منزل میشود از آنجا که مضمون مسبوق الذکر
بسبب گزارش ماسبق از اعاده مستغنی است و هم زبان بیان
حامل عریضه خود مترجم حال خویش خواهد شد لهذا اکتفا بدین دو کلمه

فقط برای کفالت ملازمت شان بجناب والا اتفاق افتاد امیدوار
است که معزی الیه عند الاقتباس انوار جمال با کمال مطرح فروغ انظار
عاطفت شود و ظهور آن باعث مشکوری این هیچکاره گردد بیت
امیدی چنان باشدم زانجناب که گردد فرومانده کامیاب زیاده حد ادب

رقعهٔ نوزدهم

بنام میر رحم علی صاحب نائب پرگنه بکدله میر صاحب مشفق مهربان
مخلصان سلمه الله تعالی لالی سپاس منعم حقیقی را آویزه گوش
دل مصابرت کوش ساخته یاد ماسوی الله را چون فراموشکاری در شان
استغنا فراموش از دل پرداخته بمضمون آنکه فرد همچون سپند
بیش نوای مختصر نیست درناله تمام کنم مدعای دل را طول آشنائی
را بچه گونه بپایان رسید که در انقراض ایام مهاجر بهار گرچه
فلک جفا کار چشم صورت را از جمال جهان آرای احباب غمگسار
مهجور نموده لیکن دیده بصیرت نظر حقیقت بین در سراپرده
خیال بر رخ مشفقان وفا شعار گشوده مبادا که یاران قدیم مخلصان
صمیم را از نظر اعتبار افکنده که از راه سهو یا وهم نکرده اند با آنکه

استطاعت حال پرسی بندہ رائع ملازمان از کثرت خدم وفور حشم
داشتند بہر کیف شکایتی کہ در پیش ہست از بخت خویش است
نہ از بیگانہ و خویش حال مقدمہ اینکہ بتاریخ بستم جمادی الثانی
قرارت مقدمہ ختم شدہ طلبی میر فضل الدین حسین صاحب از پورہ
بنابر تصدیق وجہ مختاری و طلبی میر خانصاحب از الہ آباد برای ادای
شہادت صحت شہکہ موضع سلطانپور گموس جا بہ او محنتانہ
میر فضل الدین احمد صاحب مختار محمد باقر علیخانصاحب شدہ است بعد
حاضر آمدن این صاحبان و گرفتہ شدن اظہار ایشان نوبت تجویز
خواہد رسید شاید صاحب مجسٹریٹ بہادر بعد تحقیق تجویز این
مقدمہ را بنابر استدعای صاحبان پورہ حوالہ محکمہ اصحاب دورہ فرمایند
اگرچہ در مقدمہ جانب مثبت لیکن با قتال در خواست صاحب کلکٹر بہادر
[illegible] دعای صاحبان پورہ احتمال نفوذ بحکمہ [illegible] است و بحث
[illegible] در ہمین جا تجویز فرمایند آنچہ بعد از این بروی کار خواہد آمد بشرط
فرصت اطلاع کردہ خواہد شد نور چشم سعادت نشان میر عالم
علیخانصاحب لیستہ داری دپٹی کلکٹر ضلع کانپور منقول شدہ اند

بالفعل مشاہرہ پنجاہ روپیہ است مگر امیدہ را ترتیب ترقی است
روز دوم رجب المرجب بہ سبیل ڈاک تبدیل در موضع رہوہ
بعد بیت خانہ خواہند آورد شاید دو یکروزہ قیام کنند برای اطلاع
گزارش رفت مصیبتی کہ تازہ باعث انتشار حواس خمسہ و سبب
اشتعال نائرہ ہموم در خاطر مغموم شد آنکہ میر صاحب قبلہ میر
حسین علیخانصاحب مرحوم برادر حقیقی میر محمد علیخانصاحب بہادر
بتاریخ بستم جمادی الثانی رحلت از جہان فانی نمودہ داغ مفارقت
را برای دل مہجوران چراغ مزار ساختند تعالی شانہ جناب
ممدوح مغفور را بنور رحمت خود بیامرزد زیادہ چہ تصدیعہ دہد

رقعہ بستم

میر صاحب مشفق مہربان مخلصان سلمہ اللہ تعالی غلبہ صفرای حرارت
شب مفارقت را شربت تاریخ یاد الطاف شریف کہ چاشنی
بخش ذائقہ کام و دہان محبت خالص است تسکین دادہ گزارش گر
مدعا است ڈالیہای سنگترہ و کولہ کہ از ثمرات اشجار باغچہ
متصلہ دولتخانہ جناب قبلہ و کعبہ دوجہان حضرت میر محمد علیخانصاحب بہادر

که بسبب مسوده این فصل و صفر اشکن حرارت مهاجرت بجاشنی

رسید وصال است درجلوه گاه عنایت جناب ممدوح باین ویرانه نشین

مرحمت شده بود برای عزیزان موجوده تقسیم آن بظهور آمده

واز معتوم ذات خویش نظر بر سو الفت قلبی حصه برادرانه بجدست

سامی ارسال کرده شد بنظر اجابت اثر رسیده خوشنمایی

تماشای نگاه مروت انتباه و باعث تلذذ مذاق لذت موانست

آگاه خواهد گردید زیاده والسلام

رقعه بیست و یکم [۲۱]

زبده ارباب شرائف علیا اسوه اصحاب مجد و اعلا شمع افروز

محافل تقدس و احترام پیشوای نوافل تقدس و احتشام سلاله

دودمان مصطفوی نقاده خاندان مرتضوی قبله قبله پرستان

یاد فرمای دوردستان زاد مجده و دام ظله غبار رهروان گاه

رهروان حضرت اعلائیت سرمه دیده نگران انگاشته و جمال

اعطاف ملازمان والائیت را یاقوتی جان ناتوان پنداشته گزارشگر

مدعاست مرحمت نامه کرامت آمود که ششش ابتدات الفاظش

بعلو رفعت و شان و شوکت نمایان چون علمهای کاویانی فریدون
و دوایر حروف متانت موصوفش در کمال خوبی و خوش اسلوبی
مانند خم قرارگاه آمال ذریعه بنا؟ افلاطون سواد دفتر انشش برای
سکندر حشمتان اقالیم فراست و ذکا دلیل سرچشمهٔ حیوان و
بیاض بیاض اسطورش بلب تشنگان زلال فهم رسا منهٔ بیت
از سلسبیل روضهٔ رضوان در عین وادید چشم تمنا کالوحی من السمای
بجلایل نزول ذریعه فضائل این سراپا رذائل گشته بیت قاصد
آمد نوشته آمد وحی آمد فرشته آمد * اگر هر سر مویم زبان
سپاس عو؟ عطفت یادآوری ملازمان گردد از عهده ادایش برآمدن
از مرتبت محال دارد قوت مصورهٔ شکل شکر و احسان آن مصدر امتنان
را بر صفحهٔ خاطر فقیر ارتسام سازد صورت گرفتش انجمله اشکال
بیت اگر هر موی من گردد زبانی ز تو رانم بهر یک داستانی
نیارم گوهر شکر تو سفتن سر موئی ز احسان تو گفتن * تعالی شأنه
آن منبع فیوض سرمدی را باین عاجز نوازی خوش خرام وسعتگاه
صحت و اعتدال داشته مرایع شفیق جاربالشی شرایف حمیده

دوسپاده افروز خصائل پسندیده دارادبرب العباد

رقعه بیست و دوم

عیسی دم جان بلب آمدگان مرض الموت مهجوری تماشاگاه
نگاه بازپسین بسمل خنجر دوری غمگسار بلاکشان مصیبت کده
مهجوری مخدوم خدمه مبتلایان محبس معذوری زادمجده تجشمات جانکاه
مصائب کشیده درد فراق بدالذت چشیده یادآوری شفقت آن
غمگسار گردانیده ودر خون طپیده خنجر اشتیاق رااز آن
خنجر تسلیم چشانیده تر زبان گردیده بعد گزارش سلام مسنون
عرضه سپید میشود بعوض لطف گنجور بپاسخ عقیدت مراسله این زنده
درگور را از قند وصول دیده و دل را نور سرور بخشید سبحان الله
وحشت گوشه تنهائی طرفه حالتی بهمرسانیده که گاهی مقصود توجه
باطن فیض مواطن آن مقتدای دودمان طریق عرفان سرخوش
نشاء تقویت میسازد وگهی بخیال تعلق خاطر نزاکت مآثر دوستان
گرفتار اطراف عدیده در گره رنج وتشتت از حد زیاده است سراسیمگی
همچومن هیچکاره جانان آواره از کمال بی همتی رنگ ارزو می بازد

بیت — بی تو زبسکه کرده ام گریه و خنده کار خود — گریه به بخت خود
کنم خنده بروزگار خود* از انجا که این سر رشته کشمکش شکنجه
بلا از کثرت کشاکش جفای زمانه بیوفا و کجرو بیداد ترک فلک خونریز
وسست و پیش شمشیر تیز این ستمگر فتنه انگیز سعد را از پای کرم
بهر کیف اوقات خوش میگذارد و رنجی عزیزان در دمعا رفت جناب
شفقت مآب ندارد لهذا مکلف اوقات جامع الحسنات ملازمان
که زیاده تر غبار ملال را باصفای حال بر اختلال این شکسته بال کر با فزا
که گوش رس جناب شود بر دو امن دل از اشراق منزل آراه نداد
از عندلیب گل شده بهشت بری و از مهجور جگر خون گشته بصلای
خبر بی تشکین ده خاطر عاطر باشند دیگر آنکه بذریعه برادر صاحب
قتل شده بود اثری نبخشید اکنون فقط فکر گذرانیدن سوال
سنحصور لارڈ صاحب بهادر باقی است اثر بخش حقیقی تاثیری دران کرامت
فرماید بعضی مضطربان موضع ... که با امید معیت راقم آثم در عشره محرم
الحرام باحتمال ملاقات وارد الهاباد شده بودند از عدم منظوری
کلام ایشان ... محروم از مشاهده ظاهری مراجعت بقیام گاه

کردند باقی حال زبانی سید امیر علی واضح رای عالی خواهد شد
زیاده چه گزارش رود

رقعهٔ بیست و سوم

بنام حسین علیخان خلف امین الدوله نائب رئیس فرخ آباد
خانصاحب والاشان منیع المکان سلامت بعد تادیهٔ حمد و
ثنای منعمی که گوشه نشین حصیر تکیه گاه توکلش مستغنی
از تکلفات مصنوعی بوده بوی نفح آزادوستی تار غبال باد فروشان
نخوت و کبر از نجهٔ سموم جبار رسیش بعد وقوع گوشمال مبتلای
طوق تفرعن و نکال مثنوی ز شیطان بود نخوت و سرکشی
خدا را از این شیوه نبود خوشی به پیش نگارندهٔ کائنات
تذلل بود بهترین صفات خوشا حال آن بندهٔ سرفراز
که جوید ز افتادگی امتیاز + حرفی چند از قلم زبان بزبان
قلم می آرد که غرض کلی از ایجاد عرض و جوهر و ابداع روح و پیکر
شناخت مبدا از جزو کل و دریافت صنایع خار و گل است
هر که ادراک این دقیقه نماید از عهدهٔ فهم انسانیت برنیاید

ظاهر است که هر که شناخت خود نکرده جادهٔ عرفان چه سان تواند پیمود
سلوک شاهراه وجدان چگونه تواند نمود درین مسلک روشن
تقرب طریق الی الله است و برین دعوی عقل شاهد و فحوای من عرف
نفسه فقد عرف ربه گواه بنابران لازم است که هر کس خود را
شناخته باشد و کسیکه خود را شناخته لامحاله از پایه خود اندازه
بر داشته و پلهٔ خویش سنجیده و در کار خود شمار گرفته و بر حساب خود
وا رسیده فهم قدر و مقدار خود کما ینبغی نموده باشد پس پای مساوات
از گلیم کوتاه دراز نکشد و طبل زیاده سری بر بام بی بزرگی و ناحفاظی
نزند و با وجود عدم بصارت خویشتن را بچشم دیگران دیدن و دیده
خفاش همسر بر آفتاب نگریستن و با دست و بنان بر پایه انگشت تقدیر
و مرتبهٔ والا نژادان عالی نسب گذاشتن و خود را امیر کبیر پنداشتن
بفتوای خرد انصاف گزین مستلزم شناختن خود است که خدا ناشناسی
ما را خدا نشناس است لازم دارد باری از همه تصدیع زبان خامه و خراش
عارض یا مسبب تضییع اوقات است که دو قطعه مکاتبات مرسله سامی
بنام خاکسار گمنام وصول نمود القابیکه از وفور غرور نسبت بکاتب نوشته بود

از تراکم سحاب قلم تراوش پذیر رقم شده بود چون باران بی محل در موسم گذشته بهار غبار اندود دیدهٔ حقیقت گردید صفیر عندلیب خامهٔ اخلاص نیز مستعد آن بود که بمقتضای جواب ترکی بترکی پاسخ مراسله بهمان ضمایر و القاب از طرف هم چون صدای کنبد بر گردد بیت در دوم رسانی رسانم در ورود بپای بپایم زکنبد فرود + لیکن اتماماً للحجت ازان مکاره چشم پوشیده فقط برای انتباه حق فراموشان گمراه کوشیده شد در ضمن باد که در ملل اسلام قوم سادات بنی فاطمه علیها السلام از بهترین اقوام مفخر الانام و ذوی المجد و الاکرام اند که بر دیگر سادات علویه و ذو الانساب قریشیه تفاخر و امتیاز دارند چه جای مغول و افاغنه و جمیع صنوف لشکر ها تو که ایمان خود ها را از رعایای سادات و سادات را اقای خود میدانند مخصوص قوم افاغنه که از تخصیص ارادت ترجیح بر صنایف دیگر دارند و مقابله سیدی با دستاه اقوام دیگر زبان حال را عبرانگیز وانک رنمیکشاید و خود را الغرور ملکت و جاه سلطنت نمی ستاید و فی زمانا نا هم برهان مبرهن بران وجود مسعود شاه جم جاه بادشاه

ایران در حفظ او اب نسبت قبله و کعبه سید نا و مولانا میر سید محمد مجتهد
است وای بر کسیکه از ثروت و سطوت ظاهری هم محروم و معذور
و در قومیت نسبش از افغانی بوده باشد پس جناب کسی را چه
یارای لاف و گزاف و کدام نیروی مقاومت با صحاب اشرف الاشراف
قومیت جناب انجه نسبت بفرط اعلان مستغنی الاظهار و حیثیت صوری
و استطاعت معنویه قدر قیصر ساقی ابنای روزگار بر ضمیر منجلی نظر
آشکار و حال دیگری هم که بعلامی ائمه اطهار منتهی بجناب سید الابرار
علیه و علیهم الصلوٰة است آفتاب اشتهار و با آب ظاهر دولت قناعت
و توکل منت کش اصحاب دول و ارباب و غل هیچگونه نیست و نه کاهی
در نیز رکاب همه یکی جناب راسم مانده پس با اینهمه مراتب اگر پابندی
سلسله اسلام قایم است دست نارسا از آستین جسارت
بار نتاب گریبان کبری خاکساران برآوردن و بد است خود گوی سبقت
از میدان ربودن و چشم غیرت پوشیده همه را بیک چشم دیدن
دعا نویس خیال بیهوده سروری و بالش همسری آرمیدن به دیده
ارباب انصاف قبیح تر از آن عقلی نباشد اگر سرمایه میراث پدری

باعث پندار دو آشفته سری بوده باشد کسی اگر از بضاعت
باتحت ملازمان مطلبی دعویٰ نیست چه پیرو کار دو این سرمایه
برای مستغنیان بی پرواست مرفع دنام اعتبار لباس فرومایگان
که درین کهنه رباط بمنصب قارونی رسیده اند و آخر کار
مقابله سوسنی صفتان طوق لعلی مراتب رخت هستی بقعر ندامت
و انفعال و حضیض نکبت و نکال کشیده اند رباعی ای صاحب سخن
هنری آسان نبود هنگامه نان مائده جان نبود + بر سر کف
آبی که کند باد گذر موجی دارد ولیکه عمان نبود + بحرف و صوت
صیت بلندنامی رفیع نتوان ساخت و از رگ گلو میل گردن
سروری نباید افراخت از بلندی آواز آوازه بلند نشود و در بام
نامی کوس خود کامی صدا ندهد و از تحسین خوش آمد گویان
از خود راضی نباید بود و در روزگار حرف کنک زبانان نباید نمود
و از کاوکاو پوستینیان کو گنده خانه که مغز را از پوست نمیدانند
بهیچ حساب خود را از اولی الالباب نتوان شمرد و بواده تیره
درد مان قهوه خانه که سفینه رسیان لشناسند بساط عالی دستگاهی

در شهرستان روشناسی نباید گسترد سامری گردیدن
کلیم کلاهان سرو دوش شستر که ید بیضا از جیب و آدات و استین
قلم برمی آرند دلیل گوسالگی است و دجال شدن مسیح نفسان
قدسی انفاس که بیکدم در کالبد صد مرده هزار ساله جان میدمند
برهان کوته منشی و خری اگر طرز تحریر یاد مست و پاس ایجاز
منظور باشد تکلیف زه لسان خامه باید بود و الا بیداد بر مداد
و خامه و قرطاس نفرسوده ابواب ملال بر روی جانبین بنا باید گشود
بالفعل نظر بر حکم پاسخ نامه چون جواب سلام واجبست و نیز
بلحاظ آنکه اگر مزاج وهاج بهمین سجیه رضیه عادی است مبادا که
از دیگری سرزنش بطور تازه بروز باید بر روی قلم آمد بر رسولان
بلاغ باشد و بس آمنا و صدقنا ربقه بیعت اقتدار است فاعتبروا
یا اولی الابصار الله و بس پروا ندارم بهیچکس زیاده ابرام نرفت

رقعه بیست و چهارم

امروز که پانزدهم ماه ربیع الاول روز جمعه است مکتوب کلفت اسلوب
مشعر بحال ... بر ... خلف العزیز القدر موسومه رسید

علی حسین خان موصول مطالعه شده بود حسرت رابد باغ و دماغ را
تا شگفتگی رسانید دنیا طرفه دار المحن است که نفسی برای متنفسی
آسایش نفس براری نیست اگرچه این صدمه حقیقتا و مجازا باعث
سوهان جگر انعم ؟ القدر لیکن زهی تهم آنرا از خوبی طالع شوریده
خود سپیده اند که خود اگرچه بانواع مکروهات مبتلا است لیکن از فلک
بی مروت تاحال از صعوبات اجبار دوستان قریب و بعید محفوظ
بوده است الحال اسبابی دل فرسای چرخ سنگین دل بر نجیله
تعلق از مشاهده دیده بلاکشیده داشت وارد اکتفا نکرده اخبار
متوحشه وحشت آثار مصیبت دوستان را سنگ سماع ساخت
دریغ از نوخیزی طفل متوفی و افسوس بر حال طالت اشتمال اینانست
که درین سن و سال که احصال چنین نعمت فرخنده مال در معرض
زوال است بیداد چرخ جفا کار بدینطور پامال ساخت از انجا که دوای
این درد بیدرمان چیز از صبر نیست و علاج دل شکسته بمومیائی
شکیب اولی که ذریعه رضای مولی است ادتعالی تلافی ایام
مافات به نعم البدل فرماید زیاده چه

رقعهٔ بیست و پنجم

برخوردار سعادت اساس میر عباس حفظه الله تعالی حمد وافر مجیب توانا را
که زبان عالم را سپاس از ادای شکر انعام خویش بدعای صحت
عزیزان مصروف داشته در وسعتگاه دل که جیرتگاه صد هزار خیابان
خیال چند در چند است سبحهٔ صبر و تسلیم گماشته امر مطالب اگر دریایی
مضامین بسیار در شکم دارد اجازت ترشح چند قطرهٔ مدعا نمیدهد
که عالم از رقیمهٔ موسومهٔ جناب مشفقی میر عرب صاحب وضوح رای الفت اقتضایی
خواهد شد بهر کیف رنجی که دارم از فراق یاران همدم است والا گوشه
نشینی تنهایی صحرا نورد عالم بی پروایی را از امتحان فلک چه غم است
گاهی یاد گلشن صحبت اصحاب محبت از رشک جنت معموری خونابه
دیدهٔ الم کشیده می پردازد و گهی خار خیال مفارقت ارباب صحبت
بدامن جگر جراحت رسیده خلشی میزند فرد یارب چه خجسته
بود محبت که من از او یک قطره آب خوردم و دریا گریستم + ایزد تعالی
پایهٔ استقلال این سرا با اضمحلال را ابر قرار و دوستان و عزیزان را
از دولت بزدال کامگار داراد اگر بعد به قلم فرسایی نهاد دشوار نباشد

بنجر بیست صحایف سرور افزای خاطر نگران باشند زیاده ایام بکام

۲۶ رقعه بیست و ششم

غنچه اگر گوش فاخته دل باخته دم سردی حسرت فراق ذریعه زبانه
آتشین ترانه مناقبی عنادل سراپا اشتیاق یعنی رعنا شمشاد
لب جوی ریاض مروت و مردانگی گل چمنستان فتوت و فرزانگی
وصله الدالی با نیمیاه دسته بندی ثنای چمن پرداز گلشن
ایجاد و تکوین که اگر گشته باد فراموشی یاران غمگسار غنچه خاطر
هواخواهان را افسرده مهر پای پوسی ساخته یک امیدی فصل و
نوالش استمالت دل پر داغ را از چمن گلگشت گلزار خیال هزاران
گلهای یاد فراهم در دامان اعمال در دسته بندیها دستی نواخته و یا علاقیف
سلام سر شوق با استشمام مشام نواخت و دیگر یکی آمد نموده
بر بساط حضا مهال مدعا ترک دیا بتفصیل مضمون این بیت
مصرع حسب حال ست ~ دل جای تو شد و گر نه پر خون کنمش
در دیده توئی و گر نه جیحون کنمش   امید وصال تست جان را ور نه
از تن بهزار حیله بیرون کنمش + می افزاید در مقولا اشتراک نسیم

رونق افزائی جناب به آرایش رویش تحصیلداری ساخت
پرگنه سهسرام باعث اهتمام از کارهای دهقان پروری صدور یافته از
فرحت آثار هنگام اقدام به شرف قدوم صدر الهآباد است باغبان
قدرت نخل آرزوی آن تازه بهار رونق و منش را زیاده از بنیاد قد
قدر و منزلت سرسبز و شاداب کناد و نغمه تهنیت عندلیبان بیان
آزادگان استغنا را پیرایه اجابت گوش رغبت دهاد و قادر داد خان
نامی شخصی که از دوستان یکی از رفیقان هم نفس این خاک نشین
بوده خزانه شیخ محمد دست سعی علیشیر خان لیسر نشین در زمره
تحصیلداری پرگنه سهسرام سابق منسلک بوده در عهد حکومت مشفقی
منشی علی رضا صاحب به رخصت چند ماه در خانه آمده از علالت در میعاد
رخصت حاضر شدن نتوانست و بجای او دیگری منصوب شد اکنون
عذر عارضه به هر طرف و نوید تقبل آوری ملازمان بحکم روائی پرگنه مذکور
گوش رس او شده صفای صفا و اعطا اتحاد تکیه زین حیثیت آهنگ
گذاروان پیشکشی به خدمت والی البرکت مضبوط است بواسطه
تعارف و دوستی که در بین والا البلا ... این مشت خس اندیشه مستدعی

سفارشش در سجل سرشته خواهد شد از آنجا که حسنات باقتضای
جوهر فطری مقتضی رحم بیچارگان کوی ناکامی است اگر مصداق
و اما السائل فلا تنهر ناخن الطاف سامی عقدهٔ کارش کشاید
دعای ازدیاد ثروت و جاه اولیای گرامی در زبان او و باعث
منت پذیری این هیچکاره باده گو مستور بیت اگر کار یک بی جنس
با سامان شود ز دریای لطفت چه نقصان شود

رقعه بیست و ششم

بعد تقدیس قدوسی که پای ارادت را تا آستانش کوشش بکسی
رسانیده و این هیچکاره را بر جادهٔ قناعت مستقیم گردانیده
و پس از سلام مسنون و تمنای مکنون خلاصه نگارش مدعا است
مژدهٔ صحت و اعتدال عنصر لطیف از خط سامی برادرم میرجان صاحب
دریافته طمانیت اندوز شدم و حال این سرگشته وادی حرمان
بدستور است هنوز از طرف فرخ آباد خبر گرفتن سوال بحضور
جناب لارڈ صاحب که پیش ازین مکنون خاطر شفیقان عمگسار بود
نیافته ام اگر او تعالی آن نخل امید را ثمری دهد شام ناکامی را سحر

خواهد بخشید اطلاع لب امی خدمت کرده خواهد شد و الا حالیکه دارم دارم و سپاس گزار پروردگارم گاه گاهی از نوید عافیت طبع اللطف این مهجور گوشه نشین را هم مسرور فرموده باشند زیاده چه تصدیعه دهد

رقعه بیست و هشتم

میر صاحب مهربان عزیز از جان جمیل الخصائل در الاد و دمان غمخوار متین اساس سبحان حفظه الله تعالی عن شرور الدوران عنوان صحیفه بیان را بحمد و سپاس واجب الوجود دیکه صبر را مونس گوشه نشینان کنج بیکسی ساخته و حالت بیکسی را ابتفاخر فریادرسی نور جنه ارایش داده بعد شرح تمنای و مبال فرصت اشتمال که جامع المتفرقین باشد ازمنه سید آرد رو به مطلب نهاده از انجا که ترک چرخ جفا کار از سالها سال در کمین کین این اندوهگین تیر در کمان و بوقلمونی روزگار غدار باتش دوستی نیرنگی تازه شعله افروز کاشانه جان است مادر ابتعطل ساله گردش سفر بر جانب اله آباد بعد الف بهشوره داز بهشوره محکمه عدالت ضلع

الہ آباد اول بداغ مفارقت قدوم مرشدہ داریں غفر اللہ لہا مبتلا گشت
دیگر حسبید و فکر رسانیدن نعش مقدسہ آن مغفورہ در الہ آباد
حسب وصیت جناب ممدوحہ مرحومہ از عدم دستیاب شدن کہاران
و حاملان مسلمان کہ متحمل احتمال صندوق تابوت توانند شد اندا
بعد خرابی کہ مہلاش زیادہ از دو ماہ چند کس ہمرسید ند بہ بیر رونکی
تابوت نعل اوردہ خود ہم بمعیت جنازہ جناب مبرورہ تا الہ آباد
سعادت اندوز گونین شد روز ورود الہ آباد کہ پانزدہم ذیقعدہ بود تا شام
تجہیز نعش مقدسہ پرداختہ بعد فارغ شدن اول شب را بسر کردہ صبح
آن با مدعای فوجداری حکم مقدمہ مطلوبہ از صدر نیز صاحب مجسٹریٹ ضلع
الہ آباد حاضر حضور حاکم اینعدالت شد چنانکہ حال حاضر شدم بر حاکم موصوف
حالی شد فی الفور طلب فرمودہ از حکم اصحاب صدر اعلان فرمودند کہ مقدمات
شما کہ باختلاف رای دو رای صدر عدالت شدہ بودند در دو مقدمہ
بحکم رہا شدہ در مقدمہ سومی بہ ثبوت جرم ہزار روپیہ جرمانہ و میعاد
قید یک سالہ برشما و باعلت روپیہ جرمانہ قید یکسال بمیر قلندر بخش
حکم رسیدہ در صورت عدم ادای زر جرمانہ میعاد قید یک سال

برای هر دو کسان زیاده خواهد شد و از همان روز این ملاکش در
محبس عدالت دیوانی مقید است اگرچه جور فلک بر جفاهای سابق
که بکثرت زیر باریهای ایام معطل حالتی باقی نداشته بود اکتفا نکرده این
آفت بران افزود لیکن الحمد لله که زبان عجز بیان ثناگوی داور
حقیقی و قلب شکر پرداز منعم تحقیقی است و نظر بر سیئات اعمال
خود را سزاوار سزای شدید تر ازینها انگاشته نوعی مهلت خود خواسته
از رحمت نامتناهی جناب الهی می‌سازد و متوکل علی الله المستعان خود را
محکوم رضای قضا می‌دارد رنجی که باقتضای بشریت حاصل است از ندامت و ملالت
برادران و دوستان و مضطر بعضی از بستگان در من افتقار است که هر یک را
سنوح این سانحه از باعث این بد نصیب که وزنی حاصل است و راقم ازین
به لجه انفعال و خجالت واصل برادر صاحب مهربان عزیز از جان میر جان صاحب
نعل در آتش افکنده هر روز باستمالت دل بسمل تشریف می‌آرند و مشفقی میر
محبوب صاحب درین ایام بارش از چندی به دیدن این نادیدنی رونق افزای
الهٰ آباد شده اند نور چشمان سید امیر علی و سید اکبر علی که مخصوص برادر صاحب
قبله منشی میر شرف علی صاحب حاضر بودند سید امیر علی حاضر باش حضور

صاحب کلکتر بهادر ضلع فرخ آباد بمقام متعاقبی عهدهٔ سررشته داری میر
سید اکبر علی در کچهری بورد حاضر می باشند از فرخ آباد رسیده اکثر بملاقات
این هیچکاره می‌رسند و برادران و بعضی عزیزان مهجور را حالتی است
که باعث ترحم تماشائیان است برادر صاحب قبله میر مشرف علی صاحب
تدبیرها در استخلاص این خاک نشین از سعی اعزهٔ روزگار بحضور صاحب گورنر
جنرل بهادر و صاحبان عدالت نظامت از امداد دست و قلم و اصراف زر خطیر
نموده اند تا غیرش به اثر بخش حقیقی است محبت صحیفه سامی متضمن تعزیت جناب
مرشد مغفور در عین تردد و بعزم سفر اله آباد رسیده بود فرصت تحریر
نیافتم خصوصاً در وقت روانگی خط مشفقی میر... صاحب از روانگی خط جناب سامی
هم مطلع نشدم لهذا تحریر پاسخ در حیز تراخی افتاد اکنون که خط ...
میر علی صاحب روانه شد دو کلمه از ماجرای سرگذشت بر زبان قلم
رفت زیاده والسلام

رقعهٔ بیست و نهم

جان ریش جگر غلطیدهٔ نمکسود پارهٔ الماس بخور ... اداره سر ... گاه
سنبل یاس ... سعادت اساس میر عباس حفظه الله تعالی ...

خاصه را اول لباس مقصود برحق که طلسم کده رنج و مصائب را بکلید
صابرت قفل گشائی نموده و بر روی اصحاب تسلیم و رضا درهای گنجینه اجر
جمیل بمصداق کریمهٔ ان الله مع الصابرین گشوده آبروی ثبوت باقی
داده و لیس از آن دفتر نسخ اشتیاق دیدار بیت آثار که در وصل
المهجورین با سعادت اوقات محصل سازد کشاده بعد ادعیه رافعه فتح خاطر
عزیز میگردانند محبت رساله سعادت مقاله بپاسخ رقیمه پیش دانم بلا
بیست و چهارم ذیحجه رسیده و از کدورت طبع نازک که از سبب این سوختهٔ
جان سموم جفای فلک عائد حال است آگاهی بخشید چون آن برخوردار را
نسبت خاص از الفت و اخلاص با این مشت خاک است هرچه تعلق خاطر
برنگارند سزا و بجا است مگر چون این معترف الذنوب نظر بر قبائح
اقوال و افعال نکوهیدهٔ خویش خود را سزاوار ضیق النفس میداند در هر حال
شاکر خالق اکبر بوده شکر پردازی داور دادگر بتقدیم میرساند
رحمت نامتناهی او تعالی شانه مکافات این دار المحن را تلافی غفران اخروی
سازد از آنجاکه بجز درد دوری عزیزان رنجی ندارم اقتضای آن جان که در [illegible]
ملال و افزای هر خاطر نزاکت اثر خود راه ندهند هرگاه مقتضای مرحمت دائم

حقیقی خواهد بود از شکنجهٔ بلا خواهد رها شد بعضی بزرگان تدبیر مادر

استخلاص این سور و آفات فرموده اند مشیت ایزدی موفق شایم

آن باد لازمهٔ محبت آنکه گاهی از حال گوشه نشینان کنج تنهائی

یاد فرمایا شند مبالغ مرسله انجاب عزیز خورد برادر صاحب عزیز مهربان

میر جان صاحب رسید و برادر صاحب موصوف فکرها در آن باب فرموده

ان شاء الله تعالی متفرق الفواد خواهد شد زیاده عمر باد

رقعه سی‌ام

نواب صاحب والا مناقب عالیمقدار زیب وساده تمکین ودقار رونق افزا

نظم سلطنت ابد پایدار تقویت بخشای هواخواهان نیاز شعار دام عنایتهم

دستخط بعد تحمید حضرت باری عزاسمه که مومنین را بنعم آفاق

کونین سعادت سرمدی بخشیده در زمانیکه ستم رسیده از نظر بر مصائب جناب

ابا عبدالله الحسین علیه السلام بدار الامان مصائب کشیده بدیده خلوص عنایت را

پیشکش محفل ایالت منزل ساخته رسیده بدانجا که چرخ مشعبد دیگر کین

مومنین و صدد ایذای دلهای خسته است طرفه شعبده بر انگیخت که رشته

صبر و قرار در هم گسیخت تبیین این مقال آنکه فلان بنده زاده که بعمر چار سالگی

نثار میمور و این سرا با در دو دوره اولاد و ذکور مغفور و بود از عارضه چیچک عشره
محرم الحرام ودیعت حیات بخازن قضا سپرده زیر قدم جناب حضرت علی اصغر
علیه التحیه والسلام فائز شد و عالمی در چشم مادرش تیره گردید و پنجم ماه مذکور
روز وقوع این حادثه از خطه فرخ آباد باین محزون خبر رسید چه خبر از خود بیخبر
ساخت و کثرت اضطرار بالشباب حواس خمسه پرداخت اندوه فراق آن سیاره
اوج بقا کمطرف فکر قیام مجلس عزای جناب سید الشهدا علیه التحیه والثنا که از مدت
مدیده و بغیر سامانه مهیا میشد در اهتمام آن بسبب ورود مستمند در بیت السلطنت
لکهنو و بوابستگی علایق بهنگامه عبادت شاه زوالده آن جان نثار مرا قدم صغر آن دشت
کربلا است متعلق گذاشته از انصرام مهام معمولی سلطنتی بود زیاده بسبب اضطرار
خاطر افسرده گردید که ابنا ورب صدمه از خود فراموش بوده باشند تقدیم
شرایط نیاز و غیره در برپا داشتن عزای امام مظلوم علیه السلام بجه بنوع شد که
بوده فوت چنین رسم سعادت التزام مطعون نظر عوام و محرومی سعادت
از لوازم عزای امام همام علیه السلام بسبب خجالت و انفعال برای دوام مقصود
است از پی تکرها ناگاه زیاده تر مضطرب شده بخیال آنکه اگر برای یک دو
شب هم محرا نمیند از اهتمام مجلس مولای ثقلین شود تلافی لیالی مافات ممکن

در الوداع نداشت مدت العمر زائل شدنی نیست چاره و ناچار در ان اضطرار
احمال و اثقال را در انجا گذاشته بدون توزیع جناب جبرئیل ذات ...
فرخ آباد رسید مگر نام اطلاع روانگی در انگارش مرزا دصی علیخان ...
نمود که با التماس نشان سمع مبارک رسیده باشد تا آن جد وجهد بکار ...
که در اواخر شبهای عشره محرمه تفاخر یاب اهتمام محفل عزای امام مظلوم
وحشت بر درد دل مغموم شد که مدایح شرایف قدم گذاری مجلسیان
نوعی تقدیم لوازم نیاز شب عاشر و عمل روز عاشوره و تقریب سوم و غیره
حسب معمول به تتمیم رسید اکنون شریک مصائب سانحه فکر ...
گشته کاهی خرب سرا هر چند هوس آسایش دنیوی ندارد لیکن چون ...
حاضرباشی حضور حضرت قدر قدرت بعد عشره محرمه دارشاد بر در ...
به بقای چند نفوس باقیمانده حیات مستعار در ان سرکار جلالت ...
بر روی کار بود لهذا متکلف اوقات جامع الحسنات ملازمان است که اگر
بهمین عنایت عالی امید سریع الحصول منظور باشد بعد هفته عشره
عزم انطرف نموده خود را بخدمت داخل الاعادت سازد والا اسباب
و متوسلان که در انجا از عجلت روانگی انطرف گذاشته است طلبید ...

قیام بندہ میر گنج کہ سبب مذکور شد از راہ نوازش قدیمانہ مترتب صدور جواب

عرضہ بندہ است زیادہ بجز اینست وکامرانی زیادہ المسرور باد

رقعہ سی و یکم

میر صاحب مشفق مکرم اخلاق مجسم زید اشفاقہ بعد تقدیس و تحمید یمانی

الذ موسلے کہ ہمین توقیعش چشم نمناک غم جناب سید الشہدا علیہ التحیۃ

والثنا چون کشتی نوح زورق نجات و مستغرق دریای شکر عزای مظلوم

دشت کربلا باساحل امن وامان از طوفان بلاخیز اغاث است بہ بسلام

مسنون رابشکش انجمن اتحاد مونس ساختہ متکلف مطالعہ لامعہ است

و ملک بتر و بیر چسپرخ دوار مقامی را کہ بوجود مسعود ارباب ایمان از مین

مجالس عزای جناب سید الشہدا علیہ السلام در عشرہ محرم الحرام دارالامان

جہان بود و بکثرت اذکار ذاکرین کہ محل فضای خواطر مومنین ارباب شک

ماتم امام ہمام صلوٰۃ اللہ علیہ باثمار ثواب خزیل و رسرسبزی وشادابی رشک

نونہال روضہ رضوانہ می نمود اکنون بالعکس ان نہ ذکری از ذاکرین و نہ وجود

از مومنین و نہ مجلس از تعزیت امام مبین ست چشمکہ در سوالف ایام جہان دیدہ

باشد الحال چہ بیند و دلی کہ سابق بماتم شاہ شہیدان بخون جگر

علاقه باشد چه جای آنکه گزینید طرفه لطفش برروی کار است
که بوابستگی رشته که جولانه پای آزاد است پای فرار ازین حشمت کده
لنگ و در اقامت از محرومی شرف شمول محافل تعزیت که بدون آن
از دو قطره دانه اشکی از تیغ جهای نیرنگ چرخ خونریز که برای همچو ما
گنهگاران به از آن وسیله نجاتی بنظر نمی آید محروم خواهد ماند دل تنگ
سفی جای نشستن است و نی پای گریز ناچار استم که در بعض شبها
از لیالی عشره مکرمه در شهر رسیده فخر اندوز مجلس جناب مولانا
خود علیه الصلوة نیز شوم چون گوش رغبت انها مشتاق اصغای
اذکار مصائب شهدای کربلا علیهم التحیة والثنا وچشم تمنا لبشنید
نیازمندی و نگارست و رجماع این قسم ارباب ظاهر اند و لهذا نواب مستطاب
است اگرچه مجلس عزای مولای کونین وقف مومنین و مبرا از قید
تعرض حجاب است لیکن تاهم برای بوریانشینان کنج انزوا حاضر شدن
محافل اغنیا بدون تعارف سابق محل حجاب   فرد   بلبل زادب
پا نه نهد در صف گلزار   تا گل بطلبگاری او لب نگشاید   هرچند بنا بر
قدیمانه بیگانگان این تنگ خاندان از دودمان ذوی الاحتشام جناب

نواب مستغنی عن الالقاب مستغنی از استجازت و استمزاج

است که هریک بقدامت خبر سکالیهاے ایام ماضیه ان کاشانه حشمت را

خانه امید خود دانسته تکلف مغایرت ندارد لیکن چون بالذات کامی

شرف اندوز حضوری نگشته بند اندکه این تقریب را بر

زبان فصاحت بیان سامی گذاشته مکلف است که از خلاصه مکنون

این صاف دردن که مبرا از آلودگی عراض دنیوی است بحضور جناب

مفخر الله گذارش کرده بعد استمزاج براقم مذنب اطلاع فرمایند که

اول بهره مند افاده حضور گردیده من بعد اگر اتفاق شود دراواخر

شبهای عشره محترمه سعادت اندوز استماع ذکر افای کونین و تفاخر

باب ماتم آن امام دارین بلا حجاب ظاهری شده باشد زیاده والسلام خیر ختام

رقعه سی و دوم

میرصاحب مشفق مهربان مخلصان میر رحیم علی صاحب سلمه عندلیب نایاب شکیب

گلزار تمنا متحرک نغمه سرای حکایت یاد الطاف شریف گردیده و طائر

اشتیاق را در سبزکده خاطر نگران جلوه طاوسی بخشیده منقار طوطی

ناطقه زبان خامه بشکر ریز مذاق مدعا صبا زد و هدهد مژده رسان منتظران

اعنی نگارینامهٔ بهجت توامان مع غزل فارسی و هندی همین موصول
فرحت افزای دل مضمحل شد غزال غزل فارسی که از مرغزار فکر رسای
سامی سر زده درستی الفاظ و چابکی معانی آماده حسبت و خیز و
غادل ابیات غزل هندی که از لبستان سحر آذهن ذکای گرامی سر زده
همگی در شکرستان فصاحت غلغله انگیز تعالی شانه های مکالمه فرخ
بیانان را بمطارق گوشه نشینان قاف سخن سنجی و نکته دانی سایه
افکن فیض ملا ادو در زمین فارسی احتمال است که غزل راقم هم در دیوان
یافته شود که شاید مطلعش این است بیت رحمش بدل نگار من نیست
دل در کف اختیار من نیست ور در اینجا نباشد از اینجا نقل کشیده
ارسال داشته خواهد شد زیاده چه

رقعهٔ سی و سوم

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان سلمه الله تعالی جوهر خیال را آینه دار
گوهر جمال قمر تمثال گردانیده و مصقله اشتیاق جلای جلوه دیدار
معاینه روحانی را بمرتبه فروغ مشاهده جسمانی رسانیده سطح
مستجمل صفحه را بریحانه شواهد مدعا سیاه و مرآت تشاکل نوشت

درینجا و اعنی بحث آیینه صفوت ببا د و در ردیف آیینه که چهره شاهد
بلاغت سا ئینه مشد و در هنگامیکه دیده دیگران محو ظلمت کاه انتظار بود
چهره افروز وصول شده و در تماشای صفای کلام متانت انجام همین را
سرمایه چشم خشم ابداری هر سخن عذر ابیات سر انجام جهان نمای جمشید
سرمایه عزت و فروغ صفای هر شعر جشنم جهان بین آیینه زدوده زنگ
غبار سواد حیرت لمعه صباحت و فصاحت مضمون فرض قمر را انجم جرم
گشته و از آیینه نمات ابیات موزون چشمه مهر منیر دیده آتش اضطرار
طلبیده سیمای حسن عذرا مید رای تلازمه آتش در معاینه در نمای از صاف
گویر خراج طلب و ظلمت کده غزل کامل در آیینه داری قمر طلعان زدوده
صنایع و بدایع چهره آرا شده طلب عرض هر که در شهرستان تماشایش
در آید از خود فراموش است و کسیکه قوت مکالمه آتش را دیده دم نکشود در
چون حیرت زدگان گویا از روز ازل خاموش مخلص که تا تماشای زبان بند
بوده بر عکس عادت دود آه را لب چند ابیات بعرض شنود آورد
عذب فیضان ایمای سامی با برکت سماعت مطلع استاد است که طبع آزاد
بیابد انجمن گشته بود فرد در لب آیینه طوطی صفتم داشته اند

ازگان راستی چون تخیل چراغان عالم نور و اشعار آبدارش برای ظلمت
خانهٔ قلوب مشتاقان سرمایه تجلای طور الغرض مطالعهٔ تناسب سراپا مناسب
هر لفظش خاشاک افسردگی را در کانون دل با اشتعال نوائر و بر سینه که خشت و شد ه
شاهد هر حرفش بحوراب و تاب از کرم تابی چهره فروزان خاطر جگر سوختگان
را باغ باغ شگفت این دل برشته هم سواد دو غزل از دو جگر سوخته بترتیب
پرداخته و پروانگی جناب شمع گوشه بساط محفل انس ساخته که یکی ازان
تتبع نصفت ذات سامی رو و می چشم براه گل چیری فکر طبع گرامی است
غزل اولین زمین نو ایجاد یعنی هم ردیف در همان قوافی و غزل ثانی
گل بر شعلهٔ بحر و قافیه اتفاقی است امید که شعاع آفتاب طبع رسا سامی هم رخ
بر تابد و چهره شاهد غزل دومی هم بفر تابش را قم جلوهٔ درخشانی یابد مصباح
بریق یکانگی و یکتا دلی پرتو انداز ضمائر حاجتمین باد

رقعهٔ سی و پنجم

مرحبا سبحنجل ضمیر قمر نظیر وصله الله الی ما یتمناه که آئینه دل اشتیاق منزل را
از عکس پرتو شوارق قلوب صفوت اسلوب چهره نمایان کوثر صداقت و صفا
زدودهای مرآت ضمیر صافی تخمیر گردانیده سطایع صنائع مدعا را مستقبل نمایان

خامه براعت توضیح میدید رنگین صحیفه اتحاد لطیفه که از آبداری بدیضای
بین السطورش چشمه تنویر مهر منیر رابیضه درشکست و در اقتباس
انوار لآلی متلالی سفاین فصاحت معمورش تشنه ذو القرنین آب بر سیمای
سبب پرتو وصول افکنده لبان جام جهان نمای جمشید یا مانند جلوه صباحت
گل نو رشید تماشا گاه نظر گردید اگر چه نظر بر همعنی که بلدیست کارگذاران
کچهری کلکتری باوصف آب در جگر داشتن که اگر خواهند آب بی افشار خورند
آب در دیده نداشته اند تا گل زخم غنچه مبهم امروز را امروز بر بینه صبح فردا
دیگر میکذرانند خاطر خاترم در آب و آتش بود لیکن چون اظهار لا لاز بالکو بند
که تازه از معموره اله آباد رسیده اند بر چهره افروزی شاهد مقصود آیینه
خانه حصول ما مول و قصد مراجعت سامی عنقریب به هنگام محمول بود زنگ زدای
کدورت خاطر شد که بارے تمثال تمنای ان یکتای عالم بی مثالی جلوه ارا بر
تشخص مراد و درستخوان شکستن سامی در تحصیل این کار آتش از آب کشید تعاقب
شانه این سروش صحت فروش ترا مانند صبح صادق فروغ صدق فرشت داده
آب بر آئینه ریزد در صورت تصدیق این نوید فرحت جاوید پایه ظلمت گاه
بلده اله اباد بودن اب در دهان سودن است اگر مصلحت وقت رخ نماید

واقعه صحیح باد مکتوب مرسله در عین حسرت اطمینان بخشکلی از حیرانی
وصول رقائم آن طرف بتاریخ چهارم ربیع الثانی ممدود آسایش احد الزمان
فرصت حصول مرام ضمیمه شوق ادای خدمت ساع ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است
چون زمانه بد خلقت اگر فرصت بود برای دو سه روز در علاج عسرت فرصت حرج اوقات
عزیز بالنوای مهمات ضروری الانصرام چندان احتیاج نداشت حال اینجا الان کما
کان تصور سازند فقط زیاده عمر باد

رقعهٔ سی و هشتم

مسیحا نفسا سلمه نامه عیسی دم معجز نما گوی کشیدی نفخهٔ جان نوازند در قالب
وصول رسید چه تمنا کو که از بدو نشو نمود وجودش فیضان خاص جاری شد
انتفاع انواع انبساط در تنگنای خلقت عامه طاری و ساری گشت زار شوق
گزار چه نهد و چه بیند محفوظ و خواطر را عیان هنگام در و تر صد نفع نمایان محفوظ در اعیان
نشو نما سبزی هر گیاهش و سایه نضارت نگاه نظاره نما و در تنگی یا نیز
دلپذیر حرش بسط انقباض دلها در بهارستان صحبت حریفان ظریف صغیر منتظر بهشت
در هوا طلبی خوشی خشکی حسرت اکثر مناقیر نغمه سنج بلبل و در هوای انتشار
خزان بخشش ظریفان لطیف سفل سوختهٔ خامش جاده شبهای نعلبت (؟) سگال

بوی فرحت آلودش رحمت‌رسان روح و ورود عنبرآمودش مخرج ریاح
مفتوح اگر بسایند غبار سوده اش برای اساس الناس مزیل کسافت دماغ
و در برگ پاره ازان در برگ پان تناول کنند لب و دهان بمستعمل رنگ افزای
رنگینی باغ در خلوت احباب بهین جلیس و در جلوت اصحاب خوشترین
انیس تعالی شانه این یادآوری ذات مستغنی عن الصفات سامی را
از نیرنگی چرخ حقه باز مصون داراد

رقعهٔ سی و نهم ۳۹

مهر صاحب مظهر لطف و کرم حمید الخصائل جمیل الشیم مجموعهٔ دانش و بینش
گوهر یکتای بحر آفرینش حرسه الله عن شرور الدهور الی یوم النشور بعد اتحاف سلام
مسنون در استدعای مواصلت فرحت مشحون بوضوح ضمیر مودت تخمیر
مقرون باد اگرچه خلوص مودت قلبی محتاج مراسم عرفیه نیست که ترسیل مراسلات
محرک یادآوری و یاددهی احدی من الجانبین لازم باشد لیکن هرگاه نقش
مودت و ولا مرتسم صفحه ضمیر باد شفیقان مهر مرادوفات اخص الخصوص
جهان با کمال اقتضای خلاقی و هم در جمیع حالات هم جلیس فاما مراسم تبلیغ
مکاتیب هم مقرر کرده بزرگان اسلاف عالی ازین مراد نیست که ورود

صحایف شرایف احباب هم مفرحی است که در حینی که وصول بفا رسد بدل و
دماغ میرساند و بی اختیار سرایجه انبساط مشام جان را معطر سازد
خصوص هرگاه تقریبی بتحریک ان التزام کرده که بادی تقریب و ذریعه
بساط انشراح و محرک تقریب وسیله انهمه انفراح گردید
که از جهت آن حصول این تفریح بظهور آمد تبیین این اجمال آنکه میر وصی
علی صاحب یکی از یگانهای جلالی که با راقم هم الفت دارند کرام مقدمه زوجه
میر سید علی مرحوم بمختاری شان در محکمه معدلت سامی دائر است بنظر
زبان ایشان احقاق حق را امیدوار و حقیقت حقیقی در حجاب غیب در
استتار که عالم الغیب را بران آگاهی باغی الحاله حاکم محکمه المعاینه مقدمه مرجوعه
در تحقیق مراتبات از حاضر باشان فریقین اطلاع گاهی مگر میر وصی علی صاحب
بسجال ارتباط راقم مذنب که بخدمت شریف تحقق دارد مکلف خط فقیر
بنام نامی شدند و این مهجور سفارش بالاطلاق گذاشت مگر کیانت نیستی وسیله
موجب انشراح یاد دهی خود انگاشت تا آنکه قلم بر داشت و حرفی چند از حقایق حال خود
نگاشت و واسطی قیمتی ابوداوود مطالعه لامعه باعث مشکوری حاصل شده است
اگر منظر نصفت اثر گرامی شخص مقدمه مرجوعه پیرایه صدف در رشته باشد خوده و

از پیشگاه انصاف خلعت امتیاز خواهد پوشید والا نزلال مصفا از منابع نصفت و عدلیت خود بخود خواهد جوشید زیاده والسلام

رقعۀ چہلم

بخدمت شیخ مومن علی صاحب صدر امین ضلع کول شفیق مکرم اخلاق مجسم حافظ اتحاد مخلصان صدق اقوام زبدۃ الطافہ محیط ناپیدا کنار اخلاص و مودت در انبساط سلام و تحیۂ زینت بخشیدہ لنگر کش سواحل مدعا است اگرچہ باد الطاف سامی جلوہ آرای کاشانہ دل محبت منزل بودہ خاطر الفت ماثر را سرور میدارد لیکن چون از عرصۂ دراز سواد عنبرین نامۂ سرور دیدہ نگران نگشتہ لہذا چشم ظاہر ہم مشتاق شدہ برقوم فرحت لزوم نمایق انیق است بالفعل امریکہ ذریعہ تحریک قلم محبت رقم بیا سنخ اخلاص نامہ انطرف باشد آنست کہ مقدمہ دعوی اولاد علی و محسن علی مدعیان بنام وصی علی اشتراہ کار مسماۃ قمر النساز وجہ میر سید علی مدعا علیہا از محکمۂ نصفت سامی بود در انجا بحسن تراضی طرفین با دخال راضی نامہ منتہی شدہ مقدمہ از تنازع ملتوی ماند چون مدعیا علیہ کوزین موازی ہشت بگہ دہ بسوہ اراضی معہ نصف چاہ مذ سید ہادی علی بعوض دو صد روپیہ بیع کردہ زر ثمن وصول کردہ بعینا سہ اجر جسٹری تکمیل کنانید

محکمهٔ معدلت سامی تصفیه حقوق بعمل آمده محل سخن آرای ارباب اغوا
باقی نماند و ظهور این معنی باندک توجه و تحریک قلم حکم سامی که در احقاق حق حقداران
جاری خواهد شد و رسیدن حق بحقداران و انسداد باب فساد مغویان
موجب آسایش هریک از حقداران و حفظ زیر باری میر هادی علی از استغاثه
بمحکمه دیگر داخل جمیل سوای تشدید ابواب فتنه و باعث متشکری مخلص بی ریا
خواهد بود فقط

رقعه جمیل ولیم به امیر الکلب حسین خانصاحب

مرزا صاحب جمیل الشیم جلیل المفاخر وحید العصر عدیم المعاصر زید احتشامہ
تحف تحیت و سلام را که زیب و زین مجالس سلام است عنوان کلام گردانیده
در کنج خمول حسرت نفر اموشی ملازمان که حسب فحوای این مصرعه
بیت گہ گریه گهی ناله گهی آه حزینیم از یاد که رفتیم من بیدل که بدینیم
سحر بودم سپاس یاد آوری را بفرحت کده بصفت الملاقات رسانیده
طوطی زبان خامه را بشکر ریز شکر الطاف سپاس و مطالب کامرانی دارین
مآرب شادمانی اعنی نمیقه عطوفت و شقیقه متضمن بر اعتذار دیر رسی قافله آیم
بلحوق نشد پیش خاطر عاطر از عروض عوارض نسبت به بعض ارکان اعیان

و شده بود و اثر ظلمت پریشانی کلفت دوره به برکات متصل ارسال

مکاتبات وصول بگوش مکرران اندوخت و مرارت مشافت را بمبدل

بشهد حلاوت کام جان ساخت فرد ز هر شکایتم بلب شکر

میشود گر بلب آشنا کنی خنده عذر خواه را هر چند فرحت حصول اتفاقا

صوریه سرور گردید لیکن از انجا که راحت را با رنج سر انجام کار است

چون گل که ضمیمه اش خار است بوضوح علالت از صحبت دوستکان امین حشمت

خصوص شقایق نو دمیدگان گلزار عظمت که عبارت از نونهال سعید

الضمائر صبیه عصمت مآل است کلال ملال عائد حال و بلسان طلب مستدعی

صحت و اعتدال از حضرت شافی ذوی الافضال و ایزد متعال است

تعالی شانه مریض را شفای عاجل کرامت فرموده نهر سایه برکت

سرمایه جناب بسلامت داشته کامران مقاصد دارین سازد و چون

پایان ملالت هم منتج به بشاشت است امید از بشیر قدوم دارم که از کیفیت

بهبودی صحت تمامی صحت و سوره از حد عزیزان سامع افروز شوم

حال این گوشه نشین آنکه چون ربط موافقت و مرافقت با ذات مستغنی

عن الصفات از نقوش ناصیه الواح ازلیه است لازم شد که فقیر نیز بستر کشت

همدردی مساهمت نماید بصر بخش الکه منشی سید امیر علیخان بعد
معاودت سفر دوره شهر المعارضه زکام مسلسل شده از بیش بالغ کنی
لوازم این مرض ارشاد آمد درد سر و اعضا شکنی و بخار و غیره از نزول
مواد نزله اول بدرد گوش چپ آمد گرفتش این سیل طوفان بلا مانده آخر
بارتکاب معالجات وغیره نجات یافته اکنون ثقالت گوش و طنین دائمی
گرفتار اند که صدای طنین الی هذا الیوم استقرار دارد و بعد از آن معرکه هم
عارضه نور چشم عزیز از جان سید احمد حسین خان درآمده از عرصه هفته بحشره
ثبات درد گوش جانب چپ بدان درجه گرفتار شدند که رشته خواب و خور
تمام خانه و خانمان وارین ستمکش حوادث زمان از هم گسیخت و سرکاه ادویه
مجوزه طبیب و متجرب بقدم سجاده ابتر نهاده تا به تجدید هم نوبت فصد سر رگ
رسید و باضمحلال فاقه چند روزه عاشق و احمال بار زود بی تابانه در عین فصد
نوبت بغشی کشید اکنون از بیش هفت هشت روز ریم از گوش جاری است
و ظاهر شد که بثوری بروز کرده بود که باستعمال الکباب وغیره منفجر شد اکنون که
دران شدت تخفیف است شفا بخش حقیقی رحم فرماید و کیفیت عزیزان دیگر
که عین العین اند در انقلاب این موسم بامراض مختلفه مسلسل دارند تجربه یک

سبب مسرت شود عین الطاف است زیاده والسلام

رقعهٔ چهل و سوم

حافظ مراسم اتحاد کوشت لشکریان در این صحرا پا بسته آشفته خاطران
بی سر و پا را به لطف بعد اتحاف سلام مسنون بوضوح ضمیر الطاف مشحون
مقرون باد. در ورود مسعود علایق شد نمیقه الخلایق آن فایق دقایق حقایق
خزینه تنویر کلبه تار و سر ما به جلای دیده انتظار گردید سپاس گذاری
مضمون آن وحشت کده تنهایی از پی لطف خاص الی ملا سامی از فرط ارشاد نکاهی
حضور می کنند و قدار پیچیده در باب حفظ اغذیه نامواقف از پیشتر تاکید بعمل آمده بود
اکنون حسب الارقام مودت انجام تاکید بر تاکید افزوده امر که از طرف دلبستگان
در این اقتصار عشق یک پیر گیاهان سرادق عصمت گرامی نسبت خاطر عاطر
شده در حقیقت موجب انفعال این یابند و بال نکال است نه موجب
خاطر سپر ملال که به هیچ تقریب با این ذلت و خواری که نه مکانی قابل قیام
و نه دل ملایمش را یک نفس آرام و نه لوازم تقریب مذکور سر انجام و نه اجتماع
عزیزان و برادران از خاص و عام است گاهی اتفاق نشده با جوان خود
از سر این کاسه دکار بوده خبری از این و آن ندارد و خود را

از وابستگی چنین امور میر استیمار دیگر چون اقتضای سن عاجزه
حسب معمول مروجه بمقتضی این تقریب شد قوم اناث که بیخبر از حال دیگری
بوده در هر حال مانند حفظ رسوم عرفیه خویش اند محرک این امور شدند
و بطور شگون چیزی بعمل آوردند از انجاکه رای ما مردم را در مشرب
این قوم دخل نیست غیر از سکوت چاره ندیده آنها را بطور شان گذاشتم
و نشود از عدم اخلت امور نهی مناسب و غیر مناسب شد برداشتم چنانکه از چون فلک
رسا سر جمعیتم بهر باد رشت بهجان دل وحشی هم از نشود رسم پایندان
سلسله مراسم صوری آمد است اطلاعاً گزارش رفت

رقعه چهل و چهارم

لخت جگر صد پاره غم خوار این خانمان آواره حفظه الله تعالی بعد حمد قادر یکه
قدرت کامله اش کشتگان تیره هجران را چراغ افروز شاهراه
و رحمت بالغه اش برای بیکسان منهل یاس صلا زن کریمه لاتقنطوا
من رحمة الله است ادعیه وافیه را وظیفه لیل و نهار ساخته بعد عا مسکر اید
عنبرین یسالهٔ فرحت مقاله از مقام فرخ اباد در جوف مکرمت صحیفه جناب همشیره
صد فلها شرده وصول آورده از مدارج محبتی که با این توده خاک گسلندگی ۱۰

دارند او تعالی آن جان جهان را بصحت و اعتدال داشته در عمر
و اقبال برکت دهاد فقیر بحالیکه روز را بشب و شب را بصبح میگذارد
اقتضای آن ندارد که احدی از عزیزان و دوستان بوارسی‌ها بپردازم
خدم گذارد بیت بیکسانیم گذاری بسر ما کنند مگر از گریه کسی بگذرد
از سر ما + حال کلکته در همانجا واضح شده باشد هرگاه دست سانحی
اعزه آنجا بدامن تدبیر کوتاه است دیگر عزیزان غریب البلد را چاره
جوئی اینهمه کدام راه اکنون لازم که یک چند دست از من بدست دیا
شسته از نوید صحت خود و سرورش کامرانیها اگر همین توجه جناب
مولوی خلیل الدین خانصاحب بر روی کار بوده باشد مطمئن خاطر
باشند و بدین دل سوختگان آتش درون قصد بعید اقدام ضرور نیست
که آتش اگرچه بسر ما عزیز است لیکن تابش آن از دور پسندیده
ارباب تمیز است بیت خرد چو صفیر کشاف قفس ما
پر بیزد که حرفی نجهد از قفس ما + فقیر بهر حال که هست بیاد احباب دلگیر
شکر رب الارباب و دمی بلعش صبر آن دل بیتاب و تقی بعالم
اضطراب خوش میگذارد و بجز تیغ هجرت ها که البته بوقت تصور

عزیزان و دوستان نشتر رگ جان و کارد استخوان میشود غمی از بیناد
بلا و حدوث شده از بیکاری بیا و خیالی ارز پر باریهای بیجا بندارد و تعالی از کرمن
تفضل و اکرام پای دلم را بر جادهٔ استقلال و دوام و بخیه ام را و امید بسته
دامن توسل خمسهٔ آل عبا و جناب ائمه علیهم السلام دارد زیاده دعا

رقعهٔ چهل و پنجم

نور چشم سعادت نشان عزیز بهتر از جان حفظه الله تعالی دائم زبان را
مصروف دعای کامرانی و حصول مور صلت جسمانی رخشته مطلب نگاشت را
دیروز منور آدم آن برخوردار نزد خانصاحب والاشان ظفر الله خانصاحب
معه مکتوب بنام اسمی آن برخوردار رسید لفافه وا کرده مقصد ملاحظه کردم
از اکثر فقرات غامض که بکمال زور قلم یاقوت رقم نوشته بود مطلب خالص
بذهن ناقص نرسید لیکن بضرورت ملفوف قیمه جهت مطالعه آن برخوردار
فرستاده شده از حال ملاقات عمله بورد و طرز اخلاق و مهربانی خانصاحب
و ارادهٔ تشریف بری طرف باندہ خواه مناسب بودن قیام یک چند در
الهٰ آباد و خبر تشریف آوری مستر سندرس صاحب بهادر در دوره این دفعه تا بچه
در الهٰ آباد بتحقیق رسیده باشد اطلاع سازند زیاده چه

رقعه چهل و ششم

همشیره صاحبه مشفقه مکرمه الطاف نشان سلمه الله تعالی بعد سلام
سنت سنیه حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام مکشوف ضمیر عاطفت
پذیر باد که بدریافت خبر وحشت اثر ارتحال عزیز سرا پا تمیز میرزا ابن علی
انواع رنج و الم بر روی خاطر کشود و حسرتهای گوناگون که عاید حال است
بیان آن محال اول نوجوانی آن مرحوم بمصداق آنکه فرد گر پیر نود
ساله بمیرد عجبی نیست این ماتم سخت است که گویند جوان مرد وثانیاً
دوم بتصور بیکسی نور چشم حسینی بیگم که درین سن و سال بمصیبت تنهائی
مبتلا شد سموم ملالت خاطر نازک بآن صاحبه عرض بخیالات خیند در چند
کثرت رنج و کدورت نوبت بوحشت میرساند مگر ازینجا که در کارگاه
قضا و قدر انسان ضعیف البنیان را بجز صبر چاره نیست چاره ناچار است
بمصابرت بر دامن تصور از نتیجه رضیه الکرم آنم که راضی برضای خالق
اکبر بوده روح آن ره نورد عالم بقا را بفاتحه شاد کرده بسلامتی بازماندگان
ماندگان از حضرت حی قدیر مسالت سازند زیاده ابرام نرفت

رقعه چهل و هفتم

قبلہ و کعبہ بندگان مدظلہ العالی بعد حمد داور یکہ بہ تشنگان وادی جہالت و نادانی را بشاہراہ ہدایت رہنمون کردیدہ و تیرہ شبان عالم امم از فروغ شمع وجود انبیاء و اوصیا علیہم التحیہ والثنا از عنایت بعایتش بنور صبح صادق رسیدہ و لیس از تقدیم لوازم انقیادیکہ کاتب ازل بر صفحہ جبین عجز آگین فدویان خط حکم آن کشیدہ پیک خامہ نکبار خشا معذرت گذارش بدینسان دو ویدہ کہ عنایت نامہ والا متضمن بر استفسار حال تعمیر مزار مقدس جناب میر صاحب قبلہ مرحوم و جناب مرشدہ دارین نور اللہ مرقدہما ارشاد آنکہ بطور دیگر مناسب بنسبت شرف ورود فرمودہ تا خر افزای فرق نیاز کردید بندہ را از اختلاف اوضاع مزارہا حال واقفیت نیست کہ در تعمیر مزار کدام اختلاف در مذاہب اہل سنت و جماعت و اثنا عشریہ نیست مگر طوریکہ ممنوع شرعی است از آن البتہ احتیاط است چنانچہ از برادر صاحب مہربان عزیز از جان میر جان صاحب سلمہ ہم گفتہ بود کہ بوضع مزار مقدس جناب دیوان صاحب و قبلہ مرحوم و مغفور چبوترہ مسطح درست کردہ باید داد و اگر در ینمعاملہ ہم فرقی و اختلافی پیدا شدہ درباب مزار شریف حضرت میر صاحب قبلہ مرحوم کہ بخوبی حال مشرب

جناب ممدوح معلوم است چگونه بوضع دیگر می گفت چون بشرف عزیمکان این
خاندان عالیشان را بر مذهب جناب دیوانصاحب قبله میدانند لهذا اگر
هر دو مزار را بطور مرقد اقدس دیوانصاحب گفته بود اگر امری بد است انجناب
بالعکس مرقد شریف دیوانصاحب مرجوره بوده باشد ارشاد فرمایند
که از بیچمدانصاحب عند الملاقات درباب مزار حضرت میر صاحب قبله مفقود
شد بلکه امتناع شرعی دران نخواهد بود فهمانیده خواهد شد بنده بهر
صورت مطیع جناب است زیاده حد ادب

رقعه چهل و ششم

بجناب برادر صاحب قبله و کعبه دام ظله بعد تقدیم تسلیم ذره بیمقداریکه
سعد کسافت طبعی جوهری نیارد و از فیضان آفتاب تربیت و شرف
اعتبار بخشش همین وجود مشت خاک خاکساریکه جز از تیرگی جبلی
گوهری ندارد همین طلاسازی اکسیر نظر رحمت مجز نظری را شفیع
داده ند کیمیای خود ساخته بعرض میرساند دو کلمه رسید بابی حاجی
معظم بیشتر بدست کهاران حامل سواری جناب موصوفه که مشتغل
روانگی بودند دوم ذیقعده بسمت ارسال پذیرفت اکنون بجواب

شقہ فامہ کہ صحب جناب معظمی الیہا معہ قطعہ ہنڈوی دو صد نود و ششش
روپیہ حسب ترقیم ملازمان ورود یافتہ بود بعد ادای سپاس جناب
کارساز حقیقی و شکوری دل و زبان از شست تقدیم حصول
طمانیت از نوید صحت طبع مقدس حضور می پردازد کہ اول فدوی از روز
ولادت مملوک مشترک جناب مقدس مرشدہ مغفورہ بود بعد ارتحال
جناب مرحومہ ممدوحہ خاص الملک ورثہ جناب معظمی الیہا نور اللہ مرقدہما
مانند دیگر شعبہ وطلقہ کہ اکنون اشرف فرق ہمہ ہا ذات مستغنی الصفات
آنحضرت است گردیدہ در صورت مصارف تدفین و فاتحہ وغیرہ جناب
ممدوحہ غفر اللہ لہا در بیجاپور و تدبیر اخراجات بجنگی نرار و اطعام اعزہ بلدہ
الہ آباد و در بلدہ مذکور آنچہ ممکن شد بضاعت موجودہ تخفیف مصداق
الغنقد و ما فی یدہ فلمولاہ بعمل آمد در صورت آنچہ بمصرف رسید جرف
اخاجی کونین شد در آنچہ باقی ماند مملوک خاوندان است لیس با صف
موجود بودن جزوی از بضاعت غلام بے استطاعت ہنوز ماخوذ مواخذہ
طلب محاسبہ نیست بارکسی کہ از امانت دیگر کہ حالا بکار نمی آید در حوصلہ
طاقت این بے طاقت گران بودہ دشوار است کہ تا حال آنچہ خرچ شدہ از مال جناب شدہ دیگر

شده نیست از آن خواهد شد دوم آنکه چون ثواب فاتحه وغیره
تا چهلم سه سه جوره های آخری و اتمام طیاری چادر سبز چهار پنجمین
و شامیانه سبز در اینجا و خرید اجناس طعام برای اطعام آخره اله آباد
و تعمیر مرقد جناب مرشده مبروره و حضرت میر صاحب قبله مغفور در اله آباد
قریب باختتام رسید که اکنون بجز رسیدن نعش مطهره صاحب دیگر
باقی نمانده درین نوع هم بسبب اختتام جمیع مصارف ضروری داشتن
زر در سلک حضور خالی از خباثت نفس نبوده و نیست پس اگر از راه غلام
نوازی سعادت این اخراجات را که حقیقةً برای انقله و مجاز از جانب
اعتبار نظر عوام برای این پامال جفای ایام است و از جنبه غلام مستهام
وابسته شود بعید از غلام نوازی و عزت بخشی نیست لهذا نظر بر ترحم
حضور دو صد روپیه مصارف رسانیدن نعش مقدسه جناب ممدوحه
زعفران مآب وا امسال حضور داشته که در اینجا امانت داشتن بیکار و
در اینجا متعلق باخراجات بسیار خواهد شد و چون جناب همشیره قبل
از حصول عنایت نامه روانه کمپ فتحگده شده بودند زر موسوم از
جناب ممدوحه نیز در اینجا داشتن بیفایده بود که فاصله کمپ مذکور از مقام

نور سه قریب شد است از ینجا الطرف بذریعه هندوی علیحده ارسال خواهیافت

زیاده حد ادب

افادهٔ پنجم

در ذکر چند عرایض که بصاحبان انگریز و امرایان جلیل الشان تحریر پذیرفته

عریضهٔ اول

بحضور صاحب کلان بهادر از جانب مرزا حسن رضا خان صاحب بعد القاب مستدعا رفته کمترین از بدو شعور پرورش یافته نمک خوان احسان سرکار کمپنی انگریز بهادر بوده در آغاز سن تمیز بتحصیلداری بلند شهر ضلع مرادآباد و بعد حسن سر انجام علاقه متعلقه بتحصیلداری پرگنه هاترس ضلع کول مدت سی سال بسر آورده از چند سال بتحصیلداری پرگنه بالگرام ضلع فرخ اباد منصوب بود نواب منتظم الدوله بهادر مرحوم وقت تشریف آوری لکهنو که قصد انتظام این ملک بطور انگریزی داشتند بخیال کارگزاری و هم بسبب قرابتهای گوناگون که نسبت بفدوی بود کمترین را با جازت استفهامی طلب فرمودند چون اقتضای ادا ابد

بزرگانه جناب ممدوح مقتضی انحراف نمود چار و ناچار از عهده تحصیلداری
پرگنه بالاکرام مستعفی شده درین دانه منظوری استعفا از حضور صاحب کلکتر
بهادر حاصل کرده وارد اینجا باز شد نواب مرحوم فی الفور در حفظ مست
چکله خیرآباد بطور امانی تجویز فرموده که ترقی را منصوب ساختند قریب دو ماه
اتفاق قیام انجا شده شخص تحصیل را بکمال دیانت و امانت روبراه آورده بود
که نواب مغفور متوجه عالم باقی شدند و در وقت انتظام نواب مرحوم دفعةً برهم گشت
و چکله مذکور بمستاجری بهار الدوله بهادر دیرخواست فدوی از علاقه مزبور
بعمل آمده دو ماه و چند روز در اهتمام وزارت ظهیر الدوله بهادر اتفاق گوشه
نشینی خیر بجا شده مانده من بعد که فراش قضا با حاجات ظهیر الدوله بهادر ایام
در نوردید و منصب جلیله وزارت با جناب نواب منور الدوله بهادر متعلق گردید
داروغگی اخبار ملکی بطور امانی برای فدوی از بارگاه خسروانی قرار یافت
سه ماه عهده مذکور بطور امانی بلا ملوث اخبار نویسان و هیچگونه رقومات
ستدا رفع قائم ماند و از اخبار نویسان اقرار با مجات حلفیه در باب عدم اخذ رشوت
از عاملان و تحصیلداران و هر چه نویس اخبار صحیحه بلا پاسداری احدی از عاملان
دیگر و محافظت و من طمع از ملوث ارتشا داخل دفتر سرکار شده بود شش ماه

درنچه است بعضی از حاسدان بنابر آنکه توفیر اخبار ملکی از وجوهات نذر و بهبه

برکات متعلقهٔ اخبار و چهارم فیصله قضایای مرجوعهٔ بنارس جات بنظر اقدس

والا علی حضرت ظل الله ملکه گذشت و از پیشگاه خسروی حکم شد که اگر حسن رضا خان

یعنی کمترین ذمه داری پنجاه هزار روپیه بابت این رقم قبول سازد در صورت

مقبولی او به شخص جدید نمی تواند شد و هنگام انکارش تجویز دیگری خواهد شد

چون فدوی را که به تعمیل حکم والا استعار جان نثاری بوده تا که فرنیهٔ اخبار ملکی

مطلوب امانی بود اهتمام بلیغ در آن باب بنوعی کرد که به فضل الهی نالش احدی

از ناظمان و تحصیلداران و زیردستی کمترین نرسید و الحال که چنین حکم شد

در حصول وجوه رسوم مقرره سرکار قصد تقدیم حکم قضا شیم نموده بتصور

حصول اختیار عزل و نصب اخبار نویسان و هرکاره های خیانت شعار درخواست

پنجاه هزار روپیه و دخل کرد سه ماه و دوازده روز عهده مذکور و ابقیه

ذات اخضر ماند و با وجود آنکه بند و بست ممالک محروسه کامل نشده بود که علاقه

قریب چهار و ده لک روپیه برای بند و بست از تعیین اخبار نویسان درخواست

در حیطهٔ کانپور باقی بود لیکن به هر طور که توانست بنا بر محافظت سخن خویش

سمعا ملکی فدائی از قرض و دوام مهاجنان کشمیر به اقساط سرکار را تا ادام آخر

ملحق سازد در سرآدان داحیان باشد و ملطنه این تهنیت او نیز گوش
عالم دعا لمان بوده بر آسی ملازمان عالی مبارک و سعود و بهجت آن انجم برج
سعادت یوماً فیوماً باعث رشد و بهبود گرداناد رباعی گردون
همراه و بخت فیروزت باد خورشید فلک بنده دل سوزت باد هر روز تو
خوبتر ز هر روزت باد در هفته سه عید و چار نوروزت باد
قطعه تاریخ چون نور وجود طفل مسعود شمع حرم ظهور گردید
کاشانه دولت والدین مولود بگرفت ز نور فروغ جاوید بوده است
سفیر مستمندی در فکر برای سال تولید تا شد بمود ها تف گفت
از روی حساب چراغ امید سنه ۱۲۶۹ بقیه روی طرب کجا ملاحظه است

عریضه سوم

بعز عرض پرده داران عصمت و جلالت جناب عالیه متعالیه میرساند
از آنجا که این متوسله محض بوابستگی درس دولت عالیه گوشه گزین
این معموره بوده از مدت دراز با وصف بودن یک شهر محروم از لقای
ملازمت است و اکنون استیلای آرزوی فیض حضوری جوشش زن
دل عقیدت منزل لهذا بعجز متوسلانه مترصد و مستدعی اجازت باریابی

وارشاد نعیین روز حاضر باشی است که هر روز منزر شده حاضر در دولت
گردیده مشرف حاشیه نشینی محفل عصمت و عظمت منزل شود واجب
بود بعرض رسانید

عریضه چهارم

بعرض پردگیان سرادق عصمت و طهارت مکشیان تفاخر
قرب هودج وزارت و امارت جناب عالیه متعالیه میرساند عاجزه بیکس ازمدت
دراز تمنای زیارت عتبات عرش درجات مولای کونین حضرت
ابی عبد الله الحسین علیه السلام مرتسم صفحه ضمیر عقیدت تخمیر داشته
در صدد بهم رسانی زاد راحله از فروخت اثاث البیت موجوده و
استمداد بعضی بزرگان و عزیزان بود که بدون آن طی شدن
مراحل سفر خشکی و دریا برای فرد کش اثاث دشوار است مصروف
ماند هرگاه باعانت عزیزان و اشیای موجوده سرمایه که متکفل رسیدن
منزل مقصود گردد فراهم شده همان زمان جناب نواب مستطاب را
بسبب قرب محرم الکرم وانصرام لوازم تعزیه داری چیزی درکار
شد که بوعده سه ماه از ارشاد فیض بنیاد جناب وزارت مآب مبلغ

پنجهزار روپیه نقد بخزانهٔ عامره رسانیده شد که معرفت کار پرداز ان
سرکار ذوی الاقتدار صرف تقریب تعزیت غرهٔ محرم الحرام شد
و بعضی از دارثان این گوشه نشین که بمشاهرهٔ هفتاد روپیه ماهوار
مستمال شده بودند مصروف تقدیم خدمات و حاضر باشی دربار ماندند
بعد از ان در هر ماه و هر سال از عرصه قریب یازده سال با مید حصول
زر موعوده سلسله انتظار جولانه پای رفتار است نه زاد راه بهم رسید که تا بمنزل
منزل مقصود شود و نه یاس قطعی از نا سر انجامی توشه توکل حاصل شد
که بر گردش بخت ناساز جاده نورد طریق مصابرت گردد اکنون که
از کبر سن پیمانهٔ عمر لبریز و ضعف قوا و اعضا پیغام رسان اجل
مقدر است و یک تمنای زیارت عتبه عرش نشیمن روضهٔ مقدس آقای کونین
سر بجوش تا بجایکه ممکن باشد مشت استخوان خود را بدرگاه آقای خود
رسانیده وقت رسیدن وعدهٔ سفر اخروی اعضای هیم را فخر اندوز
شمول ان خاک پاک بخت قدوم شفیع المذنبین علیه السلام سازد ازانجا که
سبیل حصول این سعادت سوای دستگیری حضور که چاره ساز بیچارگان است
از هیچ جا متصور نیست لهذا بعد توکل بخدا پناه باستان حضور عالیه آورده

امیدوار است که اعانتی که شایان عاجزنوازی و ساداتپروری
باشد از پیشگاه حضور عالیه جلوهٔ ظهور یابد که بدولت حضور پیراسمان
ملایک پاسبان مولای مومنین علیه التحیة والثنا رسیده زیر قبهٔ
مقدس دعا ازدیاد حشمت جناب عالیه نماید بیت چو عاجز رها منده
دارم ترا درین عاجزی چون نخوانم ترا ✻ زیاده حد ادب
تا مدهٔ اعانت لم یزلی معین توفیقات حسنات زاکیات باد

عریضهٔ پنجم

قبل ازین بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه ۱۲۵۹ هجری قطعه عریضه با رسید
بشارت تازه بعد نزول دایره دولت در بیت السلطنت لکهنؤ
بر سبیل ڈاک ابلاغ حضور داشته بعد ازان از تحریر میرزا
انجا سامع افروز شد که قامت رعنای جناب والا خلعت زیبای
عهدهٔ وزارت جلیله متعلقه قدیم از پیشگاه مکرمت حضرت ظل سبحانی
خلیفة الرحمانی خلد الله ملکه زیب جاودانی یافت ازوقتی که این خبر
سامع نواز شده است پیرهن پیرهن برخود بالیده و جبین نیاز
بسجدات شکر الله بر زمین طاعت حضرت مجیب الدعوات مالیده

و انفاس دعاهای سحری را اثری در تحصل آمال برا امید بخشد وفال میشانه خجسته و همایون و بدل مکرمت و تفقدات خسروانی نسبت بحال حضور روز افزون در ترقی و فتق مهمات با نصرام کامل مشحون کناد کمترین بعد تقدیم آداب تهنیت و مبارکباد بطریق تذر معمولی نذر بذریعه عرضی بذا ابلاغ حضور داشته از راه ذره نوازی امیدوار است که بشرف اجابت تفاخر فرق نیاز درمانای از مان افزوده شود زیاده حد ادب

تمت بالخیر

الحمد لله که نسخه بذا العهد حکومت جناب معلی القاب نواب الاحطاب انریبل جیمس طامسن صاحب لفتننت گورنر بهادر خلد الله ملکه و اقباله حسب فرمایش عبد الرحیم خان محرر محکمه کمشنری اکره ترتیب و تکمیل یافته بمطبع اسعد الاخبار اکبراباد زیور طبع پوشید

سنه ۱۸۵۲ع

تصحیح اغلاط انشای سریع الافاده

نمبر صفحه	سطر	غلط	صحیح	فروگذاشت	نمبر صفحه	سطر	غلط	صحیح	فروگذاشت
۲	۸	ادنی	ادانی	ا					که علامت تثنیه در مذکر و مونث یکسان است و اگر بنا بر زیاده از دو بکسان اناث
۹	۱۰	خورص	خورقین						
۱۲	۱۵	سلطان	سلطان						
۱۵	۱	ازغاف	ازقاف تا قاف	تاقاف	۶۹	۷	متانت		لفظ متانت زائد
۱۹	۳	قل لما	وقل لها	و	۷۱	۸	خوش آهنگ	صدای خوش آهنگ	لفظ صدا فروگذاشت شده
	۱۱	در القاب	که در القاب	که	۷۴	۱۳	بجیجز	به جیجز	
۲۶	۱۵	سعادت		لفظ سعادت زائد		۱۵	رستم	ستم	ر زائد است
۲۸	۱۳	به سامع	سامع				خونخواری	خونخوار	
۴۰	۱۳	عبوتک	عبوتنا		۷۶	۷	مصلی	مطلبی	
۴۱	۱۰			سیاز از موده کار را		۱۰			مرحوم است که
	۷	مهیب	مهیب		۷۷	۳	انت	آن	
	۷	بارقه	بارقه دم	دم	۷۹	۱۱	کرفیض	از فیض	
۰	۸	قال	عرصه قال	عرصه	۸۲	۶	اقالیم	اقالیم دیگر	دیگر
۴۳	۱۵			مانند تسلیم و سلام	۸۶	۵	برای بنده	برای آینده	
۴۸	۲			گر	۸۹	۱۵	وافرین	به آفرین	
۵۷	۱		عیار معیار	معیار	۹۱	۵	اسم باشد	اسم نباشد	
	۱۵	صورت کشی	صورت گری			۶	الی الرغم	علی الرغم	
۵۸	۱۰	اس	ازین		۹۲	۸	خانه شماها	شماها بود	
۵۹	۱			رقائم مخاطب		۱۵	وال است		این لفظ زائد است
۶۰	۲	تا به سعادت	با سعادت		۹۳	۳	چنان	خیالی	
۶۲	۳			از قوم اناث برنگارند	۹۶	۱۳	وافره	وافر	
				حفظها الله تعالی	۹۹	۶	اسباب	ز اسباب	

نمبر صفحہ	سطر	غلط	صحیح	فروگذاشت
۱۰۰	۹	ہستند	نیستند	
۱۰۷	۱			[illegible]
۱۰۸	۱۰	گردید	گردیدہ	
۱۱۳	۲	در جلوہ گاہ	از جلوہ گاہ	
۱۱۵	۴	دوری	در دور دوری	
۱۱۶	۱۵	کمال	سوال	
۱۱۸	۳	سلوک	وسلوک	
۱۲۰	۸	ماتیاب ظاہر	باسباب ظاہر	
۱۲۳	۱۲	یا اولا الابصار	یا اولی الابصار	
۱۲۳	۱	بود	دود	
۱۲۶	۴	ارزدباد	بہ ازدباد	
۱۳۰	۷	سپارزد	بیشمارد	
۱۳۵	۶	ماسد	این پایند	
۱۳۶	۱	ستد	باشد	
۱۳۶	۱۰	تزدیر	تدویر	
۱۴۰	۸	عذار	عذار عذرا	
	۹	غزل	سواد غزل	
۱۴۲	۶	تصنت	تصنیف	
۱۴۳	۱۳	صحت	بہجت	
۱۴۴	۳	فصل	فضائل	
۱۵۲	۱۲	تقنطو	لا تقنطو	
۱۵۷	۱	دوا، شد	دوا نہ جزوا	
۱۵۷	۷	ان ہمہ	ان ہمہ	
۱۵۹	۵	انواع	ابواب	
۱۶۱	۱۰	بجد کرفت	کلب فت	لفظ صد زائد است

تمام شد